



سیری در معارف اسلام

صدیقہ کبریٰ علیہ السلام در اوج لذات معنوی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

قم - حسینیه حضرت ابوالفضل علیه السلام - ۵۵ه اول جمادی الثانی - ۱۳۹۹ھ ش



www.erfan.ir

صدیقه کبری علیه السلام در اوج لذات معنوی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: وفهیمی
- صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: شئون اختصاصی صدیقه کبری <small>علیها السلام</small>
۱۳	شئون وجودی و یژه و خاص صدیقه کبری <small>علیها السلام</small>
۱۳	حقیقت جبر و اختیار در کلام حضرت صادق <small>علیه السلام</small>
۱۳	انکار اختیار انسان، به منزله انکار بعثت انبیا.....
۱۴	اعمال اختیاری، مستحق بهشت یا جهنم.....
۱۴	ارزش اعمال انسان در گرو آزادی انسان.....
۱۴	حقیقت معنایی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».....
۱۵	عطای خوبی‌ها و نیکی‌ها از سوی پروردگار.....
۱۵	تصحیح افکار اشتباه از طریق قرآن.....
۱۶	جهنم، نتیجه اعمال خود انسان.....
۱۶	بهترین راه برای درک حق.....
۱۷	منکرین و معاندین خداوند، سازندگان جهنم.....
۱۸	خلقت بی‌هدف، دور از حکمت پروردگار.....
۱۸	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ، هم‌کفو صدیقه کبری <small>علیها السلام</small>
۱۹	ساختمان اولیه وجود صدیقه کبری <small>علیها السلام</small>
۲۰	کلام آخر؛ آخرین وداع با صدیقه کبری <small>علیها السلام</small>
۲۳	جلسه دوم: ارزش مجالس صدیقه کبری <small>علیها السلام</small>
۲۵	ارزش سخن‌گفتن از عباد صالح پروردگار.....
۲۵	جلوه‌های رحمانیت در دنیا و آخرت.....
۲۵	رضوان الهی، پاداش باطنی بهشتیان.....



- ۲۶..... پاداش بدنی و باطنی انسان در کلام ملاصدرا.....
- ۲۶..... نعمت‌های بی‌پایان بهشت، پاداش بدنی مؤمنین.....
- ۲۷..... سطح بهشت به اندازه کل آسمان‌ها و زمین.....
- ۲۸..... جغرافیای بهشتی گداترین انسان در بهشت.....
- ۲۸..... فردوس اعلی، ارث اهل ایمان از بهشت.....
- ۲۹..... اهل ایمان، آشنای سببی خداوند.....
- ۲۹..... اتصال ارث اهل ایمان به ابدیت پروردگار.....
- ۳۰..... رضوان الله، ویژه قلب اهل ایمان.....
- ۳۰..... انواع عذاب دوزخ.....
- ۳۰..... الف) عذاب بدنی.....
- ۳۱..... ب) عذاب قلبی.....
- ۳۱..... محجوب بودن از خداوند.....
- ۳۱..... سخن نگفتن خداوند با دوزخیان.....
- ۳۱..... محروم ماندن از نظر رحمت الهی.....
- ۳۲..... محاسبه کل گناهان عمر.....
- ۳۲..... راه مستقیم و قدرتمند برای رسیدن به بهشت.....
- ۳۳..... کلام آخر؛ زمین، با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن.....
- ۳۵..... **جلسه سوّم: ذکر صدیقه کبری علیها السلام در زمره عبادات.....**
- ۳۷..... ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار عبادات.....
- ۳۷..... حقیقت عبادت.....
- ۳۸..... سرانجام کارهای بارزش کافران و بی‌دینان.....
- ۳۸..... عبادت، کاری ارزشی از مؤمن.....
- ۳۹..... راهنمایی خداوند به تجارتي سودمند.....
- ۳۹..... بی‌ارزش بودن کارهای انسان بی‌دین.....
- ۴۰..... شرط پذیرفته شدن عمل.....
- ۴۱..... منبع کار خوب بی‌دین، آلودگی و پلیدی.....
- ۴۱..... حکایتی شنیدنی از بی‌ارزشی عمل.....
- ۴۲..... قرار پروردگار با بندگان.....
- ۴۳..... صدیقه کبری علیها السلام، هم‌کفو امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۴۴..... کلام آخر؛ تجلی شخصیت زهرا علیها السلام در دختر سه‌ساله.....



فهرست مطالب

- جلسه چهارم: صدیقه کبری علیها السلام، زن بی‌همتای عالم..... ۴۷
- صدیقه کبری علیها السلام، سرور زنان عالم..... ۴۹
- امت پیامبر صلی الله علیه و آله، بهترین امت در جهان..... ۴۹
- پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت، بهترین افراد امت..... ۵۰
- صدیقه کبری علیها السلام در اوج یقین و باور..... ۵۰
- ترس و نگرانی مادر موسی علیه السلام..... ۵۰
- یقین صدیقه کبری علیها السلام به شکست‌ناپذیری اهل بیت..... ۵۱
- آرامش زینب کبری علیها السلام در برابر یزید..... ۵۱
- صدیقه کبری علیها السلام، به دور از هرگونه حزن و بیم..... ۵۲
- آزادی زهرا علیها السلام از مادیت و عناصر..... ۵۲
- دنیا زیر نگین اراده امام معصوم..... ۵۳
- امام در تعریف هشام بن حکم..... ۵۳
- جهان ظاهر زیر انگشتر اراده امام..... ۵۳
- امام، آشنای به تمام گنج‌های زمین..... ۵۴
- امتناع پیغمبر صلی الله علیه و آله از پذیرفتن پیشنهاد جبرئیل..... ۵۵
- صدیقه کبری علیها السلام، زن بی‌همتای عالم..... ۵۶
- کلام آخر؛ عظمت صدیقه کبری علیها السلام، سبب گریه..... ۵۶
- جلسه پنجم: صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی..... ۵۹
- انواع لذت‌های انسان در زندگی..... ۶۱
- الف) لذات مربوط به امور مادی..... ۶۱
- کل جهان هستی به شکل پدیده..... ۶۱
- نظر حکمای اسلامی در خصوص پدیدآمدن جهان..... ۶۲
- لطف و رحمت خداوند در عطای لذات مادی..... ۶۲
- خدمات دین اسلام به بهداشت مردم مکه و مدینه..... ۶۳
- قوانین الهی درباره لذات بدنی..... ۶۳
- ب) لذت‌های معنوی..... ۶۴
- آثار لذات معنوی، آثاری ماندگار و ابدی..... ۶۴
- لذت‌های معنوی در قلب و روح انسان..... ۶۵



صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذت معنوی

- لذات معنوی صدیقه کبری علیها السلام ۶۵
- الف) لذت عبادت ۶۵
- ب) لذت تماشای پیغمبر صلی الله علیه و آله ۶۶
- ج) لذت زندگی در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام ۶۶
- دورنمایی از قوانین بهداشتی دین اسلام ۶۶
- اهمیت مسواک زدن ۶۶
- استفاده از وسایل بهداشتی شخصی ۶۷
- استحمام با آب تمیز و زلال ۶۷
- قرنطینه بیمار، یادگار اسلام ۶۸
- بهداشت منزل و وسایل آن ۶۸
- بالاترین لذت صدیقه کبری علیها السلام در زندگی ۶۸
- حرارتی از ابی عبدالله علیه السلام در قلب مؤمنین ۶۹
- جلسه ششم: کمال قناعت صدیقه کبری علیها السلام در لذت‌های مادی** ۷۱
- سفره کامل پروردگار در لذت‌های مادی ۷۳
- ساختمان بدن انسان، از عجایب خلقت ۷۳
- موجودات هستی، دارای شعور ۷۴
- قدرت بی‌نهایت و دقت پروردگار در خلقت انسان ۷۵
- آزادی انسان در انتخاب راه سعادت ۷۵
- آرامش مطلق نزد پروردگار ۷۶
- پروردگار در اعماق وجود انسان ۷۷
- سفارش خداوند در خصوص لذت‌های انسان ۷۸
- آلوده نکردن پنج حس به حرام ۷۸
- ماندگار نبودن لذت‌های مادی ۷۸
- لذت‌های معنوی، لذت‌های ماندگار ۷۹
- کیفیت لذت‌های صدیقه کبری علیها السلام ۸۰
- الف) قناعت در لذت‌های مادی ۸۰
- ب) در اوج لذت‌های معنوی ۸۰
- لذت عبادت الله ۸۱
- تماشای پیغمبر صلی الله علیه و آله ۸۱



فهرست مطالب

- ۸۱ زندگی با امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان
- ۸۱ اندوه صدیقه کبری علیها السلام از حوادث کربلا
- ۸۱ کلام آخر؛ تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت، سرِ توست
- ۸۳ **جلسه هفتم: صدیقه کبری علیها السلام، در رأس مقربان عالم**
- ۸۵ ملک‌الموت، منهدم‌کننده لذت‌های انسان
- ۸۵ معرفی مقربان حضرت حق در قرآن
- ۸۶ دنیا، مسجد اولیا و عاشقان خدا
- ۸۶ حکایتی شنیدنی
- ۸۸ دنیا، تجارت‌خانه عاشقان خدا
- ۸۸ تجارت مردان خدا
- ۸۹ خلوت‌خانه قلب رجال، مستمع پروردگار
- ۸۹ خالی‌بودن زندگی و درون از خدا، عامل مشکلات
- ۹۱ خداوند، عاشق نیکوکاران و متقین
- ۹۱ صدیقه کبری علیها السلام، از مقربان عالم
- ۹۲ کلام آخر؛ غصه‌های امام عصر علیه السلام
- ۹۲ در فراوانی گناه شیعه
- ۹۲ در مصیبت ابی‌عبدالله علیه السلام
- ۹۵ **جلسه هشتم: صدیقه کبری علیها السلام، غرق در لذت عبادت**
- ۹۷ گستره عبادت اولیای الهی
- ۹۷ نیت لله در کارها
- ۹۷ نظام رفتار و گفتار برای پروردگار
- ۹۸ دین اسلام بر مبنای آسانی و راحتی
- ۹۹ تنفر خداوند از منیت‌بندگان
- ۹۹ ادب بنده، موتور حرکت به سوی الله
- ۱۰۰ یاری دیگران در اوج پنهان‌کاری
- ۱۰۱ حکایتی شنیدنی از کار برای خدا
- ۱۰۲ لذت صدیقه کبری علیها السلام از عبادت
- ۱۰۳ کلام آخر؛ ناله‌های جان‌سوز امیرالمؤمنین علیه السلام در فراق زهرا علیها السلام



صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

جلسه نهم: انتخاب احسن صدیقه کبری علیها السلام..... ۱۰۵

- ۱۰۷..... دو کار مهم صدیقه کبری علیها السلام در زندگی
- ۱۰۷..... عشق پروردگار به امور ارزشمند
- ۱۰۷..... نارضایتی خداوند از هر کار ناپسند
- ۱۰۸..... آثار فیوضات ربّانیه در زندگی انسان
- ۱۰۸..... حقیقت معنایی کلمه «رب»
- ۱۰۹..... فیوضات، جلوه ربوبیت و مربی‌گری پروردگار
- ۱۱۰..... فیض ربوبی، ترمزی قوی در مقابل گناهان
- ۱۱۱..... اتصال جلوه تام ربوبیت به صدیقه کبری علیها السلام
- ۱۱۱..... فیض ربوبیت، بازدارنده یوسف علیها السلام از گناه
- ۱۱۲..... اهل تقوا در قرآن
- ۱۱۳..... حکایتی شنیدنی از اثر فیض ربوبی بر انسان
- ۱۱۴..... واکنش اهل تقوا در مواجهه با شیطان
- ۱۱۵..... کلام آخر؛ تمام غصه‌های عالم در دل امیرالمؤمنین علیها السلام

جلسه دهم: ویژگی‌های عبادت پاکان عالم..... ۱۱۷

- ۱۱۹..... لذت پاکان عالم از بندگی پروردگار
- ۱۱۹..... معرفت‌الله، نخستین ویژگی عبادت پاکان عالم
- ۱۲۰..... پوچی عبادت بدون معرفت‌الله
- ۱۲۱..... نابودی سرمایه‌های وجودی و خسران
- ۱۲۱..... تفاوت معنایی «خسران» و «ضرر»
- ۱۲۲..... حکایتی شنیدنی از فخر رازی
- ۱۲۲..... میوه ابدی درخت عمر در پی کار مثبت
- ۱۲۳..... بی‌بهره‌ماندن انسان آلوده از نعمت‌های بهشتی
- ۱۲۴..... محال بودن تکرار تجلی پروردگار
- ۱۲۴..... خسران آشکار با بریادادن سرمایه‌های وجودی
- ۱۲۵..... درک معنای خسران در قرآن
- ۱۲۶..... مضرات دین عاطفی و ارثی
- ۱۲۷..... لذات صدیقه کبری علیها السلام در دنیا
- ۱۲۷..... کلام آخر؛ گر این حسین من، سر او از چه بر سنان



جلسہ اول

شون اختصاصی

صدیقہ کبریٰ علیہا السلام

شئون وجودی ویژه و خاص صدیقه کبری علیها السلام

تمام شئون وجودی صدیقه کبری علیها السلام از پیش از ولادت تا روز شهادت، ویژه و خاص است؛ یعنی این ویژگی‌ها، اختصاصات و شئون برای احدی از زنان جهان، حتی مادران انبیای الهی نبوده است. البته بخشی از این شئون با اختیار خود حضرت در به‌کارگرفتن آیات قرآن و راهنمایی‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق پیدا کرد و بخشی از آنها هم، یقیناً تحقق اراده خدا در صفحه وجود عرشی او بود؛ چون اگر بخواهیم همه را به جبر نسبت بدهیم و بگوییم خدا کل آن را خواست و راه دگرگونی نبود، این حرف از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام درست نیست.

حقیقت جبر و اختیار در کلام حضرت صادق علیه السلام

انکار اختیار انسان، به منزله انکار بعثت انبیا

زیباترین سخنی که درباره جبر و اختیار گفته شده، از زبان امام ششم بیان شده است که درباره انسان یا همه عالم می‌فرماید: «لَا جَبْرَ» زوری در کار نبوده است که می‌خواهم این‌گونه بشود و غیر از این نشود. فشاری در حرکات، اعمال، اخلاق و عقاید، پشت‌سر انسان نیست که انسان نتواند از حالی به حال دیگر انتقال پیدا کند. اگر کسی این را بگوید، معنی‌اش این است که بعثت انبیا، نزول کتب آسمانی، امر و نهی، پاداش و کیفر بیهوده است.

اعمال اختیاری، مستحق بهشت یا جهنم

اگر اعمال بر اثر فشار خدا بوده، بدون اینکه خود انسان اختیاری در آن داشته باشد، این انسان نه باید به بهشت برود و نه به جهنم؛ برای اینکه عملش پاداش ندارد و کار خودش نبوده است. هرچه عبادت کرده است، به خودش ربطی ندارد و نباید به بهشت برود؛ هرچه هم گناه، معصیت و ستم کرده و تجاوز داشته، کار خودش نبوده و نباید به جهنم برود. بر حکیم، آن هم حکیمی چون پروردگار قبیح است که عبد را بر کاری جریمه کند که به اختیار خودش انجام نداده یا معنی ندارد که اگر کار خودش نبوده است، به او پاداش بدهد.

ارزش اعمال انسان در گرو آزادی انسان

همه ارزش اعمال ما به آزادی ماست که می‌توانم انجام بدهم یا می‌توانم انجام ندهم. من می‌توانم فردا صبح نماز بخوانم، می‌توانم نخوانم؛ اینکه آزادی، اختیار و خواست خودم را در عبادت‌الله دخالت می‌دهم، این ارزش است. من می‌توانستم عبادت نکنم، ولی همه موانع عبادت را به اختیار خودم کنار زدم و به خواب گفتم نه، به سستی گفتم نه، به رختخواب گفتم نه؛ ولی به نماز گفتم: آری می‌خوانم، تو را به‌جا می‌آورم. این ارزش است؛ چون این کار من، پس‌زدن موانع و تحقق‌دادن تکلیف، کاملاً بر مبنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

حقیقت معنایی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی نه به هرچه غیر از خدا، ضد عبادت و ضد ارزش‌هاست؛ «إِلَّا اللَّهُ» یعنی آری، به عربی هم یعنی «نعم». در حقیقت، می‌گویم که خدایا! دعوت تو را پاسخ می‌دهم و رد نمی‌کنم. من این قدر آدم جسور، بی‌شرم و بی‌حیایی نیستم که فرمان‌های تو را رد کنم. این خیلی بی‌ادبی است که به مصلحت و نفع من، همچنین برای درستی دنیا و آخرت من، به من بگویی که عبادت کن و من بگویم عبادت نمی‌کنم! معنی «عبادت نمی‌کنم» این است که من تو، دستورات، نبوت پیغمبرانت، امامت امامان، بهشت تو و رضایت و مغفرتت را نمی‌خواهم. وقتی به پروردگار نه بگویم، هزاران سرمایه عظیم را رد کرده‌ام؛ این حماقت و یک جابه‌جایی نابخردانه‌ای است! وقتی بگویم این الماس، عقیق



ناب یمنی، طلا و نقره‌ای که می‌خواهی به من بدهی (شما تعبیرات معنوی را درذهنتان بیاورید)، من هیچ‌کدام از اینها را نمی‌خواهم و عاشق خرمهره هستم.

عطای خوبی‌ها و نیکی‌ها از سوی پروردگار

خدا به کسی خرمهره نمی‌دهد، آنچه پروردگار عالم به انسان می‌دهد، همه خوبی است؛ چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَبِمَنْ لَدُنَّ اللَّهُ^۱﴾ آنچه از جانب من به تو می‌رسد، همه خوبی و نیکی است. من فقط به شما بندگانم خوبی عطا می‌کنم، «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَبِمَنْ تَنفَسِكَ» اما همه شرها و بدی‌ها تولید خودت است. اگر معتاد می‌شوی، کار خودت است؛ اگر دست در دست دوستان ابلیس مسلک می‌گذاری، کار خودت است؛ اگر در راه جهنم حرکت می‌کنی که به جهنم برسی، کار خودت است. شما نمی‌توانید یک بدی از ۱۱۴ کتاب آسمانی، از زبان ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام بیاورید که فرموده باشند اتفاقاً این یک بدی از جانب خدا به تو رسیده است!

تصحیح افکار اشتباه از طریق قرآن

ما می‌توانیم همه افکار اشتباه را با قرآن تصحیح کنیم؛ یعنی شما جواب هرچه را که در امور کلی عالم و آدم بخواهید، در قرآن مجید است. خوبی از کجا به من رسیده است؟ از خدا به من رسیده است. بدی از کجا به من رسیده است؟ از خودم به من رسیده است. شما ممکن است در ذهن مبارکتان بیاید که جهنم بدترین بدی و شر و خطر است. آیا این از خدا به دوزخیان رسیده است؟ خدا می‌فرماید که دوزخ از جانب من به شما نرسیده است. خدا در قرآن مجید به دوزخیان می‌گوید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي وَعَنْكُمْ^۲ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ من چموشی در اعتقاد و عمل را برای احدی نمی‌پسندم! معنای عمقی آیه این است: من جهنم رفتن را برای هیچ‌کس نمی‌پسندم.

۱. نساء: ۷۹.

۲. زمر: ۷.

جهنم، نتیجه اعمال خود انسان

شما اگر دقت بیشتری در آیات قرآن کنید (من شاید صدبار از اول تا آخر قرآن را دیده‌ام؛ قرآن را سه‌بار ترجمه کرده‌ام و یک‌بار هم، چهل جلد تفسیر برای قرآن مجید نوشته‌ام)، در آخر آیات مربوط به دوزخ می‌گوید: «بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» جهنم عمل خودتان است و اصلاً کاری به پروردگار ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در دعای کمیل می‌فرمایند: «فَالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْدِيْبِ جَاهِدِيْكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيْكَ» اگر در این دنیا از زمان آدم علیه السلام تا لحظه برپاشدن قیامت، مُعاندی نداشتی و با تو دشمنی نمی‌کردند؛ این دشمنی، دشمنی خیلی جاهلانه‌ای است! کسی که نه ماه در رحم مادر پرستار تو بوده؛ خود مادر که پرستاری نکرده و پدر هم پرستاری نکرده است. کسی که قبل از تولد سینه مادر را برای تو پر از شیر کرده؛ چون نه گلویی برای خوردن غذا و نه دندانی برای جویدن داشتی. کسی که انواع نعمت‌های طبیعی را در اختیارت گذاشته است؛ تو اگر بخواهی ارزش نعمت را بفهمی، به فقدان و نبود نعمت در وجود خودت فکر کن. اگر این دو چشم یا دو گوش را نداشتی، اگر بعد از تولد تا حالا دندان در نمی‌آوردی، اگر کل بینی روی صورتت نبود، اگر از مادر متولد می‌شدی و لب پایین یا لب بالا را نداشتی؛ همچنین اگر وقتی به دنیا آمدی، ده تا انگشت یا دو انگشت شست پا را نداشتی، چه می‌شد؟!

بهترین راه برای درک حق

شما برای درک نعمت، باید به نبود نعمت فکر کنید که حکما می‌گویند: «تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا» اگر می‌خواهی حق را بفهمی، روی باطل مطالعه کن؛ اگر می‌خواهی نعمت را بفهمی، روی نبودش مطالعه کن. آیا دشمنی با این خدا عاقلانه است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: اگر با تو دشمنی نمی‌شد و بی‌دلیل تو را انکار نمی‌کردند؛ مثل دهری مسلک‌ها، کمونیست‌ها، ماتریالیست‌ها و بی‌دین‌ها که می‌گویند خدایی وجود ندارد! اگر خدایی وجود ندارد، تو چطور می‌توانی به وجود آمدی؟ خدا وجود ندارد، تو خودت خودت را به وجود آورده‌ای؟! اگر خودت بوده‌ای که خودت را به وجود بیاوری، دیگر لازم نبوده که خودت را به وجود



بیاوری. اینهایی که می‌گویند خودبه‌خود، معنی جاهلانهای دارد. عالم چگونه به‌وجود آمده است؟ خودبه‌خود به‌وجود آمده است، یعنی بوده و بعد خودش آمده که خودش را بسازد. درخت‌ها نبوده‌اند، خوششان آمده که خودشان را بسازند؛ دریاها نبوده‌اند، خوششان آمده که خودشان را بسازند. این عالم اگر خدا نداشته است، تو چطوری به‌وجود آمده‌ای؟ اصلاً همین که می‌گویی عالم خدا ندارد، این نیروی حرف‌زدن برای انکار خدا را از کجا آورده‌ای؟ چه کسی کمک می‌کند که زیانت حرکت کند، هوا کمک بدهد، دندان‌ها و لب‌ها کمک بدهد تا تو عربده بکشی و بگویی عالم خدا ندارد؟! همین هم که می‌گویی، کمک خداست که می‌گویی؛ اگر خودش کمک نمی‌داد، نمی‌توانستی بگویی و لال بودی.

منکرین و معاندین خداوند، سازندگان جهنم

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: اگر این گروه و آن گروه نبودند، یعنی گروه انکارکنندگان تو و گروهی که تو را می‌شناسند و با تو دشمن هستند، چه می‌شد؟ در دعای کمیل می‌گویند: «لَجَعَلْتُ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا» این هفت طبقه جهنم هم جزء بهشت بود. معاندین و منکرین تو این هفت طبقه را جدا کرده و جای دیگری را به جای بهشت درست کرده‌اند. پس جهنم هم کار خدا نیست و نمی‌توان هیچ بدی‌ای را به خدا نسبت داد. قرآن مجید می‌گوید: دادن نسبت بدی به خداوند، تهمت به پروردگار است. این کار وسوسه‌گران است که همیشه بوده‌اند و جدید نیستند که «وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خلافی را به نادانی به خدا نسبت می‌دهند.

اگر بگوییم که اعمال ما به اراده ما نیست و یک نفر دیگر ما را از پشت سر هل می‌دهد، این جبر است؛ بگوییم، بخندیم، بخواییم، بخوریم، عبادت کنیم، زنا کنیم و ربا بخوریم. نه آن طرف کار ماست و نه این طرف کار ماست؛ این جبر است و اگر این جبر را بپذیریم، آن وقت باید بگوییم که بعثت انبیا باطل است. چون به انسان مجبور که امر و نهی نمی‌کند، او مجبور است و دست خودش نیست که بگویند این کار را بکن یا آن کار را نکن. این حقیقت «لَا جِبْر» که در گفتار امام ششم است.



خلقت بی‌هدف، دور از حکمت پروردگار

«وَلَا تُفَوِّضُ» واگذاری کامل هم در عالم نیست؛ خدا انسان را خلق کرده باشد و وقتی از رحم مادر به دنیا بیاید، بگوید به دنبال کارت برو، دیگر هیچ کاری به کار تو ندارم! مهارت روی گردن خودت، خودت و خودت! این واگذاری هم باطل است؛ در قرآن می‌خوانیم: ﴿يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱ «حَسَب» یعنی خیال بی‌پشتوانه و هوایی که علم، عقل، حکمت، فلسفه و دین بدرقه‌اش نمی‌کند. آیا انسان خیال کرده است که او را خلق کرده‌ام و به خودش واگذاشته‌ام. انسان مگر حیوان پیر بوده که در صحرا رهاش کنند و بگویند کار او دیگر به ما چه! بچرد یا نچرد، آب بخورد یا نخورد، گیر گرگ و پلنگ بیفتد یا نیفتد. انسان این نیست، بلکه به اراده، رحمت، مشیت، رضوان، خواست، کرم، آقای و بزرگواری پروردگار وصل است. خداوند انسان را قطع نیافریده است که خلق بکند، بعد یک پس‌گردنی به او بزند و بگوید: مثل حیوانی که دیگر هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید، در بیابان دنیا بچر تا بمیری. خدا این کار را نکرده است! خدا می‌فرماید: من شما را رها نکرده و وانگذاشته‌ام.

امیر المؤمنین علیه السلام، هم کفو صدیقه کبری علیها السلام

به اول منبر برگردم؛ صدیقه کبری که نمونه‌اش در شئونش، حتی در مادران انبیا نبوده است؛ چرا نمی‌گوییم همسران انبیا؟ چون همسران بعضی از پیغمبران ایمان نیاوردند، از منابع آزار انبیا شدند، با کافران وابستند و جاسوسی می‌کردند. برای این نگفتم مانند زنان انبیا، بلکه در مادران انبیا که همه در پاک‌دامنی، پارسایی، ورع و کرامت در میان زنان زمان خودشان بی‌نمونه بودند.

شما اختصاصات شئون صدیقه کبری علیها السلام را در مادران هیچ پیغمبری و امامی نمی‌بینید، غیر از امیر المؤمنین علیه السلام که هم کفو است؛ یعنی علی علیه السلام هر شأنی دارد، زهرا علیها السلام هم دارد؛ علی علیه السلام هر ویژگی‌ای دارد، زهرا علیها السلام هم دارد؛ الا اینکه زهرا علیها السلام مأموم امیر المؤمنین علیه السلام



بود، نه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، بخشی از این مجموعه شئون به ارادت الله بوده و بخشی هم با اختیار و انتخاب خودش بوده است. از وقتی وارد زندگی شده، مشتاقانه (اینها را عنایت بفرمایید؛ چون وضع و احوالاتش پیداست)، مخلصانه، عالمانه، عاقلانه و با همت بلند، به آیات قرآن و روایات پدرش عمل کرد. به عبارت امروزی‌ها، با قرآن مجید و روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله براساس اختیار و انتخاب خودش خودسازی کرد.

ساختمان اولیه وجود صدیقه کبری علیها السلام

این دو بخش از شئون بود، حالا بخشی که فقط به خدا مربوط بوده، کاری به خودش نداشته، به دخالت و اختیار خودش هم نبوده است. خیلی علاقه داشتم ده نکته‌ای را که آماده کرده‌ام، برایتان بگویم؛ اما همین یک نکته را می‌گویم. این روایت نه در یک کتاب، نه دو کتاب، نه سه کتاب، بلکه دریاوار در کتاب‌ها آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید که جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خدا به تو سلام می‌رساند و از تو می‌خواهد با اینکه ماه رمضان نیست، رجب و شعبان هم نیست (پیغمبر هفته‌ای سه روز روزه می‌گرفتند، رجب و شعبان هم روزه می‌گرفتند)، چهل روز روزه بگیری. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم عبدالله است، به خدا نه نمی‌گوید و در زندگی‌اش به خدا نه ندارد! هر چه نه دارد، «لا إله» به غیر از خداست؛ اما همیشه به پروردگار می‌گوید آری و تسلیم است.

چهل روز در آن هوای گرم مکه، نه باغی و گلستانی بود، نه پنکه و کولری بود، نه فن کوئلی بود، در آن هوای بالای پنجاه درجه روزه گرفتند. من وقتی مکه بودم، گاهی شب‌ها نزدیک بوده که در خیابان خفه بشوم؛ اگر مسجدی پیدا نمی‌کردم که داخل بروم و زیر کولر بنشینم، از بین می‌رفتم! بالای پنجاه درجه، با هُرم و کشنده و شرجی؛ چون نزدیک جدّه و دریاست. حضرت چهل روز روزه گرفتند و خدیجه کبری علیها السلام هر شب با آن دست پاک، الهی و آن نیت عرشی، افطاری درست می‌کرد. جبرئیل در روز چهلم آمد و گفت: یا رسول الله! امروز با هیچ‌کس ملاقات نکن، افطاری هم از دنیا نخور، خدا فرموده است که من برای تو افطاری می‌فرستم. این افطاری هم در بعضی از روایاتمان هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گویند: یک سیب از بهشت برای من آوردند و من با آن سیب افطار کردم.

وقتی افطار تمام شد، دوباره جبرئیل آمد و گفت: سببی که خوردی، از بهشت بوده و الآن به نطفه تبدیل شده است، امشب باید این را به خدیجه انتقال بدهی. این امانت الله است. آن شب که شب چهلم روزه پیغمبر صلی الله علیه و آله با افطار بهشتی بود و خدیجه کبری علیها السلام که اولین شوهرش هم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. اینهایی که نوشته‌اند قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوتا شوهر کرده، دروغی است که دیگران ساخته‌اند و کار شیعه نیست. اصلاً خدیجه کبری علیها السلام خانمی آراسته به دین حنیف، از قریش و نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام بود، این قدر هم خردمند بود که هر بت‌پرست آلوده پلیدی کثیفی به او پیشنهاد ازدواج داد، صددرصد رد کرد. این وضع سازمان وجودی اولیه صدیقه کبری علیها السلام که این ویژگی و خصوصیت برای مادر هیچ پیغمبری و امامی پیش نیامده است. جلسه بعد با خواست خدا، بینیم که پروردگار عالم مهار بحث را با اراده الهیه‌اش و کمک دادن به همه ما به کجا می‌کشد!

کلام آخر؛ آخرین وداع با صدیقه کبری علیها السلام

امروز بعد از ظهر چهارتا بچه که امام مجتبی علیه السلام بزرگ‌ترین آنها بود و اصلاً از مادر جدا نبودند، به حرم جدشان برای زیارت رفته بودند که یک‌مرتبه این ارتباط فرزند و مادر انگار به آنها گفت که اگر به خانه بروید، مادران را دیگر زنده نمی‌بینید! این ارتباط، خیلی شدید و معنوی بود. حجابی بین بچه‌ها و مادر در دل، قلب و فکر نبود! بچه‌ها آمدند، اما در احادیث ما نوشته‌اند که طبیعی نیامدند، بلکه می‌دویدند. وقتی به خانه رسیدند، خانمی که در خانه بود، خیلی با محبت گفت: عزیزانم، وارد اتاق نشوید، مادران خواب است! بچه‌ها گفتند: خیال می‌کنی که ما نمی‌دانیم چه بلایی به سرمان آمده است؟ زینب و کلثوم دیدند که حسن و حسین علیهما السلام آمدند، آنها هم دویدند و آمدند. شکل نشستن بچه‌ها این‌گونه بود: امام مجتبی علیه السلام بالای سر مادر، زینب علیها السلام طرف راست بدن، خواهر طرف چپ بدن و ابی‌عبدالله علیه السلام پایین پای مادر. این چهار بچه مدام مادرشان را تکان می‌دادند و می‌گفتند:

مادر، چرا دیگر جواب ما را نمی‌دهی؟ مادر، سابقه نداشته که با ما حرف نزنی! بچه‌ها دیدند که مادر اصلاً جواب نمی‌دهد و عکس‌العمل نشان نمی‌دهد! من خودم در روایت دیدم که ابی‌عبدالله علیه السلام بلند شدند و گفتند: برادر، خواهرها! من الآن می‌روم و پدرم



را خبر می‌کنم. خانه نزدیک مسجد بود، دوان دوان به مسجد آمد و گفت: بابا، سریع بیا! می‌ترسم که مادرم را زنده نبینی. حضرت از جا بلند شدند، عبايشان افتاد، اما برنداشتند؛ کفش به پا نکردند و همین‌طوری که دوان دوان می‌آمدند، برای خودشان هم مصیبت می‌خواندند. معنی عربی حرف‌های ایشان به زبان خودمان این است: من هنوز حرارت داغ پیغمبر صلی الله علیه و آله از قلبم سرد نشده است، چرا خبر مرگ زهرا علیها السلام را برای من آوردید؟

وارد اتاق شدند، امام مجتبی علیه السلام جای خود را به بابا داد، امیرالمؤمنین علیه السلام نشستند، سر زهرا علیها السلام را بلند کردند و روی دامن گذاشتند، گفتند: «السَّلَامُ عَلَیْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ»، اما جواب نداد؛ حضرت فرمودند: «السَّلَامُ عَلَیْكِ يَا بِنْتَ حَبِیبِ اللَّهِ»، اما جواب نداد؛ دوباره حضرت فرمودند: «السَّلَامُ عَلَیْكِ يَا بِنْتَ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاةَ بِأَطْرَافِ الرِّدَائِ وَ بَدَّلَهَا عَلَی»، باز هم جواب نداد! اشک روی صورت زهرا ریخت، حضرت گفتند: فاطمه، من هستم؛ چرا جواب مرا نمی‌دهی؟ چشمش را باز کرد و همین چند کلمه را گفت: علی جان، سلام مرا تا قیامت به بچه‌هایم برسان؛ علی جان، بدن مرا در شب غسل بده. در شب هم کفن و دفن کن. من راضی نیستم که این مردم در مراسم من شرکت کنند. آخرین حرفی که زد و جان داد، این بود: علی جان، بچه‌هایم؛ علی جان، در بچه‌هایم حسینم.

جلسه دوم

ارزش مجالس صدیقہ کبری علیہا السلام

ارزش سخن گفتن از عباد صالح پروردگار

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله معنوی نیکویی دارند که این جمله با این گونه جلسات شما بسیار هماهنگ است؛ جمله این است: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تُنَزَّلُ الرَّحْمَةُ» سخن از شایستگان و عباد صالح پروردگار، سبب نزول رحمت الهی است. در آن جلسه‌ای که از این گونه انسان‌های والا سخن گفته می‌شود، مستمعین و گوینده جلسه به رحمت رحیمیة حق اتصال پیدا می‌کنند.

جلوه‌های رحمانیت در دنیا و آخرت

ما به رحمت رحمانیه اتصال داریم؛ صبحانه، نهار و شامی که می‌خوریم، لباسی که می‌پوشیم، هوایی که استنشام می‌کنیم و میوه‌هایی که می‌خوریم، جلوه‌های رحمانیت حق در دنیا به ماست، بهشت هم جلوه آخرتی رحمانیت است.

رضوان الهی، پاداش باطنی بهشتیان

تمام ظاهر بهشت به بدن مربوط است، ولی باطنی هم در قیامت برای پاداش بهشتیان هست که این باطن، رضوان الهی است. وقتی در آیات سوره مبارکه توبه از بهشت سخن به میان می‌آید، پایان آیه می‌گوید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱ یعنی اکبر منها. رضوان خدا، یعنی آن رضایت الهی که قلب در قیامت، کاملاً حس و درک می‌کند و لذت می‌برد. این از

۱. توبه: ۷۲.



همه نعمت‌های بهشت مربوط به بدن، با ارزش‌تر و مهم‌تر است. این در قرآن است: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ».

پاداش بدنی و باطنی انسان در کلام ملاصدرا

نعمت‌های بی‌پایان بهشت، پاداش بدنی مؤمنین

فیلسوف کم‌نظیر شیعه، صدرالمتهلین در قرن حدوداً دهم که سال‌ها هم در یکی از مناطق قم به نام کهک زندگی می‌کرد، کتاب بسیار تحقیقی مهمی به نام «اسرارالآیات» دارد. در این اسرارالآیات می‌گوید: بخشی از پاداش، بدنی است که در قرآن مجید هم آمده است: اگر پاداش‌های بدنی را بخواهید، حداقل دو سوره را مطالعه کنید: یکی سوره واقعه و یکی سوره دهر است. در سوره واقعه می‌خوانید: ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ * وَظِلِّ مَمْدُودٍ * وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ * وَقَاقِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَفُرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً * فَعَلَّمْنَاهنَّ أَبْكَارًا * عُرْيَاتًا أَرَاءًا * لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾^۱ آیات این ده آیه که الآن نه فرصت ترجمه و نه شرحش را دارم، مربوط به لذت‌های بدنی است و هیچ کدامش روحی و قلبی نیست. باز این‌گونه آیات را دنبال می‌کند که نعمت‌های دیگری را در آن آیات هم بیان می‌کند، ولی این نعمت‌ها فقط مربوط به بدن است.

گاهی هم کلی می‌فرماید: «فِيهَا» یعنی در بهشت. ضمیر «ها» به آن جنت در آیات برمی‌گردد. ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ﴾^۲ بهشتیان هرچه دلشان بخواهد، برای آنها آماده است؛ نه اینکه یک سلسله نعمت محدود سر سفره‌شان بگذارم و بگویم همین است و بس، چیز دیگری نصیب شما نیست! نعمت‌خواهی در بهشت برای خود بهشتیان است و من حدودی برای نعمت‌های بهشتی بندگانم قرار نداده‌ام. حالا نمی‌دانم این آیه را خوانده‌اید، شنیده‌اید و یادتان است؛ خداوند می‌فرماید: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ».

۱. واقعه: ۲۸-۳۸.

۲. زخرف: ۷۱.



سطح بهشت به اندازه کل آسمان‌ها و زمین

آیه عجیب دیگری در قرآن است که من این آیه را خیلی نمی‌فهمم! آیه می‌فرماید: ﴿وَأَزَلَقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ زحمتی به پرهیزکاران نمی‌دهند که این ده کیلومتر را برود تا به بهشت برسد، بلکه کل بهشت را در خدمت پرهیزکاران می‌آورند. این خیلی آیه فوق‌العاده‌ای است! می‌دانید کل بهشت یعنی چه؟ در سوره آل عمران و حدید، دو آیه با فرق مختصری، پهنای بهشت را می‌گوید: «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» سطح بهشت سطح کل آسمان‌ها و زمین است. حالا سطح آسمان‌ها چقدر است؟ همین پریشب از قول دانشمندان هیئت‌شناس نقل می‌کرد: نور یک گودال سیاه (خودشان سیاه‌چاله می‌گویند) با دوربین نجومی، چندمیلیون برابر کهکشان اول است؛ همین خط شیری که در بیابان‌های تاریک به خوبی پیداست و مجموع این کهکشان هم، میلیاردها خورشید، ستاره، ماه و منظومه شمسی است. یک منظومه شمسی که در گوشه بازوی این کهکشان است، منظومه شمسی ماست که این هم از عجایب خلقت پروردگار است.

خورشید، مریخ و زمین تا نه سیاره‌اش در تصرف جاذبه خورشید هستند. فاصله خود زمین تا خورشید ۱۵۰ میلیون کیلومتر و فاصله آخرین سیاره منظومه که پلوتون نام دارد، این قدر زیاد است که هر ۸۳ سال یک‌بار به دور خورشید می‌چرخد. زمین با فاصله ۱۵۰ میلیون کیلومتر، سالی یک‌بار به دور خورشید می‌گردد و دایره گردش آن، کوچک و تنگ است؛ ولی پلوتو ۸۳ سال یک‌بار به دور خورشید می‌گردد. در حقیقت، وقتی آدمی در کره زمین ۸۳ ساله می‌شود، اگر یک بچه هم در روز ولادت این آدم در پلوتو به دنیا بیاید، تازه یک‌ساله می‌شود؛ یعنی یک سال پلوتو، ۸۳ سال ماست.

حالا مجموع این فاصله‌ها در گوشه کهکشان است، نه در داخل و نه در سطح، بلکه در گوشه‌ای از بازوی کهکشان است. سطح خود کهکشان چقدر است؟ آخرین آماری که دوربین‌های نجومی گرفته‌اند و من دیده‌ام (الآن دیگر نمی‌دانم چقدر است)، سیصد میلیون کهکشان تا حالا کشف شده است که کهکشان ما با بعضی از آنها، مثل دانه ارزن برابر

هندوانه‌ای بزرگ است. حالا تازه هفت آسمان هم معلوم نیست که کشف شده باشد و شاید همه این حرف‌ها برای آسمان اول باشد.

جغرافیای بهشتی گداترین انسان در بهشت

این گودال سیاهی که خیلی تازه کشف کرده‌اند، برای سیزده میلیارد سال قبل است؛ یعنی وقتی سیزده میلیارد پیش نورش را حرکت داده، تازه به زمین رسیده است. قرآن می‌گوید: پهنای بهشت به پهنای آسمان‌ها و زمین است. حالا شما در قیامت بگو: خدایا! ما که آدم پرهیزکاری بودیم، اهل گناه نبودیم و گناه به عمد نداشتیم، عباداتمان را هم انجام دادیم، ما را به بهشت می‌بری، به ما بگو که گداترین آدم بهشت چقدر از بهشت را دارد؟ یعنی آن که آخر از همه و به قول ما تهرانی‌ها، دیگر زورکی وارد بهشت شده است؛ اگر یک درجه دیگر کم داشت، باید به جهنم می‌رفت و الآن زورکی اجازه داده‌اند و وارد بهشت شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: جغرافیای این آدم در بهشت از سطح زمین بزرگ‌تر است.

فردوس اعلی، ارث اهل ایمان از بهشت

این گداترین‌هاست، حالا آنهایی که در فردوس اعلی هستند، «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ»^۱ چرا یَرْتُونَ؟ ارث برای فرزندان، پدر و مادر است؛ اما اگر هیچ‌کدام از اینها نبودند، ارث برای خواهر و برادر است؛ اگر خواهر و برادر هم نداشت، به طبقات بعدی می‌رسد. چرا؟ چون قبول‌کننده ارث با ارث‌گذار رابطه نسبی دارد؛ یعنی این اولاد این آقا است که از خانه ارث می‌برد. خدا می‌گوید: «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ» اهل ایمان از بهشت ارث می‌برند؛ چون ارتباط سببی با من دارند و مؤمنون به‌خاطر این ارتباط شدیدشان از من ارث می‌برند، ارثشان هم فردوس است. اینها آشنای با من هستند و بیگانه نیستند که از من خدا، رحمت، مغفرت و بهشت ارث نبرند.

بیگانه از من ارث نمی‌برد، چون هیچ ارتباطی با من ندارد؛ منافق، مشرک، فاسق، مجرم، کافر و دهری در قیامت ارث‌بر من نیست. این کلمات در قرآن است که اینها غریبه هستند،



برای چه به آنها ارث برسد؟ حالا شما بگو: خدایا! تو ارحم الراحمین هستی، نمی‌شود که شمر را ببخشی؟! شمر از حوزه توحید و ارتباط با پروردگار، انبیا، ائمه و قرآن خارج است و هیچ آشنایی‌ای با این منابع ندارد، به چه علت ارث ببرد؟ مثل این است که شما بگویی: خدایا! اجازه می‌دهی که اگر من خواستم فوت کنم، بنویسم ده میلیون از مال من را به ترامپ ارث بدهی. کسی این کار را نمی‌کند، چون ترامپ آدم بیگانه‌ای در این عالم است، در ملت خودش و مجلس قانون‌گذاری خودش هم بیگانه است؛ حتی رفیق‌هایش هم وقتی فهمیدند که او بیگانه است، دانه دانه رهایش کردند و رفتند. بیگانه برای چه از خدا ارث ببرد؟

اهل ایمان، آشنای سببی خداوند

شما که آشنای سببی خدا هستید، نه نسبی؛ ما درباره وجود مقدس او می‌خوانیم: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱ نسب برای خدا نیست و یگانه است؛ نه ازدواج و نه اولاد دارد، نه مثل کسی از موجوداتش است. در قرآن می‌خوانیم: ﴿يَسْ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۲ پس ارث از او ارث نسبی نیست، ارث سببی است؛ شما به سبب ایمان، تقوا، عمل صالح، عدالت، اعتقاد درست و اخلاق حسنه، ارث بر پروردگار می‌شوید. ارث خدا، مثل ارث پدرها و مادرهایتان، ارث محدود و تمام‌شدنی نیست.

اتصال ارث اهل ایمان به ابدیت پروردگار

این ارثی که به شما می‌دهد، به ابدیت خودش وصل است؛ لذا در قرآن می‌گوید: وقتی وارد بهشت می‌شوند، «خالدین فیها أبدا»؛ با اینکه می‌گویند «خالدین»، یک لغت ابد هم کنارش می‌گذارد و می‌فرماید: «خالدین فیها أبدا»؛ یعنی ارثی که از من خدا (نعمت‌ها و بهشتم) به شما می‌رسد، دائمی و همیشگی است و مثل خودم تمام‌شدنی نیست، تمام نمی‌شود و من پایانی ندارم. در قرآن می‌خوانیم: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ

۱. توحید: ۱-۴.

۲. شوری: ۱۱.

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْهِ^۱ چون من پایانی ندارم، عطای من هم پایانی ندارد؛ در دنیا هم هرچه به شما عطا می‌کند، پایان ندارد.

شما بگو: خریدهایی که ما می‌کنیم و می‌خوریم، تمام می‌شود؛ چه کسی می‌گوید تمام می‌شود؟ شما وقتی همهٔ خوراکی‌ها، سلامت، این نور، نباتات و میوه‌جات را می‌خورید، به عمل صالح، کار خیر و خدمت به بندگان تبدیل می‌کنید و این ماندگار می‌شود. همهٔ اینها در قیامت به صورت بهشت رخ نشان می‌دهد؛ در دنیا هم هرچه به شما می‌دهد، اگر درست مصرف کنید، تمام‌شدنی نیست. اصلاً حدود و محدودیت ندارد!

رضوان‌الله، ویژهٔ قلب اهل ایمان

این بهشت که پهنای آن به پهنای آسمان‌ها و زمین است، گوشه‌ای از عالم بالاست. عمر یک سیاه‌چال نوری سیزده میلیارد سال است که تازه هم به شما رسیده است و شما توانسته‌اید عکس‌برداری کنید؛ ولی این بهشت به پهنای آسمان‌ها و زمین برای حضرت بدن و جسم است. اکبر از بهشت که در سورهٔ توبه می‌گوید رضوان اوست، منظور رضایتی است که در بهشت در قلبت حس می‌کنی. ملاصدرا با آیات ثابت می‌کند و می‌گوید: بهشت برای بدنت و رضوان‌الله برای قلبت است. وقتی این رضوان‌الله به قلبت وصل می‌شود، الی‌الابد مست می‌شوی؛ اما نه مست شراب! مستی‌ای که ﴿لَا يَصْدَعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ﴾^۲ نه سردرد می‌آورد و نه مشکل برای تو ایجاد می‌کند، بلکه در آن مستی در کمال هوشیاری هستی.

انواع عذاب دوزخ

ملاصدرا دربارهٔ عذاب جهنم هم می‌گوید که دو نوع است:

الف) عذاب بدنی

یکی عذاب بدنی است که خود پروردگار می‌فرماید: کدام‌یک از این دوزخیان می‌خواهند بر عذاب دوزخ، صبر و تحمل داشته باشند و استقامت بکنند؟ پیغمبر (علیه السلام) می‌فرماید: اگر

۱. حدید: ۳.

۲. واقعه: ۱۹.



کوهی را از همه طرف در این دنیا به آتش کامل تبدیل کنند و اصلاً هیچ سنگی نباشد، سپس یک جهنمی را که عذابش زیاد نیست، از جهنم دریاورند و روی این کوه بیندازند، از استراحت خوابش می‌برد؛ ببینید عذاب جهنم چیست!

ب) عذاب قلبی

محجوب بودن از خداوند

ملاصدرا طبق آیات قرآن که آیاتش هم می‌آورد، می‌گوید: دوزخ عذاب بدن است؛ اما عذاب قلب، سنگین‌تر و سخت‌تر از عذاب جهنم است. عذاب قلبی این است: **﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾**^۱ اینها در دوزخ به‌تمام معنا از پروردگار و تمام حقایق مربوط به پروردگار ممنوع هستند؛ یعنی بین آنها و خدا حجاب است و این قدر حجاب سنگین است که باید در پنج آیه قرآن بخوانید: یکی در سوره مؤمنون، یکی در سوره فاطر، یکی هم در سوره آل عمران و دو آیه دیگر هم در سوره‌های دیگر است. آن آیه سوره آل عمران را برایتان بخوانم که خود خدا محجوب بودن از خدا را معنی می‌کند.

سخن نگفتن خداوند با دوزخیان

خدا برای کسی نیاورد! خدا می‌فرماید: **﴿لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾**^۲ من در قیامت تا ابد با دوزخیان حرف نمی‌زنم، خود شنیدن صدای خدا کل لذت است، نه جزء لذت!

محروم ماندن از نظر رحمت الهی

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» چون «لَا يَنْظُرُ» فعل مضارع است، تا ابد گوشه چشم رحمتی به اینان نخواهم انداخت. ما الآن حس می‌کنیم که این چه درد عجیبی برای قلب است؟ نه، الآن حس نمی‌کنیم! چه زمانی حس می‌کنیم؟ به قول قدیمی‌ها، اگر صددرصد عاشق کسی بشویم و مدتی با او باشیم، بعد یک‌مرتبه بگوید که تو را نمی‌خواهم و دوستت هم ندارم، از

۱. مطفین: ۱۵.

۲. آل عمران: ۷۷.



تو خوشم هم نمی‌آید، دیگر هم به سراغ من نیا! خیلی‌ها وقتی در این داستان گرفتار بودند، بعد از این اتفاق سخته کرده و مرده‌اند، خیلی‌ها هم خودکشی کرده‌اند. حال خدا می‌فرماید: «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» من در قیامت، گوشه چشمی تا ابد به دوزخیان نمی‌اندازم. جوان‌ها، حیف نیست که از خدا ببرید! اتصال به خدا با همین عبادات است، آدم جور دیگری نمی‌تواند به خدا متصل بشود. شما کلمه «عَبْدُ اللَّهِ»، «عِبَاد» و «عِبَادُنَا» را در قرآن زیاد می‌بینید؛ «عَبْدُ اللَّهِ» یعنی اتصال به الله با بندگی میسر است، با بدن میسر نیست!

محاسبه کل گناهان عمر

«وَلَا يُزَكِّيهِمْ» تصفیه حساب پرونده‌شان را هم به آنها نمی‌دهم؛ از اول پانزده سالگی تا دم مرگشان، هر گناهی که کوچک‌تر از آن هم نباشد، پای آنها حساب می‌کنم. اینها غیر از شما هستید که قبل از قیامت و برزخ، امام جواد (علیه السلام) می‌فرمایند وقت مرگ، امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند وقت مرگ، قرآن مجید می‌فرماید وقت مرگ: «تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَنْخَافُ وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^۱ آیه‌ای که شنیده‌اید ملائکه بر مؤمن محتضر می‌خوانند، یعنی این مؤمن در دوره عمرش گناه نکرده است؟ او گناه کرده است، ولی به خاطر ارزش ایمانش، خدا تصفیه حساب پرونده‌اش را به او می‌دهد؛ این معنی «يُزَكِّيهِمْ» است. آنجا که می‌فرماید «وَلَا يُزَكِّيهِمْ»، یعنی به دوزخیان تصفیه حساب نمی‌دهم و کل گناهان عمرشان را حساب می‌کنم؛ اما به اهل ایمان تصفیه حساب می‌دهم. به قول باباطاهر، «شتر دیدی ندیدی»؛ خدایا! این جوری پای من حساب کن و گناه مرا نادیده بگیر.

راه مستقیم و قدرتمند برای رسیدن به بهشت

این بهشت و نعمت‌های بهشت، بدنی و قلبی، آن دوزخ و عذاب‌های دوزخ، بدنی و قلبی؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌گویند: یک راه مستقیم پر قدرتی که انسان را مخصوصاً در قیامت، به اندازه برقی که از ابر بزند و خاموش شود، در همین مدت اندک به بهشت می‌رساند، مودت



نسبت به صدیقه کبری علیها السلام است؛ یعنی ارتباط اعتقادی، اخلاقی و عملی. از کجا مودت را این گونه معنی می کنند؟ مودت از نظر معنایی با محبت فرق می کند؛ این که خدا می گوید: **﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ﴾**^۱ دانشمندان عرب در تفاسیرشان نوشته اند که مودت به معنای محبت همراه با اقتدا کردن است و دوستی تنها، خشک و خالی نیست.

در هر صورت، اول سخن عرض کردم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تُنْزَلُ الرَّحْمَةُ» وقتی شما دور هم می نشینید و از حضرت زهرا علیها السلام حرف می زنید، فضایل، ارزش ها، اخلاق، عبادات و کلماتش را می گوید، رحمت خدا در آن جلسه نازل می شود. امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند: هنوز جلسه تمام نشده است که گناهان بین خودتان و خدا بخشیده می شود. آن گناهانی هم که بین خودتان و مردم است، فردا صبح بروید و تصفیه کنید؛ اگر بدهکار هستی، بدهی ات را بده؛ کلاهبرداری کرده ای، به طرف بگو که رضایت بدهد یا پول را به صورت قسطی به او بده. این ارزش صدیقه کبری علیها السلام است که وقتی حرفش را بزنی، رحمت نازل می شود.

کلام آخر؛ زمین، با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

باید بگویم که امشب چه شب پیچیده، درهم، بسیار سخت و سنگینی بود! من نمی توانم سنگینی آن شب حس کنم؛ حس کردن سنگینی آن شب فقط در ظرفیت اهل بیت علیهم السلام است، نه ما! ما فقط دلمان می سوزد و اشکمان جاری می شود؛ بیشتر از این ظرفیت نداریم. باز تا بدن حاضر است و می بینند، مصیبت خیلی در اوج سنگینی نیست؛ اما وقتی بدن دفن می شود، لحد چیده و خاک ریخته می شود، دیگر باور می کنند که محبوبشان را نمی بینند. آن وقت اصلاً برای ما قابل حس نیست، فقط برای امیرالمؤمنین علیه السلام، حسن و حسین علیهم السلام و این دو دختر که دومی پنج ساله بود، قابل حس است. برادران! آخر بچه پنج شش ساله مادر می خواهد. خیلی سخت است!



یکی از دوستانم که اهل مشهد بود، می‌گفت: من یک شب خوابم نمی‌برد، زمستان بود و هوا هم سرد، با خودم گفتم حالا که خوابم نمی‌برد (آن وقت‌ها در حرم را می‌بستند)، همین بیرون در صحن بروم، زیارت بخوانم و برگردم. آمدم، دیدم که یک نفر کنار در صحن نشسته است، گریه صدادار ندارد، ولی گریه‌اش توأم با نفس‌های آتشین و سوزناکی است، آرام هم نمی‌شود! من نشستم و گفتم: آقا حاجتی داری؟ گفت: نه هیچ حاجتی ندارم! گفتم: چرا این جور گریه می‌کنی؟ گفت: دختر بچه چهار پنج ساله‌ای دارم که امروز مادرش مرده است، من از صبح تا حالا اصلاً جواب این بچه را نداده‌ام. مدام به من می‌گوید که مامانم کجاست؟ من اصلاً نمی‌توانم بگویم! امشب دیگر این قدر به من فشار آمد، بچه را خواب کردم و یکی را هم پیش او گذاشتم، گفتم به حرم بیایم و با حضرت رضاء علیها السلام درددل کنم.

این چهارتا بچه که بزرگ‌تر آنها هشت سال و کوچک‌ترشان پنج سال دارد؛ حالا قبر را پوشانند و کنار قبر نشستند. من شاعر این شعر را اوایل طلبگی‌ام در تهران دیده بودم؛ خیلی آدم متدین و مقدسی بود. این شعر برای اوست، ثوابش به پدران، مادران، گذشتگان شما و شاعرش برسد. خیلی زیبا می‌گوید: علی علیها السلام دستشان را روی قبر گذاشتند، سرشان را بلند کردند و گفتند:

بر احوالم بیار ای ابر، اشک از آسمان امشب

که من با دست خودم سازم گلم در گل نهان امشب

حسن گریان، حسین نالان، پریشان زینین از غم

چسان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

پمن این بچه‌هایم را چطوری آرام کنم و به آنها چه بگویم؟ بعد که حضرت می‌خواستند بلند شوند، خطاب به قبر گفتند:

زمین، با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلوشکسته بر تو باشد میهمان امشب



جلسه سوّم

ذکر صدیقه کبری علیها السلام در

زمره عبادات

ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار عبادات

شیعه و غیرشیعه روایتی را در کتاب‌های فراوانی نقل کرده‌اند که خود من در خیلی از کتاب‌های بزرگان شیعه و غیرشیعه دیده‌ام. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این روایت فرموده‌اند: «ذکر علی علیه السلام عبادت» در اینجا یعنی گفتن؛ اگر مردم دور همدیگر بنشینند و از امیرالمؤمنین علیه السلام حرف بزنند، این حرف‌زدنشان درباره امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت است. وقتی از اخلاص، عبادتش، اخلاصش و ارزش‌های وجودی‌اش بگویند، این یک نوع عبادت است.

حقیقت عبادت

عبادت در قرآن و روایات، ویژه یک سلسله اعمال بدنی نیست؛ فقط نماز و روزه، خمس، زکات، امر به معروف و نهی از منکر نیست. طبق آیات و قرآن، هر کار باارزشی که مؤمن انجام می‌دهد، این عبادت است؛ اما اگر غیرمؤمنی این کار باارزش را انجام بدهد، عبادت نیست. در واقع، عبادت حقیقتی است که برای خدا باید انجام بگیرد و وقتی غیرمؤمن خدا را قبول ندارد یا اگر هم قبول داشته باشد، کاری به کار خدا ندارد، پس کارهای باارزش غیرمؤمن عبادت نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام متنی دارند که خیلی از شبهات فکری افراد شبهه‌دار را جواب می‌دهند؛ مثلاً می‌گویند: کافری با صد میلیارد تومان یک بیمارستان ساخته، کمونیستی فلان کار خیر را کرده، بی‌دینی صد خانه با پول خودش ساخته و به مستحق داده است. آیا این آدم در قیامت به جهنم می‌رود و من که پول نداشته‌ام کاری بکنم، فقط سلسله عباداتی کرده‌ام، به بهشت می‌روم؟ آیا او واقعاً جایی در بهشت ندارد؟



سرانجام کارهای باارزش کافران و بی‌دینان

من متن گفتار حضرت را با یک مثال برایتان بگویم که حرف امام این است؛ یک بتایی در خیابان باجک قم از طرف صاحب‌خانه‌ای دعوت می‌شود که دیوار خراب‌شده‌ی خانه را بسازد. بتا به صاحب‌خانه می‌گوید: این دیوار پنج روز کار دارد، مثلاً برای پنج روز مصالح را بده و من هم روزی سیصد تومان مزدم است که یک میلیون ونیم می‌شود. بتا این دیوار را به‌طور کامل می‌سازد، بعد به پردیسان می‌رود و در یک خانه را می‌زند، می‌گوید که من دیواری را پنج روز بنایی کرده‌ام، یک میلیون ونیم به من بده. این صاحب‌خانه پردیسان می‌گوید: اولاً، من تو را نمی‌شناسم! ثانیاً، برای یک نفر دیگر بنایی کرده‌ای، به من چه؟!

کارهای باارزش بی‌دین‌ها، مجرمان، فاسقان، مشرکان، کافران، یهودیان و مسیحیان غربی و شرقی، در هر حدی که باشد، قبول نیست؛ چون طرف معامله‌شان پروردگار نبوده است و اصلاً خدا را نمی‌شناخته‌اند. اگر هم یهودی خداشناس باشد، می‌گوید که عزیز فرزند خداست، چنان که قرآن از قولشان نقل می‌کند. این یعنی خدا هم مثل ما غریزه و شهوت دارد، زن داشته و پسری مثل عزیز از او به دنیا آمده است. حالا زن هم نداشته، اینها می‌گویند که ما می‌گوییم عزیز پسر خداست، یعنی پاره‌ای از وجود خداست. در حقیقت، اینها خدا را تقسیم و تجزیه کرده‌اند و می‌گویند یک قسمت خودش است و یک قسمت هم عزیز. این شرک و کفر و آلودگی اعتقادی است. خدایی که در قلب یهود است، خدای جهان‌آفرین و انسان‌آفرین نیست؛ خدایی که در قلب مسیحیان است، خدایی ترکیبی است که به گفته‌ی اینها، پدر و پسر و روح‌القدس با هم یکی شده‌اند و خدا شده است. ما خدای ترکیبی هم نداریم؛ نیاز نداشته که پدر، پسر و روح‌القدس با همدیگر ترکیب بشوند و یک شرکِ خدا بسازند.

عبادت، کاری ارزشی از مؤمن

این اعتقاد نادرستی است؛ حالا روز قیامت است و خیلی از آنها کار خوب کرده، خیلی هم خدمات علمی به بشر کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: اگر به خدا بگویند که پاداش ما



را بده، خدا می گوید: به من چه؟ مگر من استادکار شما بودم؟! مگر من شما را دعوت کرده بودم که برای من کار بکنید؟ شما برای من کاری نکرده‌اید، من اولین و آخرین را در قیامت زنده کرده‌ام، برای هر کسی کار کرده‌اید، گریبان او را بگیرید و بگویید که مزدتان را بدهد؛ اینکه قرآن می‌فرماید عبادت کاری ارزشی است، یعنی کاری که مؤمن می‌کند. در قرآن می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» این ارزش دارد، چون از طرف مؤمن است.

راهنمایی خداوند به تجارتی سودمند

خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجِبُّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾^۱ من شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌دهد؟ ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۲ خدا را باور کنید و همچنین نبوت و رسالت را باور کنید؛ شما برای پیدا کردن راه به معلم نیاز داشتید و من معلمی به‌نام پیغمبر فرستادم، او را قبول کنید و بپذیرید. «وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» در اینجا، هم کار قید «اللَّهِ» دارد و هم شخص قید «اللَّهِ» دارد؛ به عبارت علمی، کسی که حُسن فاعلی دارد. انسانی که با درس خواندن، مطالعه کردن و معلم دیدن، خدا و قیامت، نبوت و کتب آسمانی را باور دارد، این حُسن فاعلی می‌شود. ما یک حُسن فاعلی داریم؛ یعنی آدمی است که قلبش فعل و کار داشته، کارش هم اعتقاد بوده است. یک حُسن فعلی داریم؛ یعنی آدمی که حُسن فاعلی دارد، عبادت‌هایی که می‌کند، حُسن فعلی است.

بی‌ارزش بودن کارهای انسان بی‌دین

انسان بی‌دین حُسن فعلی ندارد و کارهایش هم ارزشی ندارد؛ چون خودش حُسن فاعلی ندارد. پس این توقع صد درصد بیجایی است که یک کافر خدمتگزار، حالا به کوچه، مردم، بخش و روستایش یا دنیا، در قیامت بگوید که پاداش مرا بده! این شخص خدا را قبول

۱. صف: ۱۰.

۲. صف: ۱۱.

نداشته، خداوند هم به قول بچه‌تهرانی‌ها می‌گوید: به من چه! مگر من طرف کار تو بودم؟ مگر این خدمت را برای خاطر من انجام دادی؟ برای هر کسی انجام دادی، مزدش را از او بگیر! اگر برای پول انجام داده‌ای، پولی در قیامت نیست، دست خالی بمان؛ اگر برای رئیس‌جمهور و دولت مملکت خودت انجام داده‌ای، تمام افراد دولت مملکت از ترامپ تا قهوه‌چی دولتش، الآن در قیامت هستند، بگو مزدت را بدهند. توقع مزد از مؤمنی که دارای عمل صالح است، قبول است.

شرط پذیرفته‌شدن عمل

بنابراین، شما همیشه یادتان بماند که پذیرفته‌شدن عمل از مؤمن است و عمل هم باید عمل صالح باشد؛ یعنی عملی که هماهنگ با قرآن و فقه اهل بیت ﷺ است. اما اگر عمل با فقه و قرآن موافق نباشد، مثلاً قرآن می‌گوید: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، حالا اگر من یک نماز باحالی با آواز محزون خوشی را یک‌جا بخوانم و در دلم هم این باشد که چند نفر حاضر در آنجا بشنوند، بیرون از من تعریف کنند و بگویند که نمی‌دانی چه نمازی، چه حالی! طبق قرآن، اسم این وضعی که برای درون پیش آمده، ریاست و خدا در قیامت به تمام ریاکاران می‌گوید: طرف‌های شما اینجا حاضر هستند، برو و مزدت را بگیر؛ نمازهایی که برای خوشامد مردم و تعریف شدن خواندی، منبرهایی که برای تعریف شدن رفتی، کارهایی که برای تعریف شدن انجام دادی.

در واقع، عمل پذیرفته است، اعمال ارزشی و به تعبیر قرآن، عمل صالح، هم پذیرفته است و هم پاداش دارد؛ اما از مؤمن، نه از کافر و بی‌دین. پیغمبر اکرم ﷺ مردم مکه را به خدا دعوت می‌کردند و می‌گفتند که با خدا آشتی کنید، خدا را بشناسید، بنده خدا بشوید، خدا را عبادت کنید و بت‌ها را دور بریزید. این قرآن است و من متن قرآن را می‌خوانم! این بی‌عقل‌های نفهم محجوب از نور و حقایق، به پیغمبر ﷺ گفتند: ما نه دعوت تو را قبول می‌کنیم، نه حرف‌های تو را گوش می‌دهیم و نه کارهایی را می‌کنیم که می‌گویی. ما جمع می‌شویم، روی هم پول می‌گذاریم و مسجدالحرام را آباد می‌کنیم؛ چون دیوارهایش کهنه



شده و بیت هم کهنه شده است، هم کعبه، هم پرده‌اش، هم دیوارها و هم کف آن را نو می‌کنیم. این کار به خیال خودشان هم، خیلی کار عظیمی بود! آیه آمد: ﴿مَا كَانَ لِالْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾^۱ تعمیر مساجد من مطلقاً شایسته بت‌پرستان، مقام‌پرستان، زن‌پرستان، پول‌پرستان و صندلی‌پرستان نیست. چرا شایسته نیست؟ «شَاهِدِينَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ» اینها خودشان می‌دانند که کافر هستند و عمل کافر مثل خودش، نجس، پلید و خبیث است؛ چون این عمل از او ظهور کرده، یعنی منبع عمل، معدن آلودگی و خباثت بوده است. عمل، ولو ساختن مسجد الحرام، هیچ ارزشی ندارد.

منبع کار خوب بی‌دین، آلودگی و پلیدی

آن روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم و به بتا مثل زدم، همچنین این آیه‌ای که از قرآن خواندم، هرچه شبهه در ذهن جوان‌ها و مردم است که ما به بهشت می‌رویم و دیگران که این همه خدمت کرده‌اند، به جهنم می‌روند؛ مگر همه کارهای کافران بد است؟ مگر فاسقان هرچه کار دارند، گناه است؟ آنها هم کار خوب می‌کنند؛ مثلاً یک بی‌دین در ماشین نشسته، یک‌جا پشت چراغ قرمز گیر می‌کند، دوتا فقیر می‌آیند (راست هم می‌گویند) و می‌گویند که به ما کمک کن، ما پول نداریم، ما مشکل داریم. او هم نفری دو بیست تومان به این دو فقیر می‌دهد. کار او کار خوبی است، ولی بی‌ارزش است، کارش به خدا نمی‌رسد و با خدا رابطه نمی‌گیرد؛ چون کار او نجس است! علتش هم این است که منبع کار، نجس و آلوده، خبیث و پلید است.

حکایتی شنیدنی از بی‌ارزشی عمل

همه شما تا حدی از جنگ احد خبر دارید؛ جنگ فوق‌العاده‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در این جنگ نود زخم نوک نیزه و نوک شمشیر خوردند. در حقیقت، دشمن نتوانست ضربه کاری به حضرت بزند؛ ولی نودتا زخم خوردند. ارتش اسلام داشت شکست قطعی می‌خورد، آدم

۱. توبه: ۱۷.

شجاع و پرقدرتی به نام غُضمان که چهار نفر از قوم و خویش هایش در ارتش پیغمبر بودند، شنید جنگ در مرز شکست افتاده است. از مدینه غرق سلاح، با انواع شمشیر و تیر و نیزه آمد و به شجاعانی که دشمن را دور می‌کردند، کمک کرد و جنگید. مکه‌ای‌ها یک زخم کاری به او زدند، او با همان زخم کاری و خونریزی به مدینه آمد و در رختخواب خوابید. زخم غُضمان کاری بود و خیلی خونریزی داشت، دوسه‌تا از مسلمان‌ها گفتند که به عیادتش برویم، بارک‌الله به او بگوییم، از او تشکر کرده و تشویقش بکنیم.

مسلمان‌ها به عیادتش آمدند و گفتند: خوش به حالت! بت پرست و مشرک بودی، اما عجب عاقبتی پیدا کردی. کمک به دین و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مردم مؤمن. غُضمان گفت: دین کدام است؟ پیغمبر کیست؟ کمک به اینها یعنی چه؟ من به خاطر قوم و خویش‌هایم آمدم و جنگ کردم. من خدا و دین را قبول ندارم و با پیغمبر کاری ندارم! همین جوری که حرف می‌زد، بی‌حال شد و بعد هم مُرد و با کله به جهنم رفت. کمک به نیروی اسلام، جنگ در احد و دفع دشمن از اهل ایمان، یک کار خوب بود؛ ولی عاقبت او جهنم شد.

قرار پروردگار با بندگان

برادران، پس یادتان باشد! قرآن مجید ایمان را در عمل لحاظ کرده و در عمل هم صالح را لحاظ کرده است. ایمان با عمل صالح، آدم را نجات می‌دهد. عمل صالح با ایمان قبول پذیرفته می‌شود. این قراردادی است که خدا از اول با حضرت آدم علیه السلام بسته؛ حالا اگر ما هم قرارداد را قبول کنیم، مثل آدم علیه السلام اهل نجات هستیم و اگر قبول نکنیم، نباید در فردای قیامت توقعی داشته باشیم. خدا می‌فرماید: من در روزگار اول با ریشه‌تان قرار بستهام، شما هم این قرارداد را امضا نکرده‌اید. از من چه طلبی دارید؟ قرار هم این بود: ﴿فَلْتَأْتُوا مِيثَاقًا بَيْنَكُمْ وَمِي مِّنِّي هُدًى مِّن تَبَعِ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ شما به زمین بروید، هدایت من می‌آید. کسی که هدایت مرا بپذیرد، خوف و حزنی در دنیا،



وقت مرگ و آخرت برای او نیست. خدا این قرار را با انسان گذاشته است و خیلی از افراد هم این قرارداد را امضا کرده‌اند؛ مثل تمام مؤمنین زمان انبیا، مؤمنین زمان ائمه، مؤمنین زمان غیبت کبری و مؤمنین زمان غیبت صغری. اینها که قرارداد را امضا کرده‌اند، هم حُسن فاعلی و هم حُسن فعلی دارند. به این دو دلیل، هر زحمتی که بکشند، در قیامت پذیرفته است.

صدیقه کبری علیها السلام، هم کفو امیرالمؤمنین علیه السلام

لطایف، دقایق و حکمت‌های مقدمه را کاملاً عنایت فرمودید، حالا دوباره به روایت برگردیم؛ «ذکرُ علی عبادت» سخن گفتن از علی علیه السلام و ارزش‌های علی علیه السلام عبادت است. حالا به سراغ روایت دیگری می‌آییم؛ اگر خداوند فاطمه علیها السلام را نمی‌آفرید، هم وزن و هم سنگ و به لغت عربی، هم کفوی برای علی علیه السلام وجود نداشت. خدا اگر علی علیه السلام را نمی‌آفرید، زهرا علیها السلام تا وقتی زنده بود، بی‌همسر می‌ماند؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را شوهر نمی‌داد، چون کفوی نداشت.

با توجه به این روایت که شنیدید، پس ذکر فاطمه علیها السلام نیز عبادت است؛ یعنی آن که از نظر ارزش‌ها هم وزن و هم کفو علی علیه السلام است، از او هم سخن گفته شود، عبادت است. طبق فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ» وقتی شما از شایستگان عباد خدا حرف بزنید، رحمت خدا در آن جلسه نازل می‌شود. این بحث امشب است که هم در آیات کتاب خدا و هم در روایات ناب ریشه دارد؛ روایات نابی که یک‌طرفه نیست و فقط شیعه نقل نکرده، بلکه غیرشیعه هم نقل کرده است. به قول معروف، «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوز».

وقتی ما درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوییم «ذکرُ علی عبادت»، این حکم به طرف صدیقه کبری علیها السلام هم می‌رود و «ذکرُ فاطمة عبادت» است. این حقیقتی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام متصور است، عیناً برای صدیقه کبری علیها السلام هم متصور است و چیزی است که همه جهانیان عالم قبول دارند؛ می‌گویند که من حقیقتی را کشف کرده‌ام، ولی در جزء نمی‌توانم این حقیقت را در کل جست‌وجو کنم و حکم این جزء را به طرف کل می‌برم. من پنج قطره آب

صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

را تجزیه کردم و دیدم که ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است؛ دیگر نمی‌توانم بروم و همهٔ اقیانوس‌ها، دریاها، نهرها، رودها و دریاچه‌ها را در آزمایشگاه بکشم و ببینم که آب اقیانوس کبیر هم واقعاً از اکسیژن و هیدروژن است؟ اقیانوس اطلس، دریای خزر، دریای هند و عمان هم همین هستند؟! من نمی‌توانم این کار را بکنم و چیزی که الآن در آزمایشگاه دست من است، آن ده قطره آب است که این عیناً مانند آب اقیانوس است. حالا من این ده قطره را تجزیه کرده‌ام، اکسیژن و هیدروژن هست؛ پس تمام آب‌های جهان، ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است که درست هم هست.

من وقتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شنوم که حرف زدن دربارهٔ علی علیه السلام عبادت است، می‌توانم این حکم را خیلی راحت و با دلیل به شخصیت وجود مبارک صدیقه کبری علیها السلام جریان بدهم و بگویم حرف زدن از زهرا علیها السلام هم عبادت است. وقتی از عبادت، عظمت، شخصیت و بزرگواری زهرا علیها السلام سخن گفته می‌شود، رحمت خدا بر گوینده و شنونده نازل می‌شود. آنهایی که گفتند و شنیدند، به‌طور یقین، مورد رحمت پرورگار مهربان عالم هستند.

کلام آخر؛ تجلی شخصیت زهرا علیها السلام در دختر سه‌ساله

شب سوم جلسه است، به‌سراغ زهرای سه‌ساله برویم؛ آن حقیقتی که نه در گوشهٔ خرابه (گوشهٔ خرابه غلط است)، بلکه در ظرف هستی، تجلی شخصیت زهراست، ولو در سه‌سالگی باشد! شما هیچ‌وقت سن را در رابطه با اهل‌بیت علیهم السلام لحاظ نکنید. وقتی امام هشتم از دنیا رفتند، حضرت جواد علیه السلام هفت‌ساله بود. شما می‌توانی بگویی بچه بود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه می‌فرمایند: جهان هیچ‌وقت از حجت خالی نیست. آیا جهان بعد از حضرت رضا علیه السلام از حجت‌الله خالی شد؟ نه خالی نشد؛ حضرت جواد علیه السلام حجت‌الله بود. چند ساله بود؟ به ما چه که چندساله بود! در قرآن آمده است که یحیی علیه السلام در پنج‌سالگی پیغمبر شد: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْكُتُبَ صَبِيًّا﴾^۱ همچنین عیسی علیه السلام دو ساعت بود که به‌دنیا آمده بود، اما پیغمبر بود. اینجا اصلاً نباید زمان مطرح بشود



که صدتا شبهه هم درست شود. ما در قرآن دلیل داریم که زمان در انبیا و اولیای خدا مطرح نیست. حالا اگر بگوییم یک دختر سه ساله از اهل بیت علیهم السلام، جلوه یک خانم هجده ساله در حد سه سالگی اش است، غلو نکرده ایم و حرف نادرستی نزده ایم. چند دلیل قرآنی هم داریم. این برای شخصیتش بود، حالا به سراغ حالات زندگی عادی اش می رویم؛ ما دیگر نباید توقع داشته باشیم که این بچه در زندگی عادی اش هیچ چیزی نگوید، هیچ حرفی نزند و هیچ گلابه ای از امت نداشته باشد. اینها طبیعی هر انسانی است.

نمی دانم بعد از خوابش یا قبل از خوابش بوده که شروع به ناله زدن و گریه کرد و گفت:

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می نشستم

این یعنی ای ملت، بالاترین تکیه گاه خانواده ما، بالاترین معتمد جهان و سند حقانیت حقایق را از ما گرفتید. شعرهایی که قدیمی های ما گفته اند، اینها معنی دارد و این قدر شعر پایین دست و کم معنایی نیستند.

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می نشستم

زین العابدین بالای منبر مسجد اموی زمان یزید در شام (این اموی فعلی بعداً درست شده است) فرمودند: مردم! اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش اکید کرده بودند که بعد از مرگ من، هر بلایی می توانید سر خانواده من بیاورید، دیگر چه کار می کردید؟! اصلاً کاری و بلایی مانده که سر ما بیاورید!

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می نشستم

اگر دردم یکی بودی، چه بودی وگر غم اندکی بودی، چه بودی

به بالینم طبیعی یا حبیبی از این هر دو یکی بودی، چه بودی

زینب کبری علیها السلام او را بغل کرد و در خرابه گرداند، اما ساکت نشد! آخر می گویند وقتی بچه گریه می کند، اگر او را بغل کنی و تکان بدهی، آرام می شود؛ در بغل عمه آرام نشد و فقط می گفت پدرم را می خواهم. زین العابدین علیه السلام را بغل کرد، به برادرش می گفت: من بابایم را می خواهم؛ یعنی من با این آغوش گرفتن آرام نمی شوم! خواهرش سکینه علیها السلام او را بغل کرد، اما گفت: من بابا را می خواهم. چه خواسته پر قدرتی داشتی ای زهرای دوم اهل بیت علیهم السلام که سر بریده پدرت را با این جاذبه و خواسته ات به خرابه کشیدی!

جلسه چهارم

صدیقه کبری علیها السلام، زن

بی همتای عالم

صدیقه کبری علیها السلام، سرور زنان عالم

ویژگی‌های وجود مبارک حضرت صدیقه کبری علیها السلام، مخصوص به خودش است و در بین همه زنان بارزش جهان، همتا و نمونه ندارد. این ویژگی‌ها را می‌توانیم هم در آیاتی ببینیم که در رابطه با آن حضرت است و هم در روایاتی که تقریباً از پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام نقل شده است. به نظر نمی‌رسد که پیغمبر صلی الله علیه و آله تا امام زمان علیه السلام این مطالب را برای کسی فرموده باشند. البته همه‌شان در رابطه با امام عصر علیه السلام نظر و مطلب دارند، ویژگی‌هایی که برای ایشان شمرده‌اند، در زنان جهانیان نیست. شما ممکن است بفرمایید که خدا در سوره آل عمران راجع به حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: «وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱ من تو را بر همه زنان جهان برتری داده‌ام.

امت پیامبر صلی الله علیه و آله، بهترین امت در جهان

حضرت مریم علیها السلام این ویژگی را طبق قرآن دارد، ولی این ویژگی به زنان روزگار خودش محدود است. به چه دلیل؟ من دلیلش را از قرآن برایتان بگویم؛ خداوند می‌فرماید: اگر چنین شرایطی در شما امت اسلام باشد، نه مفت، بی‌علت و بی‌سبب. دو شرط آن در همین آیه این است: یک کار شما، وادار کردن و تشویق مردم به نیکی‌ها باشد، یک کار شما هم بازداشتن مردم از بدی‌ها باشد، شما باید امر به معروف و نهی از منکر گسترده و

۱. آل عمران: ۴۲.

صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

فراگیری داشته باشید. اگر این گونه شرایط در شما باشد، **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**^۱ شما بهترین امتی هستید که من از میان همه مردم جهان انتخاب کرده‌ام. «ناس» یعنی همه مردم عالم از زمان آدم علیهِ السلام تا روز قیامت. این «بهترین» لفظ خیلی مهمی است!

پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت، بهترین افراد امت

در میان این بهترین، باز بهترین برتر وجود دارند که آن‌هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است. بهتر بودن آنها با امت مساوی نیست، بهتر بودن آنها فوق و بالاتر و برتر است. وقتی در این بهترین امت، اهل بیت علیهم السلام بهترین ممتازش باشند و این امت بهترین‌ها هستند که از بین مردم انتخاب شده‌اند، اهل بیت علیهم السلام هم بهترین این بهترین‌ها هستند؛ پس صدیقه کبری علیها السلام که سیده نساء العالمین است، با این دلیل قرآنی، سرور و پیشوای تمام زنان جهانیان از زمان آدم علیهِ السلام تا روز قیامت است. بهترین ناس است، نه بهترین زنان زمان خودش! زنان زمان صدیقه کبری علیها السلام با صدیقه کبری علیها السلام قابل مقایسه نبودند.

صدیقه کبری علیها السلام در اوج یقین و باور

این معنی «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» است. این «عالمین» به زنان زمان خودش محدود نیست؛ ولی عظمت، بزرگی و کرامت مریم علیها السلام سبب شده است که انتخاب شده زنان جهانیان روزگار خودش باشد. بنابراین ویژگی‌های او را نمی‌توان در هیچ زنی پیدا کرد، حتی در مادران انبیا. حالا من یکی از آنها را مثال بزنم:

ترس و نگرانی مادر موسی علیهِ السلام

صدیقه کبری در اوج یقین و باور زندگی می‌کرد و تردید، بیم و ترسی در هیچ جریان و حادثه‌ای برای او نیامد؛ اما مادر بزرگوار موسی بن عمران علیهِ السلام که نسبت به بچه‌اش ترس داشت و می‌گفت: نکند به دست مأمورین فرعون بیفتد و او را بکشند، خداوند متعال

۱. آل عمران: ۱۱۰.



به‌خاطر ترسش هم به او الهام کرد که یکی از این دو مسئله را انتخاب کن: اگر دلت می‌خواهد بچه را نگه دار و خودت شیر بده؛ اما اگر نگران هستی، **«فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ»**^۱ در سبیدی بگذار و به دریای نیل بینداز؛ نترس و غصه هم نخور! **«إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»** ما این بچه را به تو برمی‌گردانیم و او را از انبیا خود قرار می‌دهیم.

یقین صدیقه کبری علیها السلام به شکست‌ناپذیری اهل بیت

اما شما اگر سراسر حیات حضرت صدیقه کبری علیها السلام را ببینید که در کتاب‌ها نوشته‌اند؛ من در کتاب «ملکه اسلام» که مؤلف آن هشتاد سال پیش در دویست صفحه نوشته بود و با لطف، احسان، تفضل و توفیق خدا، این کتاب را در مؤسسه قم به نهصد صفحه تبدیل کرده‌ام. شما همه شئون صدیقه کبری علیها السلام را در این کتاب بخوانید و ببینید کجا ترسیده است! مثلاً در حادثه بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله ترسید که شکست بخورند؟ زهرا علیها السلام یقین داشت که شکستی در کار اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت وجود ندارد. آیا ایشان ترسید که ارزش‌هایشان پوشیده بشود و خدا به او الهام کرد که نترس، نمی‌گذارم پوشیده بشوی؟! حضرت ترس و بیمی نداشت و در اوج یقین به حقایق، معارف و آثار بسیار بارزش حوادث بود.

آرامش زینب کبری علیها السلام در برابر یزید

حالا زهرای اطهر علیها السلام که جای خود دارد، وقتی زینب کبری علیها السلام در روز یازدهم محرم دید که زین‌العابدین علیه السلام، امام معصوم با تماشای بدن قطعه‌قطعه واقعاً جان می‌کند، بدن را رها کرد و روبه‌روی حضرت آمد و گفت: **«مَالِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ»** چرا جان می‌کنی؟ این بدن‌ها این‌چوَر نمی‌ماند، اینجا هم بیابان نمی‌ماند! اینجا در آینده آباد شده و شهر می‌شود، قبر پدرت کعبه عاشقان جهان می‌شود و خاک قبر پدرت را برای شفا می‌برند. در حقیقت، زینب کبری علیها السلام در آن خطر‌ها، توطئه‌ها و حادثه‌ها، با کمال آرامش ایستاده و غیب‌گویی می‌کند!

صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

همچنین وقتی در شام در برابر یزید فریاد زد: «فَكَيْدُ كَيْدِكَ» هر نقشه‌ای داری، پیاده کن. «وَاسِعَ سَعْيِكَ» هر کوششی داری، به بازار بیاور. «فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا» به خدا قسم، تو نمی‌توانی ذکر و یاد ما، شخصیت و عظمت ما را از صفحه روزگار پاک کنی. خودت ملعون، مطرود، مذئوم و دربه‌در به جهنم می‌روی؛ اما یاد و شخصیت و آثار (همه اینها در معنی ذکر هست، در لغت هم هست) و عظمت ما ماندگار، جاوید و همیشگی است. وقتی دختر غیب‌گویی می‌کند، زین‌العابدین علیه السلام هم به عمه‌شان می‌گویند: الحمدلله، تو دانشمندی هستی که دانش خود را از معلمی یاد نگرفته‌ای و دانشت برای جای دیگری است. شما حساب کن که مادر در چه مقام و عظمتی بوده است!

صدیقه کبری علیها السلام، به دور از هر گونه حزن و بیم

پروردگار به مادر موسی علیها السلام می‌گوید برای بچه‌ات نترس و اندوهناک هم نباش؛ اما شما اگر حضرت زهرا علیها السلام را در قرآن ببینید که خودش ولی‌الله است، خدا در آیه ۶۲ سوره یونس می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» اینها نه بیمی دارند و نه غصه‌ای. خدا آقای امیری فیروزکوهی را رحمت کند! شاعر خیلی چیره‌دستی بود که دیوانی هم دارد. ایشان شعر خیلی جالب و پرمعنایی در رابطه با صدیقه کبری علیها السلام دارد که من دو خط آن را برایتان بخوانم؛ در یک خط آن می‌گوید:

زهد و وَرَع و فضل را هم‌قدم و هم‌قدر حیدری

یعنی اگر بخواهند تو را با علی علیه السلام معیارگیری بکنند، هیچ چیزی از علی بن ابی طالب علیه السلام کم نداری. کدام یک از مادران انبیا از امیرالمؤمنین کم نداشتند؟ همه آنها کم داشتند؛ یعنی حد سعه وجودی‌شان محدود بود و آن قدر گسترده نبود.

آزادی زهرا علیها السلام از مادیت و عناصر

در یک بیت هم راجع به آزادی صدیقه کبری علیها السلام از جهان می‌گوید که تو چه آزاد بودی!

مُلک تو مرز ملکوت خداست کی به هوای فدک خیبری



این آزادی از مادیت و عناصر حضرت است؛ لذا بعد از جلسه اول مسجد، دیگر دنبال فدک را نگرفت و حرفش را نزد. اگر هم دنبال فدک را گرفت، علتش این بود: حضرت نمی‌خواست فدک را برگرداند، فقط می‌خواست یادگار از خودش بگذارد و بگوید که حکومت روزگار من غاصب بود و روز روشن هم ملک مرا غارت کرد. شب غارت نکرد که همه خواب بودند، در روز روشن غارت کرد؛ حضرت می‌خواست همین را اثبات بکند. اگر به دنبال آن زمین بود، بعد از مسجد، تا وقتی زنده بود، ادامه می‌داد و بعد هم به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت می‌کرد که تو دنبال فدک را بگیر، به بچه‌هایم هم تا زمان امام عسکری علیه السلام سفارش و واجب کن که فدک را بگیرند؛ اما هیچ‌کدام به دنبال فدک نرفتند، امیرالمؤمنین علیه السلام هم نرفتند.

دنیا زیر نگین اراده امام معصوم

امام در تعریف هشام بن حکم

شخص به هشام بن حکم گفت: اگر امام بخواهد تعریف شود، به زبان تو چگونه تعریف می‌شود؟ هشام گفت: یک تعریفم از امام این است که امام به امور مادی حرص نمی‌زند و دلیلش هم این است: خدا مُلک هستی را زیر انگشتر امام قرار داده است، به چه چیزی حرص بزند؟ چیزی باید باشد که در اختیار امام نباشد، امام حرص بزند که گیر بیاورد؛ وقتی پروردگار تمام این جهان ظاهر را زیر نگین انگشتر اراده و عظمت او قرار داده است، برای چه حرص بزند؟

جهان ظاهر زیر انگشتر اراده امام

حدود چهل پنجاه هزار نفر در گرمای کویر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: آقا، مشک‌ها از آب خالی شده است، نزدیک آب هم نیستیم؛ چه کار بکنیم؟ اینجا هم جایی بود که صومعه‌نشینی زندگی می‌کرد و وقتی سروصدای اسلحه و شیهه‌اسب‌ها را شنید، دم پنجره آمد و نگاه می‌کرد، دید که یک نفر از این لشکر جدا شد، چند نفر را صدا زد و گفت: این

نقطه را بکنید؛ شاید حدود نیم‌متر از زمین را کنند که سنگی پیدا شد. شیخ مفید در کتاب «ارشاد» نوشته است که دو‌یست نفر نمی‌توانستند این سنگ را تکان بدهند! وقتی سنگ پیدا شد، فرمودند کنار بروید. حضرت دستشان را زیر سنگ کرده و سنگ را یک متر به آن طرف پرت کردند، ناگهان آب جوشید. آنگاه گفتند: همه مشک‌هایتان را پر کنید تا به منطقه‌ای برسیم که نزدیک به فرات باشیم. وقتی همه مشک‌ها را پر کردند، خودشان یک نصفه استکان هم از آن آب نخوردند، دوباره سنگ را تکان دادند و به همان جا انداختند. وقتی آماده حرکت شدند، این مسیحی صومعه‌نشین پایین آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: شما چه کسی هستید؟ حضرت فرمودند: برای چه می‌پرسی؟ راهب گفت: برای اینکه من در کتاب‌های گذشتگان خوانده‌ام که نقطه‌ای در اینجا آب وجود دارد و جوشانند و بیرون آوردن این آب، کار پیغمبر یا وصی پیغمبر است. تو چه کسی هستی؟ حضرت فرمودند: درست خوانده‌ای؛ من وصی پیغمبر اسلام هستم. راهب گفت: مرا مسلمان کن. امام هم شهادتین را به او ارائه کردند، او هم شهادتین را به زبان جاری کرد و بعد گفت: آقا مرا هم با خودتان ببرید. یک مسیحی این مطلب را می‌گوید، ما هم مثل آن مسیحی بگوییم: آقا ما را با خودتان ببرید و تنها نگذارید؛ هزار خطر بغل دست، روبه‌رو و پشت سر ماست، اگر ما را نبرید، یک خطر می‌تواند ما را ببرد؛ ما آن قدرت را نداریم که خودمان را نگه داریم و حفظ کنیم. حضرت فرمودند: ای راهب، ما برای جنگ با دشمنان خدا می‌رویم، چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی با ما بیایی؟ عاقبت کار ما جنگ است! راهب گفت: آری، می‌خواهم بیایم؛ مرا با خودتان ببرید. به صفین آمد، اسلحه به او دادند، خوب هم جنگ کرد و به شهادت هم رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام هم بر او نماز خواندند و دعایش کردند.

امام، آشنای به تمام گنج‌های زمین

امیرالمؤمنینی که دستشان به همه آب‌های جهان وصل است، امیرالمؤمنینی که وقتی به خانه آمدند، دیدند فضا نشسته و یک کارهایی می‌کند. فضا عرب نبود و از مملکت دیگری آمده بود، بعد هم پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به صدیقه کبری بخشیدند. حضرت به او فرمودند: فضا چه کار می‌کنی؟ فضا گفت: من دانش کیمیاگری بلد هستم و مس را طلا می‌کنم. آخر این



چه خانه‌ای است؛ نه نان، نه آب و نه فرش دارد. این خانه هیچ چیزی ندارد، بگذار من این مس را طلا کنم، بعد به بازار ببر و بفروش، دوتا پرده و یک فرش بخر. فضا وقتی به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، دید که فرش شب اینها شش تا پوست بز است که به همدیگر دوخته بودند، چهارتا ظرف چوبی و رختخوابشان هم از لیف خرما، همین حصیرهایی که از این اضافه‌های درخت خرما می‌بافند. خیلی نگران شده بود که این خانم سیده‌نساء‌العالمین و این شخص هم علی علیه السلام است؛ این چه زندگی و این چه خانه‌ای است!

حضرت به او فرمودند: کارت را ادامه نده! گفت: آقا، اجازه بدهید که من این کار را انجام بدهم؛ زندگی شما عوض می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: فضا، ادامه نده و کنار بنشین. سپس حضرت با پا به زمین زدند و زمین اتاق شکافته شد. به فضا گفتند: نگاه کن! زیر خانه معدن فوق‌العاده‌ای از طلا بود، بعد دوباره به زمین دستور دادند که به حالت اول برگردد. حضرت فرمودند: ما دنیاپرست نیستیم و دل ما به خوراک، رختخواب، پرده، تختخواب و فرش خوش نیست، بلکه دلمان به خدا خوش است. ما اگر بخواهیم چیزی را از این زمین به دست بیاوریم، همه گنج‌های زمین را می‌شناسیم.

امتناع پیغمبر صلی الله علیه و آله از پذیرفتن پیشنهاد جبرئیل

مرحوم فیض نقل می‌کند که جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خدا مرا فرستاده است و می‌خواهد که کلید تمام معادن دنیا، یعنی راه استخراج (معادن که کلید اصطلاحی ندارد) همه معادن دنیا را به تو بدهد، اختیارش را هم به خودت گذاشته است که قبول بکنی یا نکنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گفتند: من دوست دارم که یک روز لقمه‌ای نان خالی بخورم و خدا را شکر کنم، روزی هم نداشته باشم و از خدا گدایی کنم. من معدن‌های دنیا را نمی‌خواهم!

ملک تو مرز ملکوت خداست کی به هوای فدک خیبری

فقط یک‌بار در چهارده معصوم، هارون به موسی بن جعفر علیه السلام گفت: من می‌خواهم فدکی را که در روز روشن برده‌اند، به شما برگردانم؛ اما ۱۵۰-۱۶۰ سال از جریان بردن فدک

صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

گذشته است و حدودش را نمی‌دانم. شما جغرافیای آنجا و محدوده‌اش را به من بگو تا من به فرماندار مدینه بگویم آنجا را سند بزنند و در اختیارتان بگذارند. حضرت فرمودند: من اگر حدود فدک را بگویم، به ما نمی‌دهی! هارون گفت: من مصمم هستم که فدک را برگردانم. دوباره حضرت فرمودند: تو فدک را در اختیار ما قرار نخواهی داد! هارون گفت: حالا شما حدودش را بگویند. امام فرمودند: حدودش از آنجایی است که آفتاب طلوع می‌کند تا آنجایی که آفتاب غروب می‌کند.

صدیقه کبری علیها السلام، زن بی‌همتای عالم

این دنیا زیر نگین اراده امام است، چطور حرص بزنند؟ چطور از کار خیر بازمانند؟! این امام است که دارای مقام عصمت است! این یک ویژگی صدیقه کبری علیها السلام است که در اوج یقین و باور نسبت به معارف و حقایق جهان هستی بود؛ همچنین در اوج باور که این حوادث نمی‌تواند به اینها ضربه معنوی بزند، بلکه حوادث به ضرر دشمن است و برای دشمن خسارت‌بار است. پس ویژگی‌های او را هیچ زنی در عالم نداشت؛ به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که یک ویژگی‌اش را می‌گویند و بعد می‌گویند که هیچ کس این ویژگی را نداشت: «من الأولین و الآخِرین» از اولین زن جهان تا آخرین زنی که می‌میرد و قیامت برپا می‌شود، همتای زهرا نیست.

کلام آخر؛ عظمت صدیقه کبری علیها السلام، سبب گریه

حالا یکی به ما بگوید با این عظمتی که شما دانشمندان شیعه و سنی درباره زهرا علیها السلام می‌گویید؛ چون ارزش‌های زهرا علیها السلام در کتاب‌های اهل سنت هم پر است. با این همه عظمت، شما چرا گریه می‌کنید؟ جوابش این است: اتفاقاً این همه عظمت سبب گریه ما شده است! چرا مردم زمان به چنین عظمتی چنین هجوم‌هایی کرده‌اند؟! اتفاقاً عظمتش ما را به گریه می‌اندازد؛ اگر یک خانم معمولی بود، گریه‌مان نمی‌گرفت! حالا بغل ما می‌نشستند و می‌گفتند که فلان زن ده‌جور سرطان گرفت، حصبه گرفت، بچه‌اش مرد یا نمی‌دانم خانه‌اش



خراب شد؛ مثلاً ما می‌گوییم خدا صبرش بدهد یا اگر مرده است، خدا رحمتش کند. اما وقتی برای ما نقل می‌کنند که به خانه‌اش هجوم کردند؛ خانه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ورود به آن اجازه می‌گرفتند. من نمی‌خواهم حرف‌هایی را بگویم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه می‌زدند؛ آنها سر جای خودش محفوظ که چطوری سلام می‌کردند! خانه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله، شخصیت دوم عالم هستی (بعد از خدا، پیغمبر است) وقتی می‌خواستند وارد آن شوند، از علی علیه السلام کلید نگرفته بودند و وقتی دم در می‌آمدند، صدایشان به داخل خانه می‌آمد؛ چون خانه آنها کاخ نبود و حدود هفتاد هشتاد متر بود. من این خانه را قبل از سال ۱۳۵۰ که جلوی ضریح پیغمبر را نبسته بودند، دیده بودم. حضرت مقابل در خانه می‌آمدند، می‌ایستادند و می‌گفتند: اهل بیت، به من اجازه می‌دهید که وارد خانه بشوم؟

اینها ما را به گریه می‌اندازد و ناله‌دار می‌کند! اینها ما را ناله‌دار می‌کند که هجوم‌کنندگان هنوز هجوم نیاورده بودند، از پشت در به آنها فرمودند: ما عزادار و داغ‌دار هستیم. البته این هم ما را گریه نمی‌اندازد، جواب دشمن ما را گریه می‌اندازد که گفت: این حرف‌های زنانه را کنار بگذار و در را باز کن. عظمت ایشان ما را به گریه انداخته است! حضرت زهرا علیها السلام در را باز نکرد، آنها خودشان در را باز کردند؛ اما به قیمت شکسته شدن دنده‌های پهلوی، به قیمت سقط شدن فرزندش، به قیمت اینکه دید طناب به بازوی علی علیه السلام بستند و او را می‌کشاند...

جلسه پنجم

صدیقه کبری علیها السلام در اوج

لذات معنوی

انواع لذت‌های انسان در زندگی

الف) لذات مربوط به امور مادی

خداوند به سبب رحمت، لطف، رحمانیت و رحیمیتش، دو نوع لذت برای انسان قرار داده است. یک لذت در ارتباط انسان با امور مادی عالم، مثل لباس، خوراک، سفر، ازدواج و از این قبیل حاصل می‌شود. البته قرآن و روایات راهنمایی‌های سعادت‌بخشی در این زمینه به انسان می‌دهند که هیچ‌کدام از این راهنمایی‌ها به سود پروردگار نیست؛ چون پروردگار عالم نیازی به سود ندارد. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱.

کل جهان هستی به شکل پدیده

در معارف الهی ما آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» یک روزی خدا بود و هیچ چیزی نبود؛ نه آسمانی، نه زمینی، نه دریایی، نه صحرائی، نه کهکشان، نه ستارگانی و نه منظومه‌هایی. ما نمی‌توانیم آن روزگار را درک کنیم؛ روزگاری که چیزی در این جهان هستی نبود. خیلی از دانشمندان هم از قدیم، شاید از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح ع.ق، دلیل آوردند که کل جهان پدیده است؛ یعنی قبلاً نبوده است و بعد هم این نظام نخواهد بود. جهان نه ازلی است و نه این نظام به این شکل، ابدی است.

۱. فاطر: ۱۵.



نظر حکمای اسلامی در خصوص پدید آمدن جهان

این برای از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح علیها السلام بود تا نوبت به دانشمندان و حکمای اسلامی رسید. اینها بحث را کامل و جامع کردند و نگذاشتند جایی برای ایراد و اشکال بماند. بعد از حکمای الهی اسلامی، نوبت به دانشمندان جهان‌شناس در اروپا (قبل از آمریکا) و مقداری هم در شرق (باز هم قبل از آمریکا) رسید. اینها بنا به گفته‌های خودشان، روی «دینانیسم» عالم کار کردند (این لغت برای آنهاست) و درباره پدید آمدن جهان خیلی حرف زدند که یکی این است: جهان دارای حرارت است و روزی این حرارت به‌طور کامل سرد می‌شود. موجودی که حرارتش سرد می‌شود، معلوم می‌شود که نبوده و به‌وجود آمده است. عده‌ای که بانصاف هستند و مقداری انصاف فطری و عقلی دارند، می‌گویند جهان نبوده و به‌وجود آورده‌اند. باز به قول خودشان (ما خیلی نمی‌توانیم وارد این حرف‌ها بشویم)، قاعده ترمودینامیک کاملاً نشان می‌دهد که جهان پدید آمده و نبوده است، یک روزی هم کل این نظام از بین می‌رود و دیگر این شکل نمی‌ماند.

لطف و رحمت خداوند در عطای لذات مادی

من واقعاً از شما عزیزانم، مخصوصاً جوان‌ترها درخواست می‌کنم که جزء آخر قرآن را بخوانید؛ بیشتر سوره‌های این جزء در مکه نازل شده و در منطقه‌ای بوده که شهریتی نداشته است. اینها دور مسجدالحرام از پایین تا بالای کوه‌ها خانه ساخته بودند و زندگی می‌کردند. من کوچک‌بودن شهر مکه را سال پنجاه به‌یادم دارم. وقتی مردم می‌خواستند به قبرستان ابی‌طالب علیها السلام بروند (الآن وسط شهر است)، کاروان‌ها اتوبوس می‌گرفتند و آنها را چند کیلومتر از مکه بیرون می‌بردند تا سر قبر ابوطالب علیها السلام، عبدالمطلب علیها السلام و حضرت خدیجه علیها السلام بروند. مکه هنوز هم لوله‌کشی آب و گاز ندارد. ساختمان‌ها یک ظاهر زیبایی دارد که مردم از باطنش خبر ندارند و نمی‌دانند این شهر بدون لوله‌کشی آب و گاز است؛ آن‌هم با این ثروت عظیمی که وهابی‌ها دارند و تقریباً نود درصدشان دزد ثروت‌های عربستان هستند. آن ده درصدی که نمی‌دزدند، قدرت ندارند و نمی‌توانند.



خدمات دین اسلام به بهداشت مردم مکه و مدینه

این شهر در همان سالی که من حج بودم، پانزده روز در مدینه و پانزده روز در مکه بودیم. بعد از پانزده روز که اعمال حج را انجام دادیم و تمام شد و از منا با آن لباس‌های چرک و بدن عرق‌ریخته در گرمای پنجاه درجه آمدیم، چند نفر شدیم و بیرون مکه رفتیم. کارخانه یخی در آنجا بود که نفری پنج ریال دادیم، در حوض آن کارخانه رفتیم و خودمان را شستیم. شهر مکه حمام هم نداشت! پیغمبر صلی الله علیه و آله در ابتدا چه خدمتی به بهداشت و نظافت این مردم نمک‌نشناس حرام‌لقمه کرد!

قوانین الهی درباره لذات بدنی

شما الآن قوانین بهداشت جهانی را نگاه نکنید که چقدر فکرهايشان را روی هم ریخته‌اند تا بهداشت جهانی و قوانینش را به دست آورده‌اند. شما قوانین بهداشت اسلام را نگاه کنید؛ من یک وقت این قوانین را در تلویزیون شمرده بودم. آنجا گفتم: خدا کاری با این پوست کرده که اگر پوست روی زبان را بکنند، کار تمام است. این پوست زبان تمام مزه‌ها را در جای خودش درک می‌کند؛ مزه سرکه، شکر، نبات، شیرینی، عسل و غذاهای ترکیبی، مثل چلوکباب و چلوخورشت را حس می‌کند. اینها کار زبان است.

یک لذتی هم شامه می‌برد؛ بوی گل، عطر و گلاب. همین امشب که اینجا نشسته‌اید، فکر کنید خدا یکی از اینها را از ما بگیرد. به بیان دیگر، امشب به زبان بگوید که دیگر نمی‌خواهم این بندهام لذت خوراکی‌ها را بچشد. آن زمان، شما هرچه خوراکی در دهانتان بگذارید، استفراغ می‌کنید؛ چون خیلی بی‌مزه می‌شود. همچنین بگوید که نمی‌خواهم بینی بندهام بوهای خوب را بچشد، نمی‌خواهم گوشش بشنود و چشمش ببیند.

یک نوع لذت، لذت بدنی است که منابع این لذت بیرون از بدن هست. من قدرت شامه را برای نمونه منابعم گفتم. حالا خدا در این زمینه قوانینی دارد و می‌گوید: من به تو چشم دادم، از هر چیز حلال و منظره پاک که دلت می‌خواهد، لذت ببر؛ اما به نامحرم برای لذت بردن نگاه نکن. آن زن یا دختر برای تو نیست، بلکه ناموس مردم است که یا شوهر دارد یا در عقد است یا اینکه الآن دختر خانه است. چرا با چشمت به ناموس امت حمله خطرناک



می‌کنی؟ او حجاب خود را کامل رعایت نکرده، روی خود را درست نگرفته، یک خرده از موی او بیرون است یا اصلاً چادر سر نمی‌کند. او گناه خودش را می‌کند، تو چرا با چشمت وارد گناه می‌شوی؟! خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ﴾^۱ و در آیه بعدی نیز می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ﴾^۲ تو چرا صدای زن‌های داخلی و خارجی و نوارهای گذشته حرام را گوش می‌دهی؛ مگر من گوش را برای این صداها به تو داده‌ام؟ تو چرا با زبانت حرام می‌خوری؟ تو چرا با پوست بدن و شهوتت در آغوش زنا قرار می‌گیری؟ مگر من اینها را برای این کارها داده‌ام؟

این قوانین الهی است؛ اگر می‌خواهی لذت ببری، من جلوی لذت تو را نمی‌گیرم و موارد لذت پاک هم برایت گذاشته‌ام. البته در این لذت‌گرایی، افراط و تفریط نکن؛ نه زیاده‌روی کن و نه از خودت کم بگذار. از غذایی خوشت می‌آید، یک چلوکباب بخور؛ پنج‌تا چلوکباب نخور! این معده قدرت تحمل پنج غذا را ندارد. به آرامی با آن رفتار کن و افراط نکن. از ساعت شش بعدازظهر تا دوازده شب، ولو حلال، خودت را معطل در جلسات نکن. گوش یک حدی برای شنیدن دارد و لطمه می‌بیند. طاقت شش ساعت کنار بلندگو، آن هم با پیچ آخر را ندارد. لذت‌های دیگر هم همین‌طور هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: بالاترین لذت، لذت ازدواج است؛ این لذت را خرج زنا نکنید. خدا برای لذت انسان همه‌چیز گذاشته که تا وقتی در دنیا هست، از تمام پنج حس لذت ببرد. این رحمت‌الله، لطف و احسان پروردگار است. این عنایت، رحمانیت و نظر لطف او به بندگانش است.

ب) لذت‌های معنوی

آثار لذات معنوی، آثاری ماندگار و ابدی

خدا لذت دیگری هم برای بندگانش تدارک دیده است. آثار لذت دوم تا ابد ماندگار است و آثار لذت اول تا وقتی زنده هستیم، با ماست. روزی که بمیریم، در اتاق افتاده باشیم، چشم ما

۱. نور: ۳۰.

۲. نور: ۳۱.

باز است، اما نمی‌بینیم؛ گوش ما هم باز است، اما نمی‌شنویم؛ حس لامسه‌مان هم داریم، اما هرچه بچه‌هایمان به ما دست می‌کشند، نمی‌فهمیم؛ حس گویایی هم داریم، اما نمی‌توانیم حرف بزنیم. در حقیقت، با یک اشارهٔ ملک‌الموت تمام اعضای لذت‌بر ما خاموش می‌شوند و از کار می‌افتند. اگر این لذت‌ها برای این پنج عضو از حرام باشد، آن وقت امام جواد علیه السلام می‌فرمایند: اول مردن تو با بدبختی، بیچارگی، رنج و حسرت شروع می‌شود؛ دیگر نمی‌توانی برگردی و جبران کنی. خودت را غرق این لذت نکن، اشتباه است! جاده را یک‌طرفه نرو و فقط به دنبال لذت بدنی و جسمی نباش، بلکه به سراغ لذت دوم هم برو! تو نیروی لذت‌خواهی دومی هم در وجودت هست که آن باطن قلب و حقیقت روح است.

لذت‌های معنوی در قلب و روح انسان

خدا لذت‌های معنوی فراوانی برای این قلب و روح گرسنه قرار داده است. با این سفرهٔ معنوی، لذت او را هم ارضا کن، از آن کم نگذار و تعطیل هم نکن؛ عقل و قلب و روح فردای قیامت طلب‌کارت می‌شوند، نمی‌توانی هم کاری بکنی. این لذت‌های معنوی می‌گویند: خدایا! این بنده‌ات شصت سال ما را گرسنه گذاشت و به ما میدان لذت بردن نداد. لذت عقل، علم و فکر است؛ لذت قلب، خداشناسی، امام‌شناسی، پیغمبرشناسی و ولی‌شناسی است. این لذت را دریغ نکن و بخل نکن! نگذار که عقل و قلب و روح فردای قیامت در صف شاکیان تو قرار بگیرند. خدا به این شکایت‌ها فوری رسیدگی می‌کند و کاری هم نمی‌توان کرد.

لذات معنوی صدیقهٔ کبری علیها السلام

این مقدمهٔ مطلب بود؛ اما وجود مقدس صدیقهٔ کبری علیها السلام این هجده سال عمرشان را از سه لذت معنوی بی‌نظیر برخوردار بودند؛ اما لذت به اصطلاح مادی‌شان، بنا به اختیار خودشان خیلی کم، اندک، زاهدانه و قناعت‌کننده‌ای بود. لذت‌های معنوی‌شان سه لذت بود:

الف) لذت عبادت

عاشق عبادت بودند؛ ما با این سن هنوز هم این عشق را پیدا نکرده‌ایم! نمی‌دانم چرا؟! کجای کارمان گیر است که تا وقت نماز می‌رسد، اول وقت که نمی‌خوانیم، آخر وقت که

صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

می‌خواهیم بخوانیم، نماز زورکی است، نه نماز عبادتی؛ مخصوصاً نماز صبح! اگر اهل نماز صبح باشیم، وقتی بیدار می‌شویم، مدام در دلمان می‌گوییم: اگر خدا این نماز صبح را نمی‌گذاشت، خیلی خدای خوبی بود. ما از نماز لذت نمی‌بریم؛ اما صدیقه کبری علیها السلام با تمام قلب، عقل و روح از عبادت لذت می‌برد.

ب) لذت تماشای پیغمبر صلی الله علیه و آله

لذت دوم هم این بود که هجده سال چشمش به جمال خورشید بی‌مثال پدرش می‌افتاد و از تماشای پیغمبر صلی الله علیه و آله لذت عالم را می‌برد؛ از تماشای شیوه، روش و منش پیغمبر صلی الله علیه و آله در زندگی لذت می‌برد.

ج) لذت زندگی در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام

لذت سوم هم زندگی در کنار ولی‌الله‌الاعظم، آیت‌الله‌العظمی بود.

دورنمایی از قوانین بهداشتی دین اسلام

بهداشت لباس، بدن، منزل، شهر، غذافروشی‌ها و آشغال‌هایی که در خانه جمع می‌شود، پنج‌هزار قانون دارد. این بهداشت اسلام است که شما می‌توانید بخشی از آن را در جلد اول و دوم کتاب باعظمت «وسائل الشیعه» ببینید. این کتاب بیست جلد است و این دو جلد بالای ۱۲۰۰ صفحه است؛ یعنی دوهزار چهارصد صفحه، فقط قانون بهداشت است که دورنمایی از این قوانین بهداشتی را برایتان می‌گویم تا بدانید پیغمبر صلی الله علیه و آله چه خدمتی به بشریت کردند.

اهمیت مسواک زدن

یکی از قوانین بهداشتی این است: «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ» اگر برای امتم کار دشوار، سخت و سنگینی نبود، مسواک کردن دهان و دندان را مثل نماز و روزه بر آنها واجب می‌کردم. شما الآن که در قرن پانزده شمسی به‌سر می‌برید، می‌بینید دندان‌سازی‌ها



چقدر شلوغ و گران است! اگر مادرها و پدرها بچه‌ها را از اول به بهداشت دندان و دهان تشویق بکنند، خودشان هم بهداشت دندان و دهان را رعایت کنند، زیر چرخ بیمارستان‌های دندان پزشکی و مطب‌های خصوصی نمی‌روند. چند شب پیش مشکل کوچکی برای یکی از دندان‌هایم پیدا شده بود، پیش دکتری رفتم که خیلی هم از او تعریف می‌کنند؛ او می‌گفت: من کمتر دندانی دیدم که از نظر استحکام، قدرت، تمیزی و پاکی مثل دندان شما باشد. این دندان‌ها چند سالشان است؟ گفتم: دندان‌های شیری را حساب کن که افتاده، این دندان‌ها نزدیک ۶۸-۶۹ ساله است. گفت: با این دندان‌ها چه کار کرده‌ای؟ گفتم: پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله گردن کج کرده‌ام، حرفش را گوش داده و مواظبت کرده‌ام. کار دیگری نکرده‌ام. این یک قانون بهداشت اسلام است.

استفاده از وسایل بهداشتی شخصی

قانون دیگری که حضرت می‌فرمایند، این است که در حوله، شانه و کلاه احدی شرکت نکنید؛ فقط بدنتان را با حوله شخصی خودتان پاک کنید. من تحقیق علمی‌ای در این زمینه داشتم و دیدم گاهی حوله‌های بدن دیگران میلیاردها موجود زنده ذره‌بینی دارد که اگر ما به بدنمان بزنییم و مصونیت نداشته باشیم، ده‌جور بیماری می‌گیریم. حضرت می‌فرمایند که حوله، شانه و کلاهتان تک‌نفره باشد؛ این خیلی عجیب است!

استحمام با آب تمیز و زلال

همچنین در روایاتمان هست که حضرت می‌فرمایند: وقتی به حمام می‌روید (آن وقت‌ها حمام دوش نبود و خزینه بود)، در صورتی به خزینه برو که وقتی دقت می‌کنی، آب آن قابل خوردن باشد. حضرت نمی‌گویند بخور! بعضی از قدیمی‌ها اشتباهی داشتند که دم خزانه کمی آب کف دستشان می‌ریختند و یک‌خرده می‌چشیدند. حضرت نگفته‌اند که آب خزانه را بخور، بلکه گفته‌اند در خزانه‌ای برو که آب آن قابل خوردن باشد؛ یعنی اگر یک‌خرده رنگ آب خزانه عوض شده یا اگر چهارتا خاکشیر در آب لول می‌زند یا اگر مزه آب عوض شده است، خودت را با آن آب نشور! این‌گونه خودت را مریض می‌کنی.



قرنطینه بیمار، یادگار اسلام

پیغمبر صلی الله علیه و آله از بعضی بیماری‌ها اسم برده‌اند که خیلی عجیب است! حضرت می‌گویند: با اینهایی که فعلاً بیمارند و هنوز خوب نشده‌اند، در ظرف آب و ظرف غذا شرکت نکن؛ حالا مادرت، پدرت یا بچه‌ات باشد. آن وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند که میکروب بیماری را انتقال می‌دهد. قرنطینه‌ای که این قدر طبلش را می‌کوبند، یادگار اسلام است. اسلام می‌گوید با بعضی از بیماران تماس نداشته باشید، ولی کارهایشان را انجام دهید و ظرف غذا و حوله‌شان را در اتاقشان بگذارید. این قرنطینه یادگار اسلام است، اما برخی خجالت می‌کشند بگویند که اینها برای اسلام است یا شرمشان می‌شود که کارهای اصلی را به اصلی‌کارها نسبت بدهند.

بهداشت منزل و وسایل آن

باز در روایت داریم: فرش را در مسیر مردم نتکانید، آشغال‌هایتان را شب تا صبح در خانه نگه ندارید و بیرون بگذارید. آن وقت‌ها ظرف‌ها گلی و لعابی یا از مواد اولیه زمین ساخته شده بود، حضرت می‌فرمایند: از ظرف تَرَک‌دار آب نخورید؛ چون لای این تَرَک‌ها مرکز زندگی شیاطین است. منظور از شیاطین، موجودات هیکل بزرگ و رستمی نیستند که بگویند اینها چطوری در این درزها جا می‌گیرند؟ کلمه شیطان به معنای موجود ضرردار است. «شیطان» لغت عام و «ابلیس» لغت خاص است. پیغمبر صلی الله علیه و آله چطور می‌خواستند به چهارتا پابره‌نه مکه‌ای بی‌سواد بگویند از ظرف شکسته و درزدار آب نخور؛ چون آنجا مرکز رشد میکروب است! اگر این حرف‌ها را می‌زدند که بدتر می‌شد و می‌گفتند: ما می‌گفتیم او دیوانه است، این هم دلیلش. لذا همه حرف‌هایی که آنها هضم نمی‌کردند، به کنایه بیان کرده‌اند.

بالاترین لذت صدیقه کبری علیها السلام در زندگی

این داستان بهداشت داستان خیلی مفصل و طولانی‌ای است، همین‌جا تمام کنم و به اول بحث برگردم. خدا بر اثر مهر، محبت، لطف و احسانش، دو نوع لذت برای انسان قرار داده است.



بخشی از این لذت را با چشمش احساس می‌کند؛ دیدن گل‌ها، شب‌های آسمان، آب جاری، رودخانه، بهار، شکوفه‌ها، هزاران گل رنگارنگ و پرندگانی مثل بلبل، قناری، طاووس و کبوتر. چشم در این موارد لذت می‌برد.

لذت‌هایی هم قرار داده که برای گوش است؛ صدای بلبل، صدای آنهایی که صدای زیبا دارند و شعر ناب، الهی، ملکوتی و تربیتی را با صدای خوب می‌خوانند. به قول مستمع‌ها، می‌گویند حال آمدیم؛ می‌خواهند بگویند از این صدا لذت بردیم، می‌گویند حال آمدیم. لذت گوش به صدای خوش و لذت چشم به دیدن مناظر زیباست؛ اگر این صدای خوش و منظره‌های زیبا نبود، نه چشم لذت داشت و نه گوش.

لذت پوست به لمس است؛ پدر یا مادر وقتی بچه‌اش را بغل می‌گیرد، دست به صورت بچه می‌کشد و با پوست لبش بچه را می‌بوسد، لذت می‌برد. اگر در بوسیدن لذت نبود، مردم و مادران بچه‌هایشان را نمی‌بوسیدند. این لذت پوست یک مسئله خارجی و بیرونی دارد که وقتی با پوست تماس می‌گیرد، انسان لذت می‌برد.

لذت زبان به چشایی است؛ یعنی «قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَصَى النَّبِيُّ، عَلِمُ اللَّهُ، عَيْنُ اللَّهِ، يَدُ اللَّهِ، أَدُنُّ اللَّهُ» نه سال در کنار این همسر، لذتی به اندازه هستی نصیب زهرا علیها السلام شد. در این لذت سوم که با همسرش بود، این لذت اضافه شد، آن‌هم چه اضافه‌ای! وقتی حضرت مجتبی علیها السلام به دنیا آمد، همین شیر دادن به امام مجتبی علیها السلام و اینکه امام مجتبی علیها السلام را به‌عنوان امانت خدا در آغوشش بزرگ می‌کرد، این بالاترین لذت بود که می‌دانست امام معصوم تربیت می‌کند.

حرارتی از ابی‌عبدالله علیه السلام در قلب مؤمنین

اما وقتی بچه دوم به دنیا آمد، لذتش به غم و غصه و اندوه مبدل شد. از بودن ابی‌عبدالله علیه السلام شدیداً خوشحال بود، اما خوشحالی‌اش با گریه، غصه و اندوه توأم بود. همین که بچه به دنیا آمد و با لباس سفید پوشانند، پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیرون وارد شدند. زهرا علیها السلام در بستر خوابیده و بچه هم کنارش است. حضرت نگاهی به صورت حسین علیه السلام انداختند؛ حالا نمی‌خواهند

صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

جلوی مادر گریه کنند. زائوست و نباید زانو را ناراحت کرد! رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بردند و بچه را بلند کردند، نگاهی به بچه کردند، زهرا علیها السلام دید که پیغمبر به پهنای صورت اشک ریخت. به پدر گفت: بچه من عیبی دارد؟ دست و پا، چشم، گوش و جسمش مشکلی دارد؟ حضرت فرمودند: نه عزیزم؛ هیچ عیبی ندارد و کامل است. زهرا علیها السلام گفت: آخر سابقه نداشته که پدر بزرگ نوه‌اش به دنیا بیاید و این جور اشک بریزد! فرمودند: دخترم، الآن جبرئیل بر من نازل شد و گفت که این بچه تو را در بیابانی به نام کربلا بین دو نهر آب شهید می‌کنند. زهرا علیها السلام گفت: بابا، این بچه چه فایده‌ای برای خانواده ما دارد که می‌خواهند او را بکشند و قطعه قطعه کنند؟ حضرت فرمودند: فاطمه جان، تمام اهداف انبیا، توحید، قیامت و ایمان با این بچه‌هاست زنده می‌ماند. زهرا علیها السلام گفت: من به شهادتش راضی هستم. زهرا علیها السلام هم گریه کرد، بعد از پدرش پرسید: شما در روز کشته شدنش هستی؟ حضرت فرمودند: نه من هستم، نه تو، نه پدرش و نه حسن. آنگاه زهرا علیها السلام گفت: بچه من در کشته شدن گریه کن و عزادار ندارد؟! حضرت فرمودند: دخترم، قرن به قرن مردان و زنانی می‌آیند که زن‌ها مثل جوان‌مُرده و مرد‌ها مثل آدم داغ‌دیده برای حسین گریه می‌کنند. دخترم، «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» حرارتی از حسین تو در قلب مردم مؤمن است که این حرارت سرد نمی‌شود. اینها هرچه گریه می‌کنند، خسته نمی‌شوند! وقتی پدر و مادرشان می‌میرد، یک‌خرده گریه می‌کنند و تمام می‌شود؛ اما گریه بر حسین تو تمام نمی‌شود.



جلسه هشتم

کمال قناعت صدیقه کبری علیها السلام

در لذت های مادی

سفره کامل پروردگار در لذت‌های مادی

تمام لذت‌های دنیا دو بخش است: یک بخش لذت‌های مادی است که انسان به وسیله حواس پنج‌گانه خودش (چشم، گوش، شامه، چشایی و لامسه) از طریق ارتباط گرفتن با نعمت‌های مادی، از شنیدن، تماشا، چشیدن، بو کردن و لمس کردن لذت می‌برد. سفره پروردگار در این زمینه طبق آیه‌ای در سوره لقمان، سفره کاملی است و برای هیچ‌یک از حواس پنج‌گانه کم ندارد. دیدنی‌هایی که برای چشم، شنیدنی‌هایی که برای گوش، چشیدنی‌هایی که برای زبان، بوهای خوشی که برای شامه و اموری که برای پوست و لمس، مثل پارچه‌های نرم، بوسیدن اولاد و از این قبیل لذت دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که خدایا! چیزی برای حواس پنج‌گانه کم گذاشته‌ای و جای یک مورد را برای لذت ما خالی گذاشته‌ای. اگر کسی این‌گونه بگوید، دروغ و اشتباه است. خداوند کار ناقص ندارد، کم کاری هم ندارد. در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ طَاهِرَةً﴾^۱ نعمت‌های آشکار من، کامل، پر و جامع است.

ساختمان بدن انسان، از عجایب خلقت

آیه‌ای هم در سوره ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام هست که می‌گوید: ﴿وَأَنَّا كَرَّمْنَا مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^۲ از هر چه مورد خواست شماست (خواسته‌های بدنی، عقلی و روحی)،

۱. لقمان: ۲۰.

۲. ابراهیم: ۳۴.



سر این سفره قرار داده‌ام. این قدر هم برایتان قرار داده‌ام که اگر بخواهید بشمارید، به شماره نمی‌آید! شما عدد در اختیار دارید (میلیون، میلیون‌ها و میلیارد)، اما آنچه برایتان قرار داده‌ام، اگر بخواهید بشمارید، به شماره نمی‌آید! من نمونه‌ای برایتان بگویم؛ دانشمندان و به قول خودشان، فیزیولوژیست‌ها که در بدن انسان کار کردند، خیلی دقیق بیان می‌کنند و می‌گویند: حجم بدن انسان در هر میلی‌متر و کمتر، چند سلول وجود دارد. سلول به تعبیر ساده، یعنی آجرهای ساختمان بدن. یک‌دانه‌اش هم دیده نمی‌شود و باید چند هزار برابر زیر میکروسکوپ بزرگش کنند تا بتوان آن را دید. هر سلول از ۶۴ عنصر آزاد در جهان ساخته شده است. با اینکه با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود، ترکیب وجودش از ۶۴ عنصر است؛ البته تا آخرین مطالعه‌ای که من داشتم، اگر بعداً عناصر سلول را اضافه کرده باشند، نمی‌دانم.

این از عجایب است! موجودی که با چشم دیده نمی‌شود و باید یکی از آنها را چند هزار برابر کنند تا دیده علیها السلام، ۶۴ عنصر در ساختمانش به کار گرفته شده است و شعور هم دارد. برای کاری که باید در بدن انجام بدهد شعور کامل دارد و فراموشی هم ندارد. هر چند ماهی که بر اثر مشکلی، مثلاً در یک نقطه بدن، ده هزار و دویست سلول می‌میرد؛ کبد (جگر سیاه) ذخیره سلولی دارد، شعور دارد و می‌فهمد که در فلان ناحیه بدن ده هزار و دویست سلول مرده است، فوری ده هزار و دویست سلول از راه‌های موجود در بدن روانه می‌کند تا جای آن مرده‌ها را پر کند.

موجودات هستی، دارای شعور

نه تنها سلول، کبد، معده و روده ما شعور دارند، بلکه تمام جهان شعور دارند. پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۵۰۰ سال پیش فرمودند: لباس‌های تن شما هم شعور دارد، نگذارید زود به زود چرک شود؛ چون لباس‌هایتان تسبیح خدا را می‌گویند، اجازه ندهید که یک عنصر آلوده مسیح پروردگار باشد. در سوره اسراء، سوره نور و اوائل چند سوره که با «سَبَّحَ لِلَّهِ» یا «يُسَبِّحُ لِلَّهِ» شروع می‌شود، پروردگار اعلام کرده که کل موجودات هستی شعور دارند و یک سنگ‌ریزه بی‌شعور در عالم نیست. نگاه نکن که جماد است، قرآن می‌فرماید: «وَ أَوْحِي فِي كُلِّ سَمَاءٍ



اُمُرها» ما وقتی آسمان‌ها و عوالم بالا را ساختیم، تکلیف آنها را که چقدر با هم فاصله داشته باشند، چه مقدار کیلومتر دور خودشان دور بزنند و چه مقدار دور مرکزشان حرکت کنند، بر آنها وحی کرده‌ایم. خدا به بی‌شعور که هیچ چیزی نمی‌فهمد، وحی نمی‌کند و کار گُتره و بیهوده نمی‌کند. کل موجودات شعور دارند که خواسته او را می‌گیرند و به کار می‌برند.

قدرت بی‌نهایت و دقت پروردگار در خلقت انسان

از قدرت بی‌نهایت او هم تعجبی نیست؛ شما از موهای بدنتان، آن مویی که از همه نازک‌تر نازک‌تر است، زیر میکروسکوپ ببینید، زیر پوست شما عین درخت ریشه دارد و وسط تمام این موهای کوچک‌تر هم سوراخ است. خدا این موها را با چه مت‌های در رحم مادر ما دانه‌دانه سوراخ کرده، هواکش برایشان گذاشته و ریشه هم به آنها داده است؟ برادرانم، چقدر در ۲۴ ساعت به یاد خدا و کار خدا در بدنتان می‌افتید؟ نمی‌خواهم بگویم کار خدا در عوالم بالا، زمین، اقیانوس‌ها، سلسله کوه‌ها، حیوانات، درختان و گل‌ها؛ در رابطه با خودتان چقدر یاد خدا می‌افتید که او برای به‌وجود آوردن و ساختن شما تا حالا چه کار کرده است؟!

کار این صنعتگر چقدر دقیق است و هیچ چیزی را هم یادش نرفته که به شما بدهد. از زمان آدم علی‌ه السلام تا حالا، میلیارد میلیارد انسان خلق کرده و کف پای همه را هم منحنی قرار داده تا این انحنای بار بدن را بشکند. اگر کف پا صاف بود، پادرد، کمردرد و زانودرد در چهارپنج سالگی به شما حمله می‌کرد. خدا یادش نرفته که پلک، موی پلک و ابرو به همه بدهد تا وقتی در تابستان عرق می‌کنند، عرق‌ها اینجا گیر کند و در چشم سرازیر بشود که بعد از چند ماه چشم را فاسد کند. هیچ یاد خدا می‌کنید؟! اگر دلتان خواست، یاد خدا کنید؛ خدا به شما زور هم نمی‌گوید. اگر دلتان خواست، از امشب به بعد، گاهی نگاهی به خودتان بیندازید و از او یاد کنید.

آزادی انسان در انتخاب راه سعادت

ما تا در دنیا هستیم، خدا ما را به هیچ کاری مجبور نمی‌کند؛ حتی مجبور به عبادات، کار خیر یا معصیت و گناه. تنها کاری که او در این زمینه برای ما کرده، این است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي

الَّذِينَ قَدَّ تَبَيَّنَ الرُّشْدَ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ^۱ من راه سعادت را نشان داده و آشکار کرده‌ام، راه گمراهی را هم برای شما بیان کرده‌ام؛ اما این گونه نیست که مجبور کنم در راه هدایت بروی یا در راه گمراهی قرار بگیری. الآن هم مجبور نمی‌کنم که خودت را بررسی کنی تا یاد من باشی؛ اما اگر از من غفلت کنی، شیطان تمام دستگاه‌های وجودت را از کثافت، گناه و آلودگی پر می‌کند.

آرامش مطلق نزد پروردگار

اگر یاد من نکنی، اضطراب، ناامنی و هیجان بیهوده دائم داری. «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» آرامش با من برایتان پیدا می‌شود؛ نه با زن و بچه‌ات، نه با پول نه و کارخانه‌ات، نه با رفیقت. اینها برای تو آرامش نمی‌آورد و گاهی خیلی عجیب سبب ناامنی و ناآرامی تو هستند. گاهی زن چنان آرامشت را به ناحق به هم می‌زند، درحالی‌که تو هم هیچ تقصیری نداری؛ ده بار تو را به دادگاه می‌کشد و مهریه‌اش را هم تا آخرین دینار می‌گیرد. اگر مهریه‌اش را هم ندهی، هیچ رودربایستی با تو ندارد، تو را به زندان می‌اندازد و می‌گوید آن گوشه بمیر تا مهریه مرا بدهی. بچه‌ها هم معدن آرامش برای شما نیستند؛ گاهی این فرزندان مردم چنان چموش می‌شوند که پدران و مادران از دستشان دق می‌کنند و می‌میرند. وقتی یک ورشکستگی به انسان می‌خورد، من خیلی‌ها را در تهران می‌شناختم و یکی دو نفر در نظرم هستند که ورشکستگی به آنها خورد، حتی یکی دوتای آنها سید و متدین بودند، نتوانستند بدهی مردم را بدهند و از دستشان شکایت شد، به زندان انداختند و در زندان خودکشی کردند.

اینهایی که خیال می‌کنیم مایه آرامش ماست، این گونه نیست؛ اگر هم یک‌وقتی مایه آرامش بشوند، آرامش آنها نسبی است، نه آرامش ریشه‌دار و مطلق. آرامش مطلق پیش پروردگار است؛ خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾^۲ من این آرامش را

۱. بقره: ۲۵۶.

۲. فتح: ۲۶.



به پیغمبرم هدیه کردم. در بین آن همه حوادث، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خیلی باوقار، باطمینان، با اعتماد و آرامش، بعثتشان را به پایان رساندند.

پروردگار در اعماق وجود انسان

حالا شبانه‌روز یاد خدا می‌کنید؟ خدا زور هم به شما نمی‌گوید؛ اگر دلتان خواست، گاهی یاد خدا کنید. خدا برایتان چه کار کرده است! این که خدا می‌گوید شما نمی‌توانید نعمت‌های مرا بشمارید، همچنین این که من هیچ چیزی برایتان کم نگذاشته‌ام از نعمت‌هایی که پنج حس لذت‌بری شما را تأمین بکند؛ اینها دلیل دارد. آجرهای ساختمانی کل بدن ما ترکیبی از سلول است؛ استخوان‌ها، عصب‌ها، روده‌ها، معده، گوشت، پی و رگ، چشم و گوش، همه سلول است. برای ساختن بدن هر کدام ما، به چاق و لاغر هم کار ندارد، چند سلول در رحم مادر ما به کار گرفته تا ما جنین کاملی شدیم و بیرون آمدیم؟ دانشمندان فیزیولوژیست (بدن‌شناسان) می‌گویند: اگر کسی دلش بخواهد سلول‌های بدن خودش را بشمارد و ببیند چند سلول در بدنش به کار رفته، از وقتی از مادر به دنیا می‌آید، باید بشمارد و هیچ کاری هم نکند؛ نه حرف بزند، نه غذا بخورد و نه جایی برود، فقط مشغول شمردن شود و ثابته‌ای هزار عدد آن را بشمارد، شمردن سلول‌ها سه‌هزار سال بعد تمام می‌شود.

خدا کجاست؟ خودش آدرس خودش را داده و گفته که «فِي أَنْفُسِكُمْ» در عمق، ذات، حقیقت، بدن و وجود شماست. حافظ می‌گوید:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد

خدا پیش خود توست، دنبال چه هستی؟ کجا می‌خواهی پیدایش کنی و به او برسی؟

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور، خدایا می‌کرد

یک شعر دیگر از حافظ بخوانم، چقدر این شعر او پرمعنا است! وی در یکی از غزلیاتش می‌گوید: «هرچه دارم، همه از دولت قرآن دارم». حافظ از جوانی کل قرآن را حفظ بود و مفسرین مهمی در شیراز بودند که پیش اینها زانو می‌زد و شاگردی می‌کرد. حافظ در این

شعرش می‌گوید:



تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
خدا تو را دائم از عالم غیب صدا می‌کند، چه موقع می‌خواهی جواب او را بدهی؟ نمی‌فهمم
و نمی‌دانم در این دامی که افتاده‌ای، چه بلاهایی بر سرت آمده که نه صدا را می‌شنوی و
نه جواب می‌دهی.

سفارش خداوند در خصوص لذت‌های انسان

این پنج حس را یک‌بار دیگر می‌شمرم تا یادتان بماند؛ حس یعنی عضوی که احساس می‌کند.
چشم دیدنی‌ها را حس می‌کند، گوش شنیدنی‌ها را حس می‌کند، شامه بوها را استشمام
می‌کند، زبان مزه‌ها را استشمام می‌کند، پوست هم نرمی و زبری را احساس می‌کند.

آلوده نکردن پنج حس به حرام

خدا برای کل این پنج حس نعمت‌های کاملی جامع غیرقابل‌شماره قرار داده است که شما
محروم از لذت ظاهری زندگی نکنید؛ فقط یک کلمه کنار پرونده لذت‌های پنج حس در
قرآن قرار داده که این است: این پنج حس را در احساس کردن‌هایش به امور حرام نجس
نکن. فشار به ما آورده است؟ آیا این فشار و سختی است که گفته پنج عضو حس‌کننده‌ات
را که برای من است و من به تو داده‌ام هیچ‌جا نجس نکن.

ماندگار نبودن لذت‌های مادی

یک کلمه دیگر هم درباره لذت‌های مادی گفته که آن هم خیلی جالب است! می‌گوید:
﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ﴾^۱ پرونده همه این لذت‌ها و عوامل لذت‌بخش به آخر می‌رسد. فکر نکن
که برای تو ابدی است. هنوز زنده هستی، به دکتر رفته‌ای و آزمایش خیلی مهمی داده‌ای،
آزمایش را برای او بردی و گفته که اگر این ده نوع غذا بخوری، می‌میری! هنوز زنده
هستی و پرونده لذت نسبت به خیلی از نعمت‌ها بسته شده است. هنوز زنده هستی و به



دکتر می‌روی، می‌گوید متأسفانه چشمت آب سیاه آورده، با آن بساز؛ نمی‌توانیم عمل کنیم، آخرش کور می‌شوی. هنوز زنده هستی و غریزه بسیار پر قدرت بدتر از گرگ در تو خاموش شده است و دیگر نمی‌توانی هیچ‌کدام از مسائل ازدواج را انجام دهی. زن و زندگی و خانه داری، ولی چراغ غریزه جنسی تو خاموش شده است. شاعر می‌گوید:

جوانی گفت پیری را چه تدبیر که یار از من گریزد، چون شوم پیر

وقتی جوان بودی، با یک عکس، تلفن یا نامه، البته از طریق نامشروع، شش دختر را به تور می‌انداختی؛ اما جناب پیرمرد، الآن با هشتاد سال سن، به‌هم‌خوردن قیافه، ریختن موی سر، کمردرد و زانودرد، سمعک، عینک و عصا، در کوچه به دختری بگو قربانت بروم، می‌گوید: برو گم‌شو مردک بی‌شعور!

جوابش گفت پیر نغزگفتار که در پیری تو هم بگریزی از یار

خیال نکن که فقط زن و دختر فرار می‌کنند، تو هم دیگر حال نداری؛ تو هم کیفیت روحی و قدرت نداری؛ تو هم به جایی رسیده‌ای که اگر متدین باشی، می‌گویی: خدایا! اگر مصلحت من است، مرگم را برسان. من برای چه زنده بمانم، وقتی نمی‌توانم راه بروم، نمی‌بینم و نمی‌شنوم؛ اما اگر خیلی مؤمن باشی، می‌گویی: خدایا! من راضی هستم به رضای تو.

لذت‌های معنوی، لذت‌های ماندگار

پس یک کلمه این است: سفره برای لذت این پنج حس، کامل است؛ یک کلمه هم این است که لذت‌ها را در حرام‌ها هدایت نکنید؛ کلمه سوم این است: تمام آنچه پیش شماست، تمام‌شدنی است؛ معده‌تان، روده‌تان، چشمتان و گوشتان تمام‌شدنی است. حتی خیلی از غذاها هم که در سفره هست، برای تو تمام شده است و نمی‌توانی بخوری. **﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾**^۱ اما آنهایی که مربوط به من و بین من و توست، آنها ماندگار است، از بین نمی‌رود و معدوم نمی‌شود. خدا در قرآن می‌فرماید: **﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَقْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ﴾**^۲ آنچه

۱. نحل: ۹۶.

۲. مزمل: ۲۰.

از خوبی‌ها کسب نکنید، فردای قیامت همه را پیش من می‌بینید. من امانت‌دار شما هستم و همه خوبی‌هایتان را نگه می‌دارم؛ به آنها نیازی هم ندارم و در قیامت به شما پس می‌دهم. ماندگاریا برایتان بهتر از تمام‌شدنی‌هاست. البته تمام‌شدنی‌ها را تا جوان هستید، لذت‌ش را از راه حلال و مشروع ببرید؛ ولی بهتر از لذت‌های ظاهری، لذت‌های ماندگار است.

کیفیت لذت‌های صدیقه کبری علیها السلام

الف) قناعت در لذت‌های مادی

همه این حرف‌ها مقدمه بود، برای اینکه بگویم وجود مبارک صدیقه کبری علیها السلام با این پنج حس، از دنیا در اوج قناعت لذت برد! فرش اتاقش شش تا پوست بز، رختخوابش لیف خرما و خانه‌اش هفتاد هشتاد متر بود که کاهگلی هم بود. از نظر غذا هم، سه روز سه روز با بچه‌هایش گرسنه می‌ماند، اما حرف نمی‌زد و نمی‌گفت چرا! سه روز بود که امیرالمؤمنین علیه السلام سر کشاورزی بودند، خسته و گرماخورده به خانه آمدند و فرمودند: دختر پیغمبر، چیزی داریم؟ حضرت نگفتند چیزی بیاور، حواستان جمع باشد! اگر زهرا علیها السلام می‌گفت داریم، خود حضرت بلند می‌شدند و می‌رفتند؛ اگر زهرا علیها السلام می‌گذاشت، خودشان می‌پختند یا می‌آوردند. زهرا علیها السلام عرض کرد: آقا، شما نبودید که برایمان خرید کنید، من و حسن و حسین سه شبانه‌روز است که گرسنه هستیم. حضرت فرمودند: چرا به پدرت نگفتی؟ گفت: من هیچ‌وقت حرف خانه شوهرم را به پدرم نمی‌گویم. کجای کار هستی؟ من باید شخصیت شوهرم را حفظ بکنم! من به پدرم بگویم علی نیست، برای ما هم چیزی قرار نداده و ما گرسنه هستیم! چه زندگی‌ای داشتند!

ب) در اوج لذت‌های معنوی

از نظر لذت‌های ظاهر در کمال قناعت بود، ولی خودش را به سه رشته لذت وصل کرد و تا از دنیا نرفته بود، از این سه نعمت لذت‌بخش، بسیار کامل و بدون اینکه ذره‌ای کم بگذارد، لذت برد!



لذت عبادت‌الله

چه نمازی می‌خواند و چه لذتی می‌برد! امام مجتبی علیه السلام می‌گویند: هیچ شبی سر شب نخواهید که برای نماز صبح بیدار شود؛ بلکه دو سه ساعت قبل از نماز صبح بیدار بود و در گریه، عبادت و تفکر غوغایی می‌کرد.

تماشای پیغمبر صلی الله علیه و آله

لذت دوم این بود که هر روز وجود مبارک رحمة للعالمین را زیارت می‌کرد و از این زیارت هم کمال لذت را می‌برد. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌دید، همه ارزش‌ها را می‌دید؛ هم ارزش‌های مَلکی و هم ارزش‌های ملکوتی را می‌دید.

زندگی با امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان

لذت سوم هم زندگی کردن با همسری مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و با فرزندان مانند حضرت مجتبی علیه السلام، ابی‌عبدالله علیه السلام و زینب کبری علیه السلام.

اندوه صدیقه کبری علیها السلام از حوادث کربلا

البته یک استثنا هم در این لذتش وجود داشت؛ وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌دید، غرق در نشاط و لذت می‌شد؛ وقتی علی علیه السلام را می‌دید، غرق در نشاط و لذت می‌شد؛ وقتی حسن علیه السلام، زینب علیه السلام و کلثوم علیه السلام را می‌دید، غرق در نشاط می‌شد؛ اما وقتی چشمش به حسین علیه السلام می‌افتاد، غصه‌دار و اندوهگین می‌شد. گاهی هم اشکش جاری می‌شد. شرح داستان لذت‌های سه‌گانه حضرت صدیقه کبری علیها السلام برای جلسه بعد باشد؛ چون خیلی شرح دارد و به این سادگی نیست.

کلام آخر؛ تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت، سرِ توست

تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت، سرِ توست

معنی مکتب تفویض، علی اکبرِ توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا
این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست
درس آزادگی، عباس به عالم آموخت
ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست
طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند
آن که بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست
خواهر غمزهات دید سرت بر نی و گفت
آن که باید به اسیری برود، خواهر توست

حسین من، روزی که از مدینه آمدم، با تو و عباس بودم، با عون و عبدالله و اکبر بودم؛ اما بلند شو و ببین که الآن همسفران من چه کسانی هستند! من باید از اینجا تا کوفه، از کوفه هم تا شام بروم و همسفرم شمر و سنان و خولی باشد. حسین من، با این همه فشار و درد و رنج، من راضی به رضای پروردگار هستم. در حالت طبیعی، وقتی کسی می خواهد برود، عزیزش را بغل می گیرد و می بوسد. حسین من، من می خواهم تو را ببوسم و بروم، اما سرت را بالای نیزه زده اند! می خواهم بدنت را ببوسم، اما جای درستی ندارد! با یک دنیا عاطفه، محبت و ادب، دستانش را دو طرف بدن گذاشت و خم شد، لبهایش را روی گلوی بریده گذاشت...



جلسہ، مقتم

صدیقہ کبریٰ علیہا السلام، در اس

مقربان عالم

ملک الموت، منهدم کننده لذت های انسان

امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش مهمی در «نهج البلاغه» به همه مردم دارند که در این سفارش می فرمایند: از کسی که تمام بناهای لذت های شما را منهدم و خراب می کند و فرو می ریزد، خیلی زیاد و فراوان یاد کنید. کسی که همه بناهای لذت ها را تخریب می کند و فرو می ریزد و دیگر جایی برای لذت بردن نمی گذارد، کیست؟ او ملک الموت است که وقتی نوبت مرگ کسی می رسد، با یک اشاره و خیلی سریع، همه اعضا و جوارح انسان را از کار می اندازد. مرگ هم داستان خیلی عجیبی است که انسان در دل و چهارچوب همه عوامل حیات می میرد. در حقیقت، هوای کره زمین کنار بینی اش، انواع نعمت ها بغل دستش و در شهرش، انواع داروهای گران قیمت هم کنارش و بهترین غذا برای او آماده است؛ هیچ کدام اینها هم عامل مرگ نیست و همه عامل حیات است. هوایی که تنفس می کنند، عامل حیات است. سعدی جمله زیبایی در ابتدای گلستان برای همین تنفس هوا دارد و می گوید: «مَنْتَ خدای را عزوجلّ که طاعتش موجب قربت است»؛ یعنی کسی که مطیع پروردگار باشد، موتور طاعتش او را به پروردگار نزدیک می کند. این نزدیکی، نزدیکی مکانی و عنصری نیست، بلکه نزدیکی معنوی است.

معرفی مقربان حضرت حق در قرآن

گروهی هستند که پروردگار عالم در چند جای قرآن از آنها به عنوان مقربون یاد کرده است. مقربون کسانی هستند که بین خودشان و پروردگار، حجاب گناه و معصیت، حجاب اعمال و

افکار و اخلاق شیطانی وجود ندارد. به بیان دیگر، بین آنها و پروردگار از این فاصله‌ها نیست؛ لذا چون بین آنها و پروردگار حجاب و مانعی نیست، فیوضات ربانیه پروردگار مهربان عالم را با عقل، قلب و روح، حتی با بدنشان دریافت می‌کنند. اینها این قدر نزد پروردگار ارزش دارند که اگر حوصله داشته باشید و فهرست «نهج البلاغه» را ببینید، در فهرستش دارد: «گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ». اینها انسان‌هایی هستند که هیچ چیزی اینها را از وجود مقدس خداوند غافل نمی‌کند و اصلاً او را فراموش نمی‌کنند. جالب است که آیه نمی‌گوید اهل تجارت و خریدوفروش نیستند می‌گوید! بالاخره در دنیا و برای امور زندگی هم، کار و کسب و تجارت لازم است. اینها با اینکه در اوج تجارت و دادوستد هستند، آنجا هم از یاد خدا غافل نیستند.

دنیا، مسجد اولیا و عاشقان خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله جالب دیگری هم در کلمات حکیمانه‌شان دارند که معروف به کلمات قصار است. حضرت در آنجا می‌فرماید: همه جای این دنیا برای اولیای خدا مسجد است؛ یعنی خانه برایشان مسجد است، مغازه مسجد است، زمین کشاورزی مسجد است، کارخانه مسجد است.

حکایتی شنیدنی

یکی از لطف‌هایی که واقعاً خدا در این دوران عمرم به من کرده است، این‌گونه افراد را دیده‌ام. دوستی داشتم که کارخانه سازنده بخاری و کولر داشت و حدود صدتا هم کارمند داشت. تازه هم ازدنیا رفته است. یک بار به من گفتم: من دوست دارم که به کارخانه من بیایی و یک منبر برای این کارمندا، کارگرها و زحمت‌کش‌ها بروی. گفتم: هیچ مانعی ندارد. کارخانه‌اش بیرون از تهران هم بود. وقتی به آنجا رفتم، آنچه دیدم و فهمیدم، این بود (نمی‌دانم الان کارخانه‌داری در ایران هست که این جور باشد): اولاً حدود یک ساعت و ربع برای همه کارگرها و کارمندا نهار و نماز داشت. چه کسی نماز می‌خواند؟ اول «اللّٰه



اکبر»، خودش جلو می‌ایستاد و تمام صدتا کارگر و کارمند به او اقتدا می‌کردند. کارگرا و کارمندا او را عادل می‌دانستندا! بعد از تمام‌شدن نماز اول، بلند می‌شد؛ یک رساله و یک «اصول کافی» در دستش بود. اول رساله را باز می‌کرد و دوتا مسئله شرعی مورد نیاز کارگرا را می‌گفت؛ حلال و حرام، نماز، مسائل فقهی. بعد یک روایت هم از باب اخلاقیات اصول کافی، این کتاب کم‌نظیر باعظمت می‌خواند. سپس نماز دوم را می‌خواند.

وقتی نماز دوم هم تمام می‌شد، با کارگرا در صف می‌رفت. حالا هر کجای صف که قرار می‌گرفت (نفر بیستم، دهم، هشتم یا چهلم بود)، همان غذایی که کارگرا می‌گرفتند، ایشان هم یک بشقاب می‌گرفت و کنار کارگرا غذا می‌خورد. بعد از غذا هم، دوباره کار شروع می‌شد. یک روز به ماه رمضان مانده، به کارگرا می‌گفت (آن وقت ماه رمضان در اوج گرمای تیر و مرداد بود): من در قیامت نمی‌توانم جواب خدا را به‌خاطر شما بدهم که در این گرما جلوی کوره روزه‌تان را بخورید و فردای قیامت بگویید ما نه طاقت گرمای تهران و نه این کوره را داشتیم و نمی‌توانستیم روزه بگیریم. روز آخر ماه شعبان، یک گونی برنج بیست کیلویی، مرغ، گوشت، نخود و لوبیا، فلفل، زردچوبه، نمک روغن به‌اندازه مصرف یک ماه کارگرا و زن و بچه‌هایشان می‌داد. رفیق می‌دانست که یک کارگر، مثلاً زن ندارد و با مادر پیرش زندگی می‌کند؛ به تناسب عیالات کارگرا جنس می‌داد و می‌گفت: کوره را خاموش کنید، روز بعد از عید فطر بیایید و کار را شروع کنید. فردای قیامت نگوید که خدایا! ما واجب تو را به‌خاطر اینکه جلوی آتش کوره بودیم، نتوانستیم انجام بدهیم. این کارخانه از نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، مسجد بود!

همچنین کارگرا را تشویق می‌کرد و می‌گفت: هر کدامتان سر سال این قدر پول اضافه آوردید، خمستان را طبق سوره انفال بدهید. اگر بیشتر اضافه آوردید و واجب‌الحج بودید، به من خبر بدهید تا برایتان گذرنامه بگیرم و به یک کاروان معرفی کنم، بروید و حج خودتان را انجام بدهید. چیزی از دین شما به گردن من نماند. به آنهایی هم که زن نداشتند، می‌گفت: هر کدام از شما به ازدواج نیاز پیدا کردید، به من بگویید. من برای عروسی‌تان کمبودش را به شما می‌دهم؛ مثلاً آن وقت سی‌هزار تومان خرج عروسی‌تان است، من بیست‌هزار تومانش را می‌دهم. این معنای مسجد است.

دنیا، تجارت‌خانه عاشقان خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الدُّنْيَا مَسْجِدٌ أَحْبَبَّ إِلَيْهِ» همه‌جای دنیا را می‌گویند، نه فقط مسجدهایی که محراب و امام جماعت دارد. «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا مَسْجِدُ أَحْبَبَّ إِلَيْهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ». حضرت می‌فرماید که مردم، حواستان کجاست؟! کره زمین محل نماز فرشتگان است. آیا می‌دانید در کجا زندگی می‌کنید؟ این دنیا محل پهن کردن بستر زنا، عرق و ورق، ظلم، غصب، رشوه، ربا و دزدی نیست. این زمین این قدر ارزش دارد که فرشتگان خدا مأمور هستند تا قیامت در این زمین نماز بخوانند. «و مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ» این دنیا تجارت‌خانه عاشقان خداست. چه کار می‌کنند؟ «اَكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ» کاسبی‌شان در این دنیا به دست آوردن رحمت خداست؛ با خوش اخلاقی، کسب حلال، عبادت و رفتار خوبشان با مردم. این کاسبی‌شان است که سود آن هم رحمت‌الله است. سود این کاسبی چیست؟ «و رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ» با این کاسبی، سودشان بهشت است.

تجارت مردان خدا

اینها که بین خودشان و پروردگار، دیوار، پرده، حائل و مانعی نیست (در نهج‌البلاغه با دیدن فهرستش که زود پیدا کنیم)، در گفتار حضرت درباره آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» دارد. حضرت در تفسیر آیه می‌گویند: «رجال» یعنی انسان‌های پر از فاعلیت، حرکت و کوشش. «رجال» جنبه فاعلیت و «نساء» جنبه قابلیت است که خودش بحث زیبایی دارد! خدا فاعل و قابل را کنار هم قرار داده و با این فاعل و قابل، ۱۲۴ هزار پیغمبر، ائمه طاهرين علیهم السلام، اولیای الهی و عالمان ربانی به دنیا آمده‌اند. مرد یعنی جنبه فاعلیت و زن یعنی جنبه قابلیت؛ یعنی مرد، تو باید بچه‌دار شوی! زن، تو هم قابلیت داری که امانت مرا از مرد تحویل بگیری و ابراهیم، نوح و اولیای مرا بزایی. این قابلیت توست و آن هم، فاعلیت مرد است.



خلوت خانه قلب رجال، مستمع پروردگار

حضرت در این خطبه می‌گویند: کار این رجال به جایی رسیده است که «نَاجَاهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ». از این جمله چه چیزی به نظرتان آمد؟ آنهایی که درس عربی نخوانده‌اند، الآن به ذهنشان آمد که اینها مرتب با خدا راز و نیاز دارند؛ اما عکس آن است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: خدا با اینها راز و نیاز دارد، آن‌هم از درونشان. در حقیقت، اینها در خلوت خانه قلب خود، مستمع پروردگارند. من نمی‌فهمم که حضرت چه می‌گویند! خودشان این‌گونه بوده‌اند. گفتن و بیان بعضی از چیزها خیلی آسان و ساده است، بحثی ندارد و خیلی علمی و فلسفی نیست؛ اما به قول اهل منطق، تصور آن راحت است و تصدیقش سخت است. آدم حرف گوینده را می‌شنود و می‌گوید چیز خوبی می‌گوید، اما حالا این چیز خوب چیست؟ به او بگو توضیح بدهد، این شخص می‌گوید نمی‌دانم! راست هم می‌گوید که نمی‌داند. اینکه کار عده‌ای به جایی برسد که در خلوت باطنشان مستمع بشوند و پروردگار راز و نیازکننده با آنها بشود؛ اینها عجب درونی دارند! به راستی اینها کجای جهان هستی قرار دارند؟!

خالی بودن زندگی و درون از خدا، عامل مشکلات

زندگی‌های ما تقریباً بد نیست؛ یک ماشین، درآمد مناسب، خانه و مغازه‌ای، لباس و پوشاک و خوراکی، زن و بچه‌ای و مسافرتی داریم. زندگی خیلی از مردم ایران به این مقدار بد نیست؛ اما حالا گوش جان به حافظ بدهید، ببینیم ایشان راجع به این زندگی چه می‌گویند!

ساقی و مطرب و می‌جمله مهیاست، ولی عیش بی‌یار مهیا نشود، یار کجاست عیش یعنی زندگی، نه یعنی عیش و نوش؛ اصلاً معاش و معیشت به معنای زندگی است.

در این پنجاه شصت سال زندگی‌ات، خدا را پیدا کردی یا نکردی؟ چه کار می‌کنی؟! مغازه و خانه، زن و بچه، پول، ویلا و ماشین را پیدا کرده‌ای؛ آیا خدا را هم پیدا کرده‌ای؟ این داستان کمبود یک جامعه و ملت است که اگر ارتباط با پروردگار این جای خالی را پر بکند، یقین بدانید (من اهل اغراق نیستم) که ۹۹ درصد مشکلات این ملت و کارگردان‌هایش حل می‌شود. همه این مشکلات برای خالی بودن زندگی و درون از خداست که همه مضطرب و در ترس و

مشکل هستند. مگر قرآن نمی‌گوید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ آرامش با خدا به دست می‌آید؛ مگر خدا در قرآن مجید نمی‌گوید: ﴿فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾^۲ عده‌ای از بندگان من، امروز و فردا در زندگی بسیار موردپسندشان هستند و هیچ ایرادی نیست که به زندگی بگیرند. آرام، پسندیده، خشنود به زندگی و راحت هستند. گاهی وقتی یکی در کوچه، خیابان یا مسجد با پیغمبر صلی الله علیه و آله احوالپرسی می‌کرد و می‌گفت: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ» حالتان چطور است؟ این اصطلاح عرب‌هاست. پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب می‌دادند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ» کل حالم خوب است. اگر گوشه‌ای از حالشان بد بود، نمی‌گفتند «کل»؛ بلکه می‌گفتند: مقداری از زندگی‌ام بد نیست و مقداری هم خراب و درهم است. درحالی‌که حضرت پاسخ می‌دادند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ» یعنی تمام ظرف حالاتم به‌گونه‌ای پر است که بر خودم واجب می‌دانم ثناگوی خدا باشم.

شخصی در شهری از من پرسید (آن سال برخورد اولمان بود، اما قبلاً هم می‌دیدم)، همین سوآلی که همه مردم وقتی به هم می‌رسند، از هم می‌پرسند؛ این عالم هم به من گفت: چه خبر؟ من هم گفتم: دوتا خبر دست اول سنگین باارزش مهم دارم، اگر دلت می‌خواهد، برایت بگویم. گفت: خبرت چیست؟ جدید است! گفتم: نه بابا، جدید هم نیست. این خبر تازه نیست، هیچ‌وقت هم تازه نیست. گفت: حالا خبرت چیست؟ گفتم: من باید برای این دو خبر قسم بخورم. گفت: قسم لازم نیست! گفتم: برای من و تو قسم لازم است. گفت: خبرت چیست؟ گفتم: بین چه قسم سنگینی و مهمی می‌خورم! به حضرت عباس رضی الله عنه، این عالم خدا دارد و پایان این جاده هم قیامت است؛ این هم دوتا خبر راست، صادقانه و درست. گفت: مگر مردم از این دوتا خبر ندارند؟ گفتم: اگر مردم خبر داشتند، رشوه، اختلاس، دزدی، غصب، زنا، تقلب در جنس، ظلم و ستم و این‌همه طلاق در زندگی مردم چه کار می‌کرد؟! جای این دوتا خالی است که ابلیس این کارها را جایگزین این دوتا در زندگی مردم کرده است.

۱. رعد: ۲۸.

۲. قارعه: ۷.



خداوند، عاشق نیکوکاران و متقین

خدا با اینها در باطنشان مناجات و راز و نیاز می‌کند، این یعنی چه؟ نهایتاً باید این جور معنی کنم که خدا عاشق اینهاست، عاشق هم لذت می‌برد که با معشوقش حرف بزند. عاشق دلش می‌خواهد فقط خودش حرف بزند و معشوق گوش بدهد. محب دلش می‌خواهد خودش فقط حرف بزند و محبوب گوش بدهد. شماممکن است بگویید که مگر خدا هم عاشق کسی می‌شود؟ خدا این حرف را صریحاً ده بار در قرآن زده است و می‌فرماید: **﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾**^۱، من عاشق نیکوکاران هستم. بعد هم شرح می‌دهد که کارهای نیکوکاران چیست. همچنین در این آیه می‌فرماید: **﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾**^۲ در آیه دیگری نیز می‌فرماید: **﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾**^۳ اینها اعلام عشق خدا به بنده‌اش است. پس بنده در این موارد، معشوق و محبوب می‌شود.

صدیقه کبری علیها السلام، از مقربان عالم

به اول حرف برگردم؛ آنهایی که مطیع حق هستند و مرید شیاطین نیستند، آنهایی که گول بدن، گول شکم، گول شهوت، گول رفیق بد، گول پول و گول صندلی را نمی‌خورند، مقرب هستند. در حقیقت، بین آنها و بین خدا حائل، پرده و فاصله نیست. یکی از کسانی که با دلیل، روایات و آیات در رأس مقربان عالم است، وجود مبارک فاطمه زهرا، صدیقه کبری علیها السلام است. کل لذت ایشان در دنیا، بعد از لذت قناعتی با امور مادی، عبادت‌الله، نظر به وجه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و زندگی در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانش حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام و حضرت کلثوم علیها السلام بود. ۹۹ درصد لذت حضرت لذت معنوی بود و این یک درصد هم به‌خاطر اینکه بدن به غذا، لباس و هوا نیاز دارد، لذت مادی داشته است.

۱. آل عمران: ۱۳۴.

۲. آل عمران: ۷۶.

۳. آل عمران: ۱۴۶.

کلام آخر؛ غصه‌های امام عصر (ع)

در فراوانی گناه شیعه

یک نفر به آدم آگاهی گفت (من در جریانش بودم): چرا آدم عصرهای جمعه یا شب شنبه گرفته و غصه‌دار است؟ این آدم آگاه گفت: دلیل دارد. گفت: چه دلیلی دارد؟ این شخص گفت: برای اینکه طبق روایاتمان، جمعه‌ها پرونده‌های شیعه را به امام زمان (ع) ارائه می‌دهند، در یک چشم به هم‌زدن همه پرونده را عین فیلم می‌بینند. پرونده‌های اعمال شیعه را به ایشان ارائه می‌دهند، در این پرونده می‌بیند که گناه شیعه خیلی فراوان است و غصه‌دار می‌شوند. این غصه‌اش به شما انتقال پیدا می‌کند که شیعه هستید. اگر می‌خواهید عصرهای جمعه غصه‌دار نشوید، بی‌دین شوید. وقتی بی‌دین شدید، از این دایره بیرون هستید و امام زمان (ع) دیگر برای تو غصه نمی‌خورند؛ اما تا وقتی شیعه هستی و یک ذره دین داری، دلشان می‌سوزد که چرا شیعه من در این یک هفته آلودگی دارد؟

در مصیبت ابی عبدالله (ع)

حضرت در اینجا غصه دارد؛ اما یک‌جا هم گریه دارند. عصر جمعه گریه دارند؟ نه عصر جمعه برای ایشان چیزی نیست! «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمَا» هم روز و هم شب گریه دارند. چه مقدار از روز و شب را گریه دارند؟ مقداری که شب بیدار هستند، شب گریه می‌کنند، روز هم گریه می‌کنند. برای چه گریه می‌کنند؟ خودشان می‌گویند که برای چه گریه می‌کنند؛ حضرت می‌فرمایند: «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً». این «کاف» در «لَأَنْدُبَنَّكَ» یعنی حسین جان، من هم شب برایت گریه می‌کنم و هم روز گریه می‌کنم. این خیلی جالب است که امام زمان (ع) به ما می‌گویند: شما اگر تا وقتی زنده هستید، روز و شب هم برای حسین ما گریه کنید، جا دارد؛ نه فقط دهه عاشورا، نه فقط شب جمعه، نه فقط در زیارت کربلا. اگر روز و شب، پنج دقیقه یا ده دقیقه، هم صبح و هم شب برای حسین ما گریه کنید، جا دارد.



حضرت می‌فرمایند: شب و روز گریه می‌کنم بر آن وقتی که تمام این ۸۴ زن و بچه در خیمه منتظر برگشتن تو بودند. از صبح عاشورا تا ساعت چهار بعدازظهر، نزدیک شانزده هفده بار به میدان رفتی و برگشتی. این بار آخری که منتظرت بودند، چون هیچ‌کس دیگری نمانده بود که بالای سرش رفته باشی و برای جنگ رفتی. اینها هم به انتظار برگشت تو بودند که یک‌مرتبه دیدند صدای شیهه‌ اسبت می‌آید؛ اما صدای اسب عوض شده، سر و سُم خود را به زمین می‌کوبد. اولین کسی که از خیمه بیرون آمد، سکینه بود. سکینه دید کخ یال اسب غرق خون و زین اسب واژگون است. این دختر سیزده‌ساله چنان فریاد زد که ۸۴ تا زن و بچه بیرون ریختند. امام زمان علیه السلام می‌گویند: اینها پابره‌نه، درحالی‌که موهای سرشان را می‌گندند و با دست به صورت و سینه می‌زدند، به‌طرف میدان کربلا دویدند. وقتی به گودال رسیدند، دیدند: «وَ الشُّمُّرُ جَالِسٌ...».

جلسه هشتم

صدیقه کبری علیها السلام ، غرق

در لذت عبادت

گستره عبادت اولیای الهی

نیت لله در کارها

از مسائل بسیار لذت‌آور برای صدیقه کبری (علیها السلام)، عبادت بود. لفظ عبادت به هر زبانی که جاری می‌شود، توجه شنونده به همین واجبات جلب می‌شود. درحالی‌که اولیای الهی می‌دانستند هر پلکی که برای خدا بزنند، عبادت است. هر سخنی که برای خدا بگویند، عبادت است. هر نگاهی که برای خدا به نعمت‌ها و آفریده‌های حق بیندازند، عبادت است. هر نفسی که برای خدا می‌کشند، عبادت است. انسان می‌تواند این عبادت کامل (هر کاری که مثبت است) را با اتصال دادن به نیت لله انجام بدهد. اگر راننده تاکسی است، وقتی اول صبح پشت ماشین می‌نشیند، نیت کند، به زبان هم نیاورد و در دلش بگوید: خدایا! من بندگان را که کار دارند و می‌خواهند به جایی بروند (عیادت یا مغازه بروند)، به‌خاطر تو جابه‌جا می‌کنم. کرایه‌ای که به او می‌دهند، هیچ لطمه‌ای به نیتش نمی‌زند؛ چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: خود کار کردن هم عبادت است. من تا وقتی زنده هستم، در عبادات واجبم نیاید مزد بگیرم؛ اما در عبادات غیرواجب هیچ مانعی ندارد که در برابر زحمت و وقت‌گذاشتم پول بگیرم و درخواست اجر کنم. این منافاتی با نیت برای خدا ندارد.

نظام رفتار و گفتار برای پروردگار

گستره عبادت اولیای الهی در قرآن بیان شده است؛ قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ بگو نماز، همه نوع عبادت، زنده‌بودن و مردنم را

۱. انعام: ۱۶۲.

برای پروردگار نظام داده‌ام. حتی از حالا نیتم این است که در وقت مُردنم برای خدا بمیرم. الآن هم که زندگی می‌کنم، برای خدا زندگی کنم. این کار خیلی آسانی است که انسان تمام حرکاتش را به خدا وصل کند، هزینه و خرج و مشکلی هم ندارد، سخت هم نیست.

دین اسلام بر مبنای آسانی و راحتی

این قدر که پروردگار عالم به بندگانش آسان گرفته، هیچ کس به این صورت آسان نگرفته است. اگر کاری هم برای بنده‌اش یک مقدار زحمت دارد؛ مثلاً برای صبح بلند شود و خوابش را کنار بزند، وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند. اگر آدم مؤمنی باشد، ببینید قدردانی از این یک مقدار زحمت تا کجاست که ائمه ما می‌فرمایند: خدا راضی نمی‌شود مؤمن تک‌وتنها نماز بخواند. وقتی نتوانسته به مسجد و نماز جماعت برود، همین که آماده می‌شود و تکبیرة الاحرام را می‌گوید، خدا به فرشتگان می‌فرماید: از دست راستش تا دست چپ تا مشرق و مغرب، بروید و به او اقتدا بکنید که ثواب جماعت میلیون نفری برای او نوشته شود؛ چون بنده‌ام زحمت می‌کشد و باید از این زحمتش قدردانی شود.

همچنین وقتی در ماه رمضان روزه می‌گیرد، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نُؤْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ» هر نفس روزه‌دار تسبیح خداست. وقتی انسان می‌خوابد و خواب است، در عالم خواب تکلیفی ندارد؛ ولی روزه‌دار وقتی خواب است، در پرونده‌اش عبادت می‌نویسند. شب یا روز برای شخص روزه‌دار فرقی نمی‌کند؛ هرگاه قرآن مجید را باز می‌کند که بخواند، هر حرفی که به دهانش جاری می‌شود، نه هر آیه؛ مثلاً «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوزده حرف است و وقتی شخص روزه‌دار شروع به خواندن می‌کند و می‌گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوزده ختم قرآن برای او نوشته می‌شود.

بنابراین فکر نکنید که اگر در عبادتی هم زحمت می‌کشید، آن هم نه زحمت کوه‌کندن و سنگ تراشیدن! شما می‌خواهی ده دقیقه وضو بگیری و نماز بخوانی، هشت نه ساعت هم می‌خواهی نهار نخوری. البته قبل از اذان صبح آزاد هستی که بخوری، وقتی اذان مغرب هم گفتند، آزاد هستی که بخوری. خدا برای یک وعده دعوت کرده و گفته مهمان خودم باش؛ نه مهمان آبگوشت و چلوکباب. این زحمت سنگینی ندارد! یا اینکه سر سال درآمد



را حساب می‌کنم و می‌بینم یک سال خرج کرده‌ام، خورده‌ام و پوشیده‌ام، خورنده‌ام و پوشاننده‌ام، سفر رفته‌ام، چهارپنج میلیون برای تعمیر ماشینم هزینه کرده‌ام؛ همه کارهای زندگی‌ام را کرده‌ام، حالا بعد از ۳۶۵ شبانه‌روز، یک میلیون تومان از مخارج سال اضافه آورده‌ام. قرآن می‌گوید: هشتصد هزار تومان آن هم برای خودت، دویست هزار تومانش را به خدا بده. راه خرج این دویست هزار تومان را هم در قرآن گذاشته است: کار خیر، مؤمن مستحق، سید مستحق، از کار افتاده.

تفر خداوند از منیت بندگان

ما باید این‌گونه باشیم که کنار پول، بگوییم «ما»، نه «من»! اگر بگوییم «من»، خدا متنفر می‌شود. من یعنی چه؟ تو کجا تنها هستی؟ پس پدرت و مادرت چه می‌شود؟ مردم پاک و مستحق چه می‌شوند؟ نعمت‌هایی که به تو می‌دهم، «ما» را ببین، نه «من» را. دیگران برای تو خرج کرده‌اند، تو هم خرج دیگران کن. من یعنی چه؟

ادب بنده، موتور حرکت به سوی الله

شخصی در خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را زده، حضرت از پشت در فرمودند: کیست؟ گفت: من هستم. حضرت فرمودند: دیگر نگویی «من»، عادت می‌کنی و فقط خودت را می‌بینی؛ بگو آقا در را باز کنید. من یعنی چه؟! از لات‌های قدیم تهران در محله ما خیلی زیاد بودند. محله‌ای داشتیم که لات‌خیز بود، ولی لات‌های جوانمرد و واقعاً بزرگواری بودند. خیلی از آنها هم پای منبر من می‌آمدند. من اگر اسم هفت هشت نفر از آنها را ببرم، اسم‌هایشان را شنیده‌اید. عاقبت، تمام اینها هم به یک توبه واقعی برخوردند و پاک از دنیا رفتند. اینهایی که من با چشم خودم دیده بودم، همه‌شان به شدت گریه‌کن ابی‌عبدالله علیه السلام هم بودند. حتی وقتی در اوج لاتی بودند، تمام محرم و صفر هم به یک نفر تلنگر نمی‌زدند. درحالی که غیر از محرم و صفر، اگر یکی به آنها می‌گفت که بالای چشمت ابروست، چاقو را در شکم یا بازو و پهلویش فرو می‌کردند. در محرم و صفر می‌گفتند که حسین علیه السلام احترام دارد و ما این دو ماه را که به نام ابی‌عبدالله علیه السلام است، نباید قدم کج برداریم. همین ادب به ابی‌عبدالله علیه السلام هم باعث نجاتشان

شد؛ مثل ادبی که حرّ کرد. وقتی در بحث با ابی عبدالله علیه السلام لجاجتی کرد، امام فرمودند: «تَكَلُّكَ أُمَّكَ» مادرت به عزایت بنشینند! چرا لجاجتی می‌کنی و حق را قبول نمی‌کنی؟ چرا پیشنهاد درست را نمی‌پذیری؟ حرّ سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت، بعد از چند ثانیه سرش را بلند کرد و گفت: یا بن رسول الله! عرب جرئت بردن نام مادر مرا ندارد. اگر کسی نام مادر مرا می‌برد، با این تیزی شمشیر جوابش را می‌دادم؛ اما مادر تو بزرگ است، دختر پیغمبر علیه السلام است و شخصیت والایی دارد. من نمی‌توانم به صدیقه کبری علیها السلام بی‌احترامی کنم. همین ادب هم موتور حرکتی برای او در روز عاشورا شد که جهت را به طرف ابی عبدالله علیه السلام برگرداند.

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از فیض ربّ
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد
در میان قوم موسی چند کس بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان از آسمان ماند رنج زرع و بیل و داسمان

به قول لات‌های تهران، وقتی یکی می‌گفت «من»، می‌گفتند: تو «نیم‌من» هم نیستی، چه برسد به «من»؛ مثقال هم نیستی! وقتی با یکی درگیر می‌شدند و آن طرف مقابل داد می‌زد و می‌گفت من بیچاره‌ات می‌کنم، می‌گفتند: تو «نیم‌من» هم نیستی، مثقال هم نیستی! همیشه عادت کنیم و به خودمان بقبولانیم که بگوییم «ما»، «من و دیگران». بدن من لباس می‌خواهد، این همسایه مستحکم هم، خودش و بچه‌هایش شب عیدی لباس می‌خواهند. من دوست دارم برنج سه ماه خانهاش را داشته باشم، او هم دوست دارد داشته باشد. من دوست دارم بچه‌ام را در مدرسه خوبی بگذارم که پول هم می‌گیرند، آن بزرگواری که می‌شناسم، او هم دوست دارد بچه‌اش در مدرسه خوبی تربیت شود. حالا فکر کن دوتا بچه‌ات را در مدرسه می‌گذاری؛ فکر کن دوتا کیسه برنج برای خانه‌ات می‌گیری؛ فکر کن پنج کیلو گوشت برای خانه‌ات می‌گیری.

یاری دیگران در اوج پنهان کاری

پنجاه سال پیش (من آن وقت ۲۲-۲۳ ساله بودم)، خانم یکی از دوستان نزدیک پدرم فوت کرد. مرد خیلی موقر، سنگین و بزرگواری بود، سید هم بود. پدر من گفت: من با او معامله



برنج و روغن و... دارم، برای دیدنش برویم. پدر من در بازار تهران واسطه و دلال بود. به دیدن این دوست پدرم رفتیم، هفت هشت نفر دیگر هم آمده بودند. این مرد باادب باوقار خیلی گریه می‌کرد! شخصی در این جلسه یا پدرم به او گفت: خانمت را خدا رحمت کند، چرا این قدر گریه می‌کنی؟ یک‌خرده باید حوصله و صبر کرد. گفت: دست خودم نیست! وقتی برای مراسم تدفین بدنش رفتیم، آنهایی که خبر شده بودند، حداقل پنجاه‌شصت‌تا مرد و زن غریبه برای دفنش آمده بودند. به آنها گفتم: شما چه کسی هستید؟ گفتند: ما آدم‌های بیکار و بی‌عاری نیستیم؛ ولی درآمدمان به‌اندازهٔ خرجمان نبود، خانم شما آبرو گذاشته و عده‌ای از خانم‌های خانواده پولدار را دعوت کرده بود، کمبود خرج سال ما را می‌داد. روغن و برنج و گوشت و لباس ما را می‌داد و وقتی زمان شوهر دادن دخترهایمان شد، جهیزیهٔ کامل به ما می‌داد. من از این گریه می‌کنم که این زن پیش من غریب بود و من او را نمی‌شناختم!

حکایتی شنیدنی از کار برای خدا

ما هم خانم‌هایی در اسلام داشته‌ایم که نمی‌گفتند «من»، بلکه می‌گفتند «ما»؛ همچنین مردهایی هم داشته‌ایم که می‌گفتند «ما». من در شهری برای منبر دعوت داشتم، روز اولی که وارد آن شهر شدم، جای مرا در خانهٔ عالم محور آن شهر قرار داده بودند. افراد معتبر شهر برای دیدن من به خانهٔ آن عالم آمدند و دور اتاق پر بود. یک‌مرتبه دیدم که مردی با یک لباس معمولی و گیوه وارد شد و کل جمعیت برای او بلند شدند. وقتی جلسه تمام شد و دوسه‌تا از خصوصی‌ها و آقایی که واسطهٔ دعوت من بود (رانندهٔ کامیون بود و آدم بسیار متدینی بود)، ماندند؛ من به این آقا گفتم: او چه کسی بود؟ این مطلبی که الان می‌گویم، شاید بیست سال به آن شهر پیش رفته بودم. این آدم (در آن زمان) گفت: شصت سال پیش (حالا هشتاد سال پیش می‌شود)، پدرش در این شهر ثروتمند درجه اول شهر بود. وقتی سهم خواهرها را تا یک قران آخر را داد، بیست‌میلیون تومان هم سهم خودش شد. بیست میلیون تومان در هشتاد سال پیش دیوانه کننده بود! با بیست میلیون تومان می‌توانست نصف آن شهر را بخرد. درحالی‌که این شخص با خودش حساب کرد و گفت: من یک مغازه دارم که درآمد مغازه‌ام هم خوب است، یک خانهٔ پانصدمتری هم دارم که خانه‌ام



هم خیلی خوب است. با این بیست میلیون تومان چه کار باید بکنم؟ قرآن چه می‌گوید! بخشی از این بیست میلیون تومان را به اینهایی داد که تعمیر خانه داشتند، خانه یا جهیزیه نداشتند. این آدم بی‌سواد با آن فکر نورانی برای بخش دیگری از این پول هم سؤال کرد که طلبه، واعظ و روحانی به چه کتابی نیازمند است؛ پنجاه‌شصت تا از کتاب‌هایی که به او گفته بودند، خرید و حداقل به صد طلبه در این شهر داد، هم اینکه برد و به طلبه‌های مشهد داد. بیست میلیون تومان او این‌طوری تمام شد.

وقتی مستحق‌ها را در هزینه کردن این بیست میلیون تومان شناخت، گفت: من که شاگرد خوبی در مغازه‌ام دارم، پسر هم هست؛ برای چه صبح تا غروب به مغازه بروم؟ الآن که برای دیدن شما آمد، با یک دوچرخه آمد. سی سال است که این دوچرخه زیر پای اوست. مردم این شهر هم خیلی به او احترام می‌کنند. هر روز صبح، یک روز نوبت دست راست خیابان و یک روز هم نوبت دست چپ است (من هم این را در آن ده روز دیدم) و این دوچرخه هم در دستش بود. به تک‌تک مغازه‌ها از سر خیابان اصلی تا آخر خیابان اصلی می‌رفت و می‌گفت: سلام، خورجین دوچرخه‌ام پول می‌خواهد! تا ساعت چهار و پنج بعدازظهر دو طرف خورجین پر از پول می‌شد که شبانه هم همه اینها را به خانه مستحق‌ها می‌برد. سی‌چهل سال است که کارش همین است.

این عبادتی است که اول منبر گفتم. عبادت در اسلام به هر کار مثبت، نگاه مثبت، گوش دادن مثبت، حرف زدن مثبت، راهنمایی مثبت و دوا کردن دردی برای خدا گفته می‌شود. شما از این به بعد، در هر منبری وقتی لفظ عبادت شنیدید، فکر نکنید که عبادت به معنای واجبات است! کل حرکات ما تا آخر عمرمان می‌تواند جنبه عبادت به خودش بگیرد؛ به این شکل که وقت ورود به کار، واقعاً بگوییم: خدایا! این کار برای تو، نه برای خوشامد کسی و نه برای خوشامد خودم.

لذت صدیقه کبری علیها السلام از عبادت

این کار هجده ساله صدیقه کبری علیها السلام بود که غرق در عبادت بود، از این عبادت هم کسل و خسته نمی‌شد و از پا نمی‌افتاد؛ بلکه از عبادت الله در همه شئونش بسیار لذت می‌برد. این یک لذت حضرت زهرا علیها السلام بود. باز مطالبی را درباره عبادت در جلسه بعد برایتان عرض می‌کنم.



خوشا آنان که در میزان وجدان حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان که بر این صحنه خاک چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

مثل همان مرد دوچرخه‌سوار در آن شهر که واقعاً مصداق این شعر بود. برادران، جوان‌ها!
عمرتان به بیکاری نگذرد. با اینکه جوان هستی و نان خور پدرت، با یک‌خرده از همان
پولی که به تو می‌دهند، با خدا معامله کن. یک کیلو قند یا یک سیر چای بگیر و به یک
مستحق بده. حضرت زین‌العابدین علیه السلام می‌فرمایند: کسی که به کار خیر عادت دارد، اگر
کار خیر را قطع کند، هم در روز قیامت و هم در دنیا کیفر دارد.

خوشا آنان که بر این صحنه خاک چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنان که پا در وادی حق نهادند و نلغزیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را کشیدند و نرنجیدند و رفتند

کلام آخر؛ ناله‌های جان‌سوز امیرالمؤمنین علیه السلام در فراق زهرا علیها السلام

رنج و درد، ناراحتی و غصه‌اش از آنجایی شروع شد که لحد چید و خاک ریخت، محبوبش
از دیدش پنهان شد. مدت زمانی کنار قبر ماند. شب بود و هوا تاریک بود. قبر هم در خانه
خودش بود، ولی بچه‌ها در اتاق دیگری بودند. می‌گفت: دختر پیغمبر! از این به بعد، غصه
من دائمی است. بیداری شب من هم تا وقتی زنده هستم، دائمی است. من می‌خواهم تا
صبح کنار قبرت بمانم؛ اما نمی‌توانم، قرار و آرام ندارم. نمی‌توانم قبرت را ببینم، این درد
دارد! می‌خواهم به آن اتاق برگردم، اما جواب بچه‌های بی‌مادرت را چه بدهم؟ من اگر
الآن وارد اتاق شوم، زینب و کلثوم، حسن و حسین علیهم السلام یقیناً دورم حلقه می‌زنند و
می‌گویند مادر ما کجاست؟! به آنها چه بگوییم؟! امام ششم می‌فرمایند: نه کنار قبر ماند،
چون قرار نداشت؛ نه پیش بچه‌ها رفت، چون با دیدن بچه‌ها جان می‌داد. حضرت بلند شد
و کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، تمام قد خودش را روی قبر انداخت و صدا زد: یا رسول الله! بلند
شو و ببین علی در این شهر غریب شده است. یا علی! خودت را روی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله



صدیقه کبری علیها السلام در اوج لذات معنوی

انداختی و چه ناله‌ای کردی. محصول این ناله‌ات را در کتاب‌های ما نوشته‌اند! علی جان، ناله تو روی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله جان‌سوزتر بود یا ناله دختر سیزده‌ساله‌ای که صورت روی سینۀ قطعه‌قطعه‌ی ابی‌عبدالله علیه السلام گذاشت و ناله می‌زد: «یا اَبْتَاه! اُنْظِرْ اِلَیَّ اَلْمَضْرُوبَةَ» بابا بلند شو و ببین که عمه را می‌زنند...



جلسہ نم

اتحاد احسن صدیقہ کبریٰ عائشہ

دو کار مهم صدیقه کبری علیها السلام در زندگی

صدیقه کبری علیها السلام تا وقتی در دنیا بودند، سه لذت را انتخاب کردند که باید اسم این انتخاب را انتخاب احسن و بهترین گذاشت. یقیناً فوق این انتخاب در این عالم وجود ندارد؛ چون موضوع فوق این انتخاب وجود ندارد. غیر از این انتخاب که در سه مورد «عِبَادَةُ اللَّهِ»، «النَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ» و «الْمَعِيَّةَ مَعَ وَلِيِّ اللَّهِ» بود، مسئله بسیار مهم دیگری هم در زندگی حضرت در اوج کمال وجود داشت. ایشان از اول ورود به زندگی، از هر چند سالگی که بوده، یعنی در ظاهر از عالم کودکی درآمدند و وارد جریانات زندگی شدند، هر شرّ و بدی و کار ناروایی را به شدت از صفحه زندگی شان حذف کردند. در حقیقت، دوتا کار بود: انتخاب بهترین لذت‌ها و حذف همه شرور، بدی‌ها و اموری که به قول پدر بزرگوارشان، پستی‌هاست.

عشق پروردگار به امور ارزشمند

نارضایتی خداوند از هر کار ناپسند

چرا حضرت بدی‌ها و شرها، کارهای بد و زشت و مسائل خسارت‌بار را حذف کردند؟ چون ایشان می‌دانستند که پروردگار عالم از هر شرّ، کار بد و حرکت ناپسندی نفرت دارد و ناراضی است. فرزند با کرامتشان، حضرت سیدالشهدا علیه السلام که هفت سال از عمرشان را با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، چنین نقل می‌کنند: «كَانَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ». «كَانَ» فعل ماضی و «يَقُولُ» فعل مضارع است. ترکیب فعل ماضی و مضارع در عربی به معنای تداوم و



پیوسته بودن است. «كَانَ يَقُولُ» یعنی خودم در این هفت سالی که پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، شنیدم که همواره این مطلب را می فرمودند و مرتب در مناسبت‌های مختلف تکرار می کردند. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ» خدا عاشق ارزش‌هاست.

آثار فیوضات ربّانیه در زندگی انسان

شما اگر متواضع، خاشع، بامحبت، مهربان، صادق و درستکار باشی، خدا عاشق این مجموعه است. وقتی رشته عشق الهی به تو به خاطر ارزش‌ها وصل شود، تا زمانی که این ارزش‌ها در تو هست، فیوضات الهیه از این رشته مثل کابل برق به تو می‌رسد. فیوضات الهیه هم مادی نیست که وقتی فیوضات در وجود جریان داشته باشد، حس کنم. من می‌توانم آثار این فیوضات را در زندگی‌ام حس کنم؛ مثلاً دست‌ودلم به پول حرام نمی‌رود. اگر هم بخواهم حرام گیر بیاورم، در آن بسته نیست و برایم راحت است. ممکن است در این اوضاع، روزی ده میلیون حرام گیر بیاورم. همچنین می‌دانم که هم جاده‌اش باز است، هم من توانش را دارم؛ ولی دست‌ودلم نمی‌رود و بدم می‌آید. این از آثار فیوضات ربّانیه پروردگار است؛ چون هر فیضی به وسیله یکی از اسماء الله تجلی می‌کند. هزار اسم از این اسماء الله در اختیار ماست که همه آنها در دعای جوشن کبیر آمده است. هزارتا اسم هم در اختیار انبیا و ائمه است که ما از این اسما خبری نداریم. هزارتا اسم هم پیش خودش هست که آشکار نکرده و در اختیار کسی قرار نداده است.

حقیقت معنایی کلمه «ربّ»

«ربّ» یعنی مالک، البته نه مالک تنها؛ مثلاً در عرب می‌گویند: فلانی «رَبُّ الرُّوضَةِ» مالک باغ است. در این مالکیت، پرورش هم قرار دارد و فقط سند به نامش نیست. وقتی نزدیک بهار می‌شود، ده نفر را برای هرس کردن درخت‌ها، چهار نفر را برای بیل زدن شش نفر را برای پاشیدن کود، پنج نفر را برای لایه‌روبی چاه و یک نفر را برای کنترل برق می‌آورد. این معنی ربّ است؛ هم مالک است و هم نظر تربیتی دارد.



آنجایی که زمینه تربیت وجود ندارد، آدم فقط مالکیت خالی دارد؛ مثلاً من شش صندلی در خانه‌ام دارم. این صندلی در معرض تربیت قرار نمی‌گیرد و من همین‌جوری «رَبُّ الْكُرْسِيِّ» هستم. «کُرسی» یعنی صندلی، «رَبُّ الْكُرْسِيِّ» هم یعنی مالک صندلی؛ هیچ کاری هم نمی‌توان روی این صندلی انجام داد.

اما نسبت به بچه‌هایم «رَبِّ» هستم؛ یعنی هم بچه‌های من هستند و هم مسئولیت تربیت آنها را دارم. لذا در دعای به پدر و مادر هم می‌خوانید: ﴿رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَانِي صَغِيرًا﴾^۱ مادر و پدر من، رَبِّ صَغِيرٍ من هستند؛ خدا رَبِّ بی‌نهایت من است. پروردگار می‌فرماید: به این دوتا دعا کن؛ چون برای پرورش جسم، روح و فکر تو کار کرده و زحمت کشیده‌اند تا تو آدم متدین، درستکار و عادل بار آمده‌ای و یک آدم دست‌کج و بدزبان تربیت نشده‌ای. این معنی «رَبِّ» است.

فیوضات، جلوۀ ربوبیت و مربی‌گری پروردگار

گفتیم که فیوضات جلوۀ ربوبیت، یعنی جلوۀ مربی‌گری پروردگار مهربان عالم است. اگر من لیاقت و شایستگی نشان بدهم که رشته فیض ربوبیت به من وصل بشود، فیوضات که نور است، از این کابل قوی معنوی به من اتصال پیدا می‌کند. من خود فیض را نمی‌بینم، ولی می‌توانم آثار عجیب آن را در زندگی‌ام ببینم. یکی همین است که چرا حرام نمی‌خورم! آیا نمی‌توانم؟ خیلی هم خوب می‌توانم بخورم و شاید از حرام‌خورهای دیگر زرنگ‌تر باشم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: اگر مسئله دین خدا و قیامت در کار نبود، من از معاویه تیزهوش‌تر و زرنگ‌تر بودم و می‌توانستم آسمان و زمین را خیلی قوی‌تر از او به هم ببندم. آیا خیال می‌کنید که من از معاویه کم دارم؟ از زرنگی، تیزهوشی، کار، پشت هم‌اندازی و کلاهبرداری کم دارم؟

من کم ندارم، اما دین جلوی مرا گرفته است و حرام نمی‌خورم، نه اینکه نمی‌توانم. من خیلی بهتر از حرام‌خورهای تاریک‌دل می‌توانم حرام بخورم، چرا نمی‌خورم؟ آن جلوۀ فیض



ربوبیت پروردگار در من کار می‌کند، مثل اینکه خدا مہار خواستہ مرا گرفته است. خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۱ جنبده‌ای در این دنیا پیدا نمی‌شود، مگر اینکه روزی‌اش برعهده من است. من وقتی به این یقین دارم، چرا به دنبال حرام بروم؟ از آن طرف، خدا می‌فرماید: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِعَصِمَتِهَا﴾^۲ هیچ جنبده‌ای نیست، مگر اینکه مہارش دست من است؛ مہار، همان فیض ربوبیت، تربیتی، معلمی و مربی‌گری‌اش است؛ نه اینکه بلد نباشم یا نتوانم یا قدرت نداشته باشم که رشوه بگیرم، بدزدم و روز روشن از حقوق این مردم مظلوم میلیاردری اختلاس کنم؛ نه اینکه نتوانم! من خیلی قوی‌تر از دزدها، اختلاس‌چی‌ها، رشوه‌گیرها و رباخورها می‌توانم؛ چرا این کار را نمی‌کنم؟ با اینکه می‌توانم و از پول هم بدم نمی‌آید، چرا نمی‌کنم؟

او نمی‌گذارد؛ رشته ربوبیت او که فیض ربوبیتش را دائم و بدون چشم به هم‌زدن و تعطیلی به من انتقال می‌دهد، من حال دیگری دارم. حرام را دوست ندارم و نمی‌خواهم! آیا ما از زناکاران ضعیف‌تر هستیم، دستمان چلاق‌تر یا پایمان لنگ است؟ ما خیلی هم سالم و توانمند هستیم، تمام بدنمان هم قوی و فعال است. با این فشار شدید گریگ شهوت (شهوت جنسی)، این همه هم ماشاءالله مثل برگ درخت ریخته‌اند، چرا به دنبال زنا نمی‌روم؟ آیا نمی‌توانم؟ من خوب هم می‌توانم؛ پس چرا با این قدرت غریزه جنسی به دنبال این کارها نمی‌روم؟

فیض ربوبی، ترمزی قوی در مقابل گناهان

آن فیض ربوبی پروردگار نمی‌گذارد؛ یعنی من در اتصال به این فیض، یک ترمز قوی باطنی در مقابل گناهان دارم. خدا این ترمز قوی را در قرآن معرفی کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا﴾^۳ آیه خیلی عجیبی است! ای کاش، هم خیلی قرآن می‌خواندیم و هم بعضی از

۱. هود: ۶.

۲. هود: ۵۶.

۳. اعراف: ۲۰۱.



آیاتش را حفظ می کردیم. الآن ترجمه های خوبی هم در کشور هست. در کتاب فروشی ها بگردید و ترجمه ها را بخوانید، هر کدام را پسندیدید و دیدید که روان است و قرآن را با آن ترجمه می فهمید، بخوانید؛ حیف است که از قرآن، معانی قرآن و مفاهیم قرآن محروم باشید.

اتصال جلوۀ تام ربوبیت به صدیقه کبری علیها السلام

چرا عده ای مثل صدیقه کبری علیها السلام معصیت ها، آلودگی ها و زشتی ها را از زندگی حذف کرده اند؟ آیا بلد نبود گناه کند؟ آیا بلد نبود به مردم زمانش بدویراه بگوید؟ چرا همه وجودش ادب، کرامت، بزرگواری و چشم پوشی بود؟ از اسمش پیداست که چرا! «فاطمه» یعنی «فَطِمْتُ مِنَ الشَّرِّ». این معنای فاطمه است. اصلاً لغت «فَطِمْتُ» یعنی قطع و بریدن. مادر بچه وقتی بچه را از شیر می گیرد، عرب می گوید: «فَطِمْتُ» این زن شیر را از بچه اش قطع کرد و برید. اصلاً این معنی «فَطِمْتُ» و «فاطمه» است. امام باقر علیه السلام «فاطمه» را معنا می کنند و می گویند: فاطمه یعنی این انسان از هر بدی و شرّی بریده بود و همه بدی ها را حذف کرده بود؛ چون جلوۀ تام ربوبیت به او وصل بود.

فیض ربوبیت، بازدارنده یوسف علیه السلام از گناه

می خواهم این را عرض کنم که ما نمی توانیم نور ربوبیت، فیض و کابل آن را ببینیم، ولی می توانیم آثارش را ببینیم. خانم جوانی بود که هفت سال همه کلیدهای مملکت در دست این زن جوان درباری زیبا بود. این خانم از نظر بدنی معتدل و آراسته بود، زن بدگلی هم نبود، هیچ کس هم جرئت نداشت که چیزی به او بگوید. هر وقت از خزینه پول می خواست، کیسه کیسه برمی داشت. صدتا نوکر و کُلْفَت داشت و صبحانه، نهار و شام او هم از بهترین غذاهای مصر برایش فراهم می شد. خانه اش هم در کاخ بود و شوهر داشت. این خانم از دوازده سیزده سالگی یوسف علیه السلام را به زنا دعوت کرد، یوسف علیه السلام هم به او نگفت که چون شوهر داری، من به تو دست دراز نمی کنم. دست دراز نکرد، نه به این علت که شوهر دارد یا اینکه غریزه جنسی ندارد. بچه چهارده پانزده ساله، در اوج شکوفایی لذت های جنسی اش است. چرا هفت سال به این زن جوان در خلوت کاخ جواب نداد؟



قرآن می‌گوید: ﴿لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۱ این فیض ربوبیت که به جان، قلب و فکر یوسف علیها السلام وصل بود، اصلاً دست‌ودل او به گناه و جواب دادن به این زن نمی‌رفت. وقتی قیافه این زن را می‌دید، بدش می‌آمد و حالش به هم می‌خورد. این کار فیض ربوبی است. البته مردهای جوان هم هستند که این کار را می‌کنند. این جور نیست که یک طرفه باشد و فقط یک زن بی‌تقوا و بی‌دین جوانی را به طرف خودش دعوت کند. مردان جوان هم گاهی زن‌ها و دخترها را به گناه دعوت می‌کنند. اینجا هم این خانم جوان ۲۶-۲۷ ساله یک جوان ۲۲-۲۳ ساله را دعوت کرد که من خانه و پول دارم و هیچ چیزی هم از تو نمی‌خواهم. من تو را در کوچه دیده‌ام و عاشقت شده‌ام، مثلاً بیا چند ماهی با هم باشیم. آیه را ببینید؛ قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۲ آنهایی که اهل تقوا هستند؛ اهل تقوا چه کسانی هستند؟

اهل تقوا در قرآن

اهل تقوا کسانی هستند که خدا در قرآن می‌گوید: «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» من عاشق آنهایی هستم که خودشان را در برابر خطرات دنیا و آخرت نگه می‌دارند. تقوا یعنی خودنگهداری؛ اهل خودنگهداری و به عربی، اهل تقوا، «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ» هرگاه گروهی شیطان خودشان را به اینها می‌رساند، برای اینکه اینها را در جهنم هل بدهند؛ یعنی به ربا و زنا، اختلاس و ارتباطات نامشروع و... هل بدهند، «تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» یک مرتبه اینها از درون، خدا و قیامت، بهشت و جهنم را می‌بینند و با این دید به همه شیاطین می‌گویند نه! شیطان‌ها هرچه با ماهواره، سایت و موبایل دعوتشان می‌کنند، تحریکشان می‌کنند، اینها می‌گویند نه! این فیض ربوبی است. چرا صدیقه کبری علیها السلام هرچه شر در این دنیا بود، از زندگی حذف کرد؟ چون اتصال به ربوبیت حق داشت؛ همان چیزی که درباره یوسف علیها السلام می‌گوید: «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» اگر این فیض ربوبیت من نبود، آن زن یوسف را هم دزدیده بود.

۱. یوسف: ۲۴.

۲. اعراف: ۲۰۱.



حکایتی شنیدنی از اثر فیض ربوبی بر انسان

شما خیال می‌کنید که اگر ما گناهی نکنیم، خودمان گناه نکرده‌ایم؟ ما چنین قدرتی در این عالم نداریم که خودمان گناه نکنیم! این فیض ربوبی است که درون من با من کار می‌کند و من می‌گویم نه! رفیقی داشتم که آدم خیلی بزرگی بود. گاهی وقتی یادش می‌کنم، غصه می‌خورم؛ چون نزدیک سی سال قبل از دنیا رفته است. آدم خیلی بزرگ و والایی بود و خیلی من دوستش داشتم، او هم به من محبت داشت. آن وقتی که من با او رفیق شدم، او هفتاد سال داشت و من ۲۷-۲۸ ساله بودم. روزی به من گفت: با یکی از اولیای خدا که در میوه‌ها عاشق انگور بود، یک‌جا برای مهمانی رفتیم. سبد بزرگی انگور آوردند و جلوی ما گذاشت. هفت‌هشت نفر بودیم که همه خوردند، اما رفیق من نخورد! من خیلی تعجب کردم، چون می‌دانستم روزه نیست.

وقتی بیرون آمدیم و دوستان نزدیک خداحافظی کردند، روی من یک‌خرده به او باز بود، گفتم: شما در میوه‌ها عاشق انگور هستی، انگور به این خوبی و فراوانی، چرا نخوردید؟ گفت: میل نداشتم. گفتم: نه، بی‌خودی نبود که نخوردی؛ حقیقتش را بگو! گفت: من نخوردم، به کار من چه کاری؟ این شخصی هم که انگور نخورد، در قم دفن است. گفتم: آقا، من هم سید هستم و هم شاگردتان هستم، به من بگویید. گفت: به من قول شرعی می‌دهی که به کسی نگویی؟! گفتم: بله قول می‌دهم که نمی‌گویم. من این قضیه را بعد از مُردنش گفتم؛ الآن هم به تو می‌گویم. این مرد گفت: خود من در آن جلسه انگور بودم و خودم هم در کوچه از او پرسیدم، به من گفت: سید، کار من به جایی رسیده است که اگر دستم به طرف خوراکی حرام برود، به شدت حال تهوع می‌گیرم. در حقیقت، معده‌ام مأمور خداست تا به من خبر بدهد که این لقمه حرام است و پاک نیست.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند، مدعی خدا بکند
آخر، کار ما با خدا نیست (این «ما» که می‌گویم، منظورم «ما»ی اجتماعی است؛ شما بزرگواران را نمی‌گویم)، بلکه کار ما با شکم، شهوت، زن، دروغ و تهمت است؛ هیچ‌وقت اعضا و جوارح ما راهنمای ما نمی‌شوند و آنها هم با ما هماهنگ هستند؛ هرچه حرام به



معهده بدهیم، می‌گوید فدایت هم بشوم! اگر باز هم داری، بریز. اصلاً همه با هم در وجود ما هماهنگ هستند.

او گفت: من وقتی دست بردم که خوشه‌ای انگور بردارم، انگور خیلی خوبی هم بود، اما دیدم به شدت حالت تهوع گرفتم و فهمیدم که نباید بخورم! ما با هم خداحافظی کردیم و ایشان رفت، من هم به آن خانه‌ای برگشتم که مهمان بودیم. صاحب‌خانه آدم متدین، اهل خمس، سهم امام و نماز شب بود؛ او از محترمین قم بود و می‌شناختیم. به صاحب‌خانه گفتم: این آقای ما انگور نخورد، تعارف هم به او کردیم، اما نخورد. این انگور تو عیبی دارد؟ گفت: نه، والله عیبی ندارد. بعد کمی فکری کرد، خادم خانه را صدا کرد و گفت: مگر این انگور برای باغ خودمان نبود؟ به تو گفتم انگور بچین و بیاور، چه کردی؟ خادم گفت: من چندتا از کُنده‌های انگور را دیدم، اما هنوز خیلی آبدار و رسیده نبودند. برای همین در باغ همسایه پریدم، دیدم چندتا از کُنده انگورهایش خیلی خوب است، از او چیدم و آوردم.

واکنش اهل تقوا در مواجهه با شیطان

چرا نه؟ فیض ربوبی نمی‌گذارد؛ چرا انگور را نمی‌خورم؟ فیض ربوبی نمی‌گذارد؛ چرا رشوه نمی‌گیرم و نمی‌دزدم؟ فیض ربوبیت نمی‌گذارد. این خانم هم این جوان آراسته را دعوت کرد، جوان به خانم گفت: تو متر از قد و بالایت را می‌دانی؟ اندازه‌ی قد و دور کمرت چقدر است؟ خانم گفت: مثلاً قد من ۱۷۰-۱۸۰ سانتی‌متر، دور کمرم هم ۴۵ سانتی‌متر است. جوان گفت: عالی است! می‌دانی خدا در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران فرموده است: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»؛ این همان تذکری است که خدا در سوره اعراف می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» وقتی گروهی شیطان به اهل تقوا می‌رسند، خیلی فوری خدا را به یاد می‌آورد و در قیامت با چراغ دید باطن، تا آخر می‌بیند. جوان گفت: پس تو با قد مثلاً نزدیک ۱۷۰-۱۸۰ سانتی‌متری و دور کمر ۴۵ سانتی‌متری، این آیه را در قرآن شنیده‌ای که خدا می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ



وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» بندگان من، به طرف بهستی بدوید که پهنایش پهنای آسمانها و زمین است. حالا من با این قد ۱۸۰ سانتی متری و کمر ۴۵ سانتی متری تو زنا کنم و چنین جایی را از دست بدهم؟ من نیستم و چنین میلی ندارم. اینها قدرت دارند و کار بد نمی کنند، غریزه دارند و زنا نمی کنند، دست زرنگی دارند و نمی دزدند، کم فروشی هم نمی کنند. زهرا علیها السلام هرچرخ بدی بود، از زندگی اش حذف شده حساب می کرد؛ نه اینکه بوده و حذف کرده باشد. اصلاً از اول حذف کرده بود! هرچه هم خوبی بود، انتخاب کرده بود. انتخابش هم سه لذت احسن بود: «عِبَادَةُ اللَّهِ»، «النَّظَرُ فِي وَجهِ رَسُولِ اللَّهِ» و «الْمَعِيَّةُ مَعَ وَلِيِّ اللَّهِ».

کلام آخر؛ تمام غصه های عالم در دل امیرالمؤمنین علیه السلام

ارث برهای حضرت زهرا علیها السلام چهار بچه بودند که بزرگ ترین آنها در شب ازدنیارفتنش هشت ساله بود؛ ولی آنها هم تجلی تام مادر بودند. ابی عبدالله علیه السلام این تجلی تام را در کربلا به زین العابدین علیه السلام انتقال دادند و همین طور تا امام دوازدهم که این تجلی تام ربوبیت اکنون در ایشان است. حضرت دستشان را روی قبر گذاشتند، دیگر فاطمه علیها السلام را نمی دیدند. وقتی جنازه مادر یا پدر در اتاق است، خانواده دل خوشی کمی دارند که او را می بینند؛ ولی وقتی لحد چیدند و خاک ریختند، دیگر دیدند که فاطمه علیها السلام نیست، خانه و دنیا برای او تاریک شد و تمام غصه ها به دل امیرالمؤمنین علیه السلام ریخت. دست روی قبر بردند و درددل کردند:

ز پیش دیده تا جانان من رفت تو پنداری که از تن جان من رفت
اگر خود همره زهرا نرفتم ولی روز و شبان افغان من رفت
بنالد زینب و کلثوم گوید پدرجان، مادر نالان ما رفت
ما قانع بودیم که در بستر باشد، مدام ناله بزند و گریه کند...

جلسہ دہم

ویرگی های عبادت

پاکان عالم

لذت پاکان عالم از بندگی پروردگار

آنهایی که خورشید تابناک معصومیت، عصمت و پاکی همه‌جانبه از افق وجود مقدس و مبارکشان طلوع داشت؛ چه در گروه مردان، مثل پیامبران، امامان، قمرینی‌هاشم علیهم‌السلام و علی‌اکبر علیه‌السلام، چه از گروه زنان، مانند مریم علیها‌السلام مادر حضرت مسیح علیه‌السلام و صدیقه کبری، فاطمه زهرا علیها‌السلام و معدن ارزش‌ها و کمالات، حضرت زینب علیها‌السلام؛ همگی از عبادت و بندگی پروردگار لذت کامل می‌بردند. عبادتشان عبادت جامع بود؛ یعنی هر کار مثبت و درستی را انجام می‌دادند و هر عمل خداپسندانه‌ای را از پروردگار عالم فرمان می‌بردند.

معرفت‌الله، نخستین ویژگی عبادت پاکان عالم

عبادت آنها سه ویژگی داشت: یکی اینکه غرق در معرفت‌الله بود. این ویژگی اول عبادتشان بود و خدا را آن‌چنان که بود، می‌شناختند. خدای آنها خدای خیالی و ارث‌رسیده از پدر و مادر، مردم، محراب و منبر نبود. از ابتدایی که همه اینها وارد عرصه زندگی شدند، با دیدن، شنیدن و یافتن، به دنبال معرفت‌الله بودند. چشمشان به آنها در این زمینه کمک می‌داد. در روایات داریم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از بعثت، بخشی از وقتشان را در غار حرا می‌گذراندند که این غار در کوه بزرگ شهر مکه قرار داشت. حضرت در آنجا چه کار می‌کردند؟ قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه واقعی می‌کردند و صاحب آسمان‌ها و زمین را در آینه آسمان‌ها و زمین می‌دیدند.

۱. آل عمران: ۱۹۱.



تمام انبیا و زنان دارای مقام عصمت این ویژگی را داشتند و عباداتشان آمیخته با معرفت الله بود. در حقیقت، اینها خود پروردگار را عبادت می‌کردند، نه خدای خیالی و ذهنی را! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آن خدایی که در خیال و ذهنت و ساخت خودت است، مخلوق است؛ خالق نیست. اگر می‌خواهی خدا را بشناسی، دوهزار آیه در قرآن در رابطه با معرفت الله هست که وقتی ده آیه را هم بفهمی، خدا را در حد سعه وجودی خودت فهمیده‌ای؛ چون واقعاً زندگی در دنیا و آخرت بدون مایه معرفت الله، به قول ابن ضرب‌المثل ایرانی، خمیر بی‌مایه است. خمیر بی‌مایه ور نمی‌آید و خوب نمی‌شود؛ مگر اینکه قلبی ور بیاورند و جوش شیرین قاتی کنند تا به‌سرعت ور بیاید. نان آن دیگر نان نیست و یک نان قلبی است.

پوچی عبادت بدون معرفت الله

عبادت بی‌معرفت الله هم، عبادت قلبی، پوک و پوچ است؛ لذا قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ﴾^۱ این‌گونه عبادات با روی کردن دنیا برای آدم به این عبادت دل‌خوشی می‌آورد که دنیا به‌خاطر این نمازها، روزه‌ها و کار خیرم به من رو کرده است. این عبادت عجب مایه‌ای است که هر کسی عبادت کند، وضع او خوب، پولدار و مشهور و بزرگ می‌شود. یک عبادتی است که زلف آن به چیز دیگری گره دارد، نه به پروردگار. «خیر» در این آیه یعنی مال و ثروت و صدلی. «إِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» آن کسی که عبادتش خالی از معرفت الله واقعی است، وقتی مال دنیا، صدلی دنیا، مقام دنیا، ثروت دنیا، خانه دنیا، زن و بچه دنیا به او می‌رسد، دلش خوش می‌شود و می‌گوید عجب خدای خوبی است! تو برایش نماز بخوان، او در هر خیری را به‌خاطر نماز، روزه و حج به روی تو باز می‌کند. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ» اما اگر حادثه‌ای پیش بیاید، با همه وجود به دین، نماز، روزه، فتوا، خدا، نبوت و امامت پشت می‌کند و می‌گوید: این خدا هم به درد ما نخورد! خدا می‌دید که من گرفتار داغ و مصیبت و ورشکستگی می‌شوم، به میدان نیامد تا مرا نجات بدهد. این خدا و دینش، این نبوت و امامت هم به درد نمی‌خورد.



نابودی سرمایه‌های وجودی و خسران

این حرف صریح پروردگار است که در قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ». آخر آیه هم مطلبی می‌گوید که برای اهلش واقعاً از کوه دماوند سنگین‌تر است! آنها دچار این حالت نمی‌شوند، ولی چون قرآن را می‌فهمند و حس می‌کنند، بار این حرف از کوه سنگین‌تر است. قرآن می‌گوید: این‌گونه مردم که عبادتشان به زلف دنیا گره دارد؛ اگر دنیا باشد، اهل عبادت هستند و خیلی هم از خدا، انبیا و ائمه تعریف می‌کنند؛ اما اگر یک مصیبت، مشکل و بلایی به آنها برسد، به کل پشت می‌کنند و به آیین شیطنت و ابلیسی برمی‌گردند، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» تمام سرمایه‌های وجودی‌شان را در دنیا و آخرت به باد داده‌اند.

تفاوت معنایی «خُسران» و «ضُرر»

«خُسران» یعنی به باد دادن و نابود کردن. وقتی خرمن گندم را کوبیدند و گندم‌ها روی زمین است، پروردگار می‌فرماید: گاهی بادِ طوفانی می‌وزد، یک‌دانه گندم نمی‌ماند و باد همه را می‌برد. صاحبش وقتی از خانه می‌آید و ظرف و گونی می‌آورد که گندم‌ها را جمع بکند، می‌بیند به خاک نشسته و یک‌دانه گندم هم نمانده است. به این «خسارت» می‌گویند که با «ضُرر» در قرآن فرق می‌کند.

ضُرر این است که من اول فروردین ده‌میلیون برای کسب مشروعی آورده‌ام، یک سال هم کاسبی کرده‌ام و برای زن و بچه‌ام لباس خریده‌ام، غذا برده‌ام، مشکلی را حل کرده‌ام و به سفر رفته‌ام. حالا محاسبه می‌کنم و می‌بینم که هشت‌میلیون تومان از آن ده‌میلیون تومان سرمایه‌ام مانده است و دو میلیونش نیست؛ حالا یا برده‌اند و خورده‌اند یا خرجم سنگین بوده است. اسم این ضُرر است.

اما گاهی هم اول فروردین سال دیگر می‌بینم که کل ده‌میلیون کل رفته، ده‌میلیون هم بدهکار هستم. قرآن می‌گوید که این «خسارت» است؛ یعنی همه‌چیز او بر باد رفت. این‌گونه افراد، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» دنیایشان بر باد رفته، سرمایه‌های وجودی‌شان در دنیا نابود شده و در آخرت هم نابود است. چنین خسارتی «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» قطعاً



خسارت آشکار بی‌پرده‌ای است. البته خودشان روزی که این خسارت را درک می‌کنند و می‌فهمند، دچار حسرت ابدی می‌شوند.

حکایتی شنیدنی از فخر رازی

میوه ابدی درخت عمر در پی کار مثبت

من نمی‌دانم که فخر رازی این داستان را از مشاهده خودش نقل می‌کند یا کسی برای او نقل کرده که در جلد آخر تفسیر قرآنش آورده است. داستان در همین شهر ری اتفاق افتاده که آن روزگار (قرن هفتم)، تهران یکی از دهات‌های منطقه ری بوده است. تهران خیلی کم‌جمعیت بود و ده‌بیست خانواده بیشتر نبودند که کنار یک قنات در محله امامزاده یحیی، پایین شهر زندگی می‌کردند. این محله یکی از محله‌های خیلی قدیم تهران است و خود تهران در آن زمان یک ده بود. اصلاً اسمش ده تهران بود و قریه تهران به آن می‌گفتند. الآن شهر شده، دیوانه و بی‌در و پیکر شده، پرموج و پرخطر و پرفساد شده است؛ اما آن روزگار خبری نبود.

منطقه ری برای خودش استان باعظمتی بود، حالا بخشی از تهران شده، یعنی برعکس شده است. همه کارهای دنیا برعکس است! زمانی خود ما جوان بودیم و با قدرت و نیرو در دبستان و دبیرستان، در هر ورزشی که شرکت می‌کردیم، برنده بودیم. من در ورزش‌های دو، شنا، والیبال و فوتبال جزء برندگان بودم؛ اما همه چیز در دنیا برعکس می‌شود. الآن چشم برای دیدن به لیزر و برای راه رفتن به عصا نیاز دارد. پا آن کار طبیعی را دیگر نمی‌کند! و برای گوش به سمعک نیاز دارد و معده نمی‌تواند هر غذایی را بخورد. همه کارها در دنیا برعکس می‌شود. حواستان به این جمع باشد و یادتان بماند که گول قدرت، خوشگلی، توانمندی و پولداری و بدو بدو کردن الآن را نخورید. به فکر آینده هم باشید! در حقیقت، الآن را خراب نکنید که این خرابی‌ها در آینده گاهی قابل جبران نخواهد بود.

اول کار خود را خوب قرار بدهید تا درخت عمرتان در آخر، میوه ابدی بدهد. اگر این درخت را از الآن با انواع گناهان خراب کنید، دیگر درخت نمی‌شود؛ اگر هم درخت بشود، درخت بی‌شاخ و برگ و خشک می‌شود. آن وقت به درد این می‌خورد که ملک‌الموت آدم را اره کند. اینجاست که می‌بیند نمی‌تواند شما را در بهشت بگذارد و باید به جهنم بیندازد. آدمی که تحرکات مثبتش نابود شده است، بهشت به دردش نمی‌خورد. اگر او را به بهشت ببرند،



قرآن می‌گوید: چشمی ندارد که نعمت‌ها را ببیند، گوشی ندارد که نغمه‌های بهشت را بشنود، پایی ندارد که در بهشت به دیدن انبیا و اولیا برود، شکمی ندارد که بتواند یک نصفه سیب بهشتی بخورد؛ چون به درد بهشت نمی‌خورد، او را به جهنم می‌اندازد.

بی‌بهره‌ماندن انسان آلوده از نعمت‌های بهشتی

هرکس به درد بهشت بخورد، در باز است و به او می‌گویند برو! این منوط به این است که من همه اعضا و جوارحم را سالم به آخرت منتقل بکنم؛ اما چشمی که پر از آلودگی دیدنی‌های حرام است، گوشی که پر از آلودگی شنیدنی‌های حرام است، شکمی که پر از رشوه و ربا و غصب و دزدی و اختلاس است، پایی که دائم مرا برای معصیت کردن به این طرف و آن طرف برده، دستی که برای گناه کردن هر امضایی را کرده و هر چیزی را نوشته است؛ یقیناً توان استفاده از نعمت‌ها را در بهشت ندارد. همه اعضای او از کارافتاده، کور و کر، لمس و شل و لنگ است، در بهشت هم ببرند، فایده‌ای ندارد. شما بگو: خدا یک بدن نو به این بدبخت بدهد که بتواند از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند بشود. خدا می‌گوید: وقتی او به دنیا آمد، من این نعمت‌های نو را به او داده بودم. من یک‌بار نعمت می‌دهم، دوبار که نمی‌دهم! شما را یک‌بار در دنیا می‌آورم. خدا هیچ‌کس را دوبار به دنیا نیاورده؛ حتی هیچ پیغمبری هم برای بار دوم به دنیا نیامده است. حالا یک نفر در قیامت بگوید: خدایا! تو قدرت داری، بدن سالمی به او بده تا بتواند در بهشت از نعمت‌ها استفاده کند. جوابش خیلی روشن است. خدا می‌گوید: یک‌دفعه بدن سالم به او دادم، هفتاد‌هشتاد سال هم در دنیا بوده، الان برای چه به او بدهم؟ کسی که خانه وجودش را با دست خودش تخریب کرده، به قول قرآن، ﴿يَخْرُونَ يَوْمَئِذٍ بِلأَيْدِيهِمْ﴾^۱ خانه سعادت دنیا و آخرتشان را با دست خودشان تخریب کردند. به من چه که دوباره بدن سالمی به او بدهم؟ مگر من کارخانه بدن‌سازی باز کرده‌ام که هر کسی بدنش را تخریب کرد، بدن دیگری به او بدهم! یک‌بار نعمت‌ها یک‌بار به انسان عنایت می‌شود. صبحانه‌ای که امروز خورده‌ای، فقط برای امروز بود و فردا این صبحانه نیست؛ ناهاری که امروز خورده‌ای، فردا این ناهار نیست؛ در ساعتی که الان نشسته‌ای، فردا شب ساعت هشت تا نه، این ساعت نیست. یک‌بار همه‌چیز را به آدم می‌دهند، نه دو بار!

لحظه و چشم به هم زدن ما تکرار نمی شود؛ الآن صدبار پلک می زنیم، هر پلکی همان یکبار است، تمام می شود و دیگر زمان ندارد، یکبار دیگر پرداخت نمی شود.

محال بودن تکرار تجلی پروردگار

بیشتر مردم به اینها توجه ندارند یا نمی دانند یا به آن فکر نمی کنند. این یکبار پرداخت را یادتان بماند! بار دومی وجود ندارد. لحظه ها و نعمت هایی که مصرف کرده ای، همان وقت در پرونده می رود و دیگر تکرار نمی شود. خدا می گوید: من یکبار بدن سالم و هشتاد سال عمر به او دادم، همه را تخریب کرد؛ تکرار در اراده من نیست. فلاسفه جمله زیبایی دارند که البته به بحث دیگری مربوط است، من اینجا از آن استفاده می کنم. وقتی «منظومه» حاجی سبزواری و «اسفار» ملاصدرا را در شهر قم می خواندم، به ما یاد داده اند که «لَا تَكْرَارُ فِي التَّجَلِّي» تجلی پروردگار ازلاً و ابداً یکبار است، اصلاً تکرار تجلی ندارد و محال است. یکبار جلوه کرده که این یکبار، هم ازلی و هم ابدی است.

خسران آشکار با بر باد دادن سرمایه های وجودی

«خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» را توضیح می دادم؛ خدا در قرآن می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» اینهایی که عبادت و کار خیرشان به زلف امور مادی گره خورده است، می بینند خانه دار شده اند، زن و بچه دار شده اند، کارخانه دار و مغازه دار شده اند، می گویند: چه خدای خوبی! یک سجده برای او بکنیم، یک وضو برای او بگیریم، یک مکه هم برای او برویم. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» اما همین که گرانی، بدهی، نخردن و مشکل پیش می آید، بچه اش کرونا می گیرد و می میرد، می گوید: عجب اشتباهی کردم؛ این خدا هم خدای به دردخوری نیست. این دین هم کلید حل مشکل نیست. این روزه ها و جلسات هم بی خود بی خود است. نبوت و امامت هم در این دنیا کاره ای نیست. این حرف صریح قرآن است که در انتهای آیه می فرماید: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» اینها همه سرمایه های وجودی شان را در دنیا و آخرت به باد داده اند که «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» خسران آنها همان خسران آشکار است.



درک معنای خسران در قرآن

فخر رازی کتاب تفسیری دارد که چهل جلد است، داستانی در این کتاب نوشته که مربوط به همین منطقه ری است و تهران یکی از دهات‌های ری بود. این کتاب او صد بار هم تا حالا در ایران، عربستان، مصر، یمن و... چاپ شده است. تقریباً در همه کشورهای اسلامی چاپ شده و تفسیر خیلی قوی‌ای است. ما بعضی از چیزهایش را قبول نداریم، چون مطابق با رأی سقیفه و مکتب اموی و عباسی است؛ اما اگر اینها را غربال و سرند بکنیم، برخی از حرف‌هایش حرف‌های قوی و خوبی است. من یادم نیست این مسئله را که در جلد چهارم کتابش بیان می‌کند، جزء مشاهدات خودش بوده یا یک نفر دیده و برای او گفته است!

وی می‌گوید: من (حالا با دیدن خودم یا با تعریفی که نفر دیگری کرد) بعد از شصت‌هفتاد سال، تازه معنی خسران را در قرآن فهمیدم. گاهی قرآن با حوادث معنا می‌شود، نه روی کاغذ. روزی در گرمای تابستان بیرون آمدم تا برای خرید به بازار بروم. روز از ظهر گذشته بود و شدید هم حرارت می‌تابید، دیدم که کنار بازار یخ‌فروشی مثل اسفند روی آتش بالا و پایین می‌پرد و ناله می‌زند، اضطراب دارد و می‌گوید: مردم، یخ بخرید؛ اگر نخرید، نابود می‌شوم و بود و نبودم از دستم می‌رود! دیدم قالب یخی جلوی اوست؛ او رفته و از همین کوه‌های نزدیک ری که برف زیادی در زمستان آمده و آب‌ها در دره‌ها و چاله‌ها یخ زده بود، تکه‌ای یخ برداشته و آورده است. آب از زیر یخ در این گرما سرازیر شده و اگر یک ساعت دیگر بماند، سرمایه او تباه و پوچ است. فخر رازی می‌گوید که من با دیدن این داستان، تازه معنای خسارت را فهمیدم که چرا کلمه خسران این همه در قرآن به کار گرفته شده است! آیاتی چون ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ﴾^۱، ﴿خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾^۲، ﴿ذٰلِكَ هُوَ الْخَسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۳ و ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^۴ در قرآن بسیار است.

۱. بقره: ۲۷.

۲. زمر: ۱۵.

۳. حج: ۱۱.

۴. کهف: ۱۰۳.

من تازه با دیدن وضع این یخ‌فروش، دقیقاً درک کردم که خسارت یعنی چه! آنهایی که دین و عبادتشان به زلف امور دنیایی گره خورده است؛ «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» وقتی امور دنیا برایشان باشد، می‌گویند دین خوب و پربرکتی است، خدای بامنفعتی است و نبوت خیلی سود دارد. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهَهُ» اما وقتی بلایی سرشان می‌آید و یک ورشکستگی، گرانی و ناراحتی پیش می‌آید؛ یا اینکه در این ادارات می‌روند و به چهارتا از این اداری‌های بی‌یقه ریش‌دار برای کارشان مراجعه می‌کنند و آنها محل نمی‌گذارند، کارشان را انجام نمی‌دهند و مشکلشان را حل نمی‌کنند، از اداره بیرون می‌آیند و می‌گویند: این اسلام، خدا، پیغمبر، امام حسین و جلسات به درد همین بی‌یقه‌های ریش‌دار می‌خورد. اینها به درد ما نمی‌خورد!

مضرات دین عاطفی و ارثی

مواظب باشید که عمل خیلی از شما به دین خنجر می‌زند! همه مردم هم حکیم، محقق، فیلسوف و اهل دلیل نیستند که اشتباه تو آخوند یا اداری یا ریش‌دار و یا بی‌یقه را ببینند و بگویند اشتباه برای توست، به خدا و انبیا، دین و قرآن ربطی ندارد. بیشتر مردم اشتباهات را خیلی سریع به دین، خدا، امام حسین و این جلسات ارتباط می‌دهند. در تهران به یکی گفتم که چرا دیگر به جلسه نمی‌آیی؟ صدای خوبی داشت و شب‌های احیا در یکی از مسجدهای مهم تهران وسط احیا می‌خواند. محاسن داشت و خیلی نورانی بود. روزی از در مغازه‌اش رد می‌شدم، تعارف کرد و گفت: بفرما داخل. مرا خیلی دوست داشت! اما دیدم کراوات زده، ریش هم از بیخ تراشیده و لباس‌های امروزی پوشیده است. گفتم: چرا این جور شده‌ای؟ گفت: برای اینکه فهمیدم این احیاء، روضه‌ها، دین و خدا به درد خودشان می‌خورد. اینها دین استدلالی ندارند، بلکه دین عاطفی و ارثی دارند که دینشان با برخورد به یک حادثه از دست می‌رود. ابوذر نیستند که به ریزه تبعید بشود، گرسنه و تشنه بماند و در اوج تشنگی و گرسنگی بمیرد، اما از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دست بردارد. همه ابوذر نیستند و چون همه ابوذر نیستند، شما اداری‌ها، بعضی از برادران روحانی، بعضی از برادران مداح! خیلی مواظب خودتان باشید که وجودتان اره پای درخت دین، عقاید و ارتباطات مردم با اهل بیت علیهم السلام نشود. متأسفانه این اتفاق افتاده و در این زمینه جامعه ضررهای زیادی در این چهل ساله کرده است. این خسارت است؛ من باید مواظب باشم که به خسارت برنخورم؛ مواظب باشم که بود و نبود سرمایه‌های الهی من از دست نرود.



لذات صدیقه کبری علیها السلام در دنیا

این مقدمه بود؛ تمام انبیا، ائمه و زنانی که دارای مقام عصمت بودند و اول منبر اسمشان را بردم؛ همچنین دو نفر غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم، علی اکبر علیه السلام و قمر بنی هاشم علیه السلام هم دارای مقام عصمت هستند. اینها عبدالله بودند و عبادتشان هم با سه حقیقت گره داشت: معرفت‌الله، خدا را خیلی خوب شناخته بودند؛ یک حقیقت، عشق به عبادت بود که خسته نمی‌شدند؛ یک حقیقت هم، همت و والایی اراده بود که عبادت را کامل، تمام و جامع انجام می‌دادند.

شب‌های گذشته گفتم که صدیقه کبری علیها السلام از کل دنیا سه لذت داشت؛ نه از فرش ابریشمی لذت برد و نه از کاخ‌نشینی. یک خانه هفتادهشتاد متری داشت، فرش اتاقش شش تا پوست بز بود که به هم دوخته بودند و خودش هم کار خانه را می‌کرد؛ گندم آرد می‌کرد، غذا می‌پخت، نان می‌پخت، خودش لباس امیرالمؤمنین علیه السلام و بچه‌هایش را می‌شست. همیشه لباس‌های کهنه بر تن داشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله یک لباس نخی خیلی خوبی از پول امیرالمؤمنین علیه السلام برایش خرید تا در شب عروسی‌اش بپوشد. در راه خانه، زن فقیری نزد او آمد و گفت: دختر پیغمبر، ما امشب هیچ چیزی نداریم که بخوریم. حضرت به زن‌ها گفت: دورم را بگیرید. پیراهن نو را به آن زن داد و گفت که پیراهن کهنه‌ام را بدهید. در حقیقت، حضرت نمی‌خواست از دنیا لذتی ببرد و فقط از سه چیز لذت برد: «عِبَادَةُ اللَّهِ»، «التَّظَرُّ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ» و «الْمَعِيَّةَ مَعَ وَلِيِّ اللَّهِ، امير المؤمنين وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ» این سه لذت، کل لذت صدیقه کبری علیها السلام در دنیا بود.

کلام آخر؛ گر این حسین من، سر او از چه بر سنان

به‌راستی اینها چه کسی بودند و چه بودند! ما شیعه هستیم، اما طاقت پنج یا ده دقیقه اینها را در برخورد با مشکلات نداریم. چرا این طاقت را برای خودمان تا حالا نساخته‌ایم؟! پس در این دنیا چه کار می‌کردیم! کسی که روی خاک افتاده و دیگر طاقت بلندشدن حتی تا سر زانو را ندارد. از بدنش خون رفته، تمام بدن هم از فرق سر تا پا زخم است و وقتی نفس می‌کشد، زین‌العابدین علیه السلام می‌گویند: در نفس کشیدنش همین‌جوری خون از بدنش بیرون می‌زد. روی خاک افتاده و جلوی چشمش، سر ۷۲ بدن را بریده‌اند و قطعه‌قطعه



کرده‌اند. اینا جلوی چشمش و همین کنار گودال اتفاق افتاد، همین‌هایی که پایین پای او دفن هستند؛ اینها را می‌بیند، گوش مبارکش هم چون گودال نزدیک خیمه بود، صدای ناله خواهران، دختران و زنان اهل بیت و اصحاب را می‌شنود.

چرا ما تا حالا دو دقیقه مثل ابی‌عبدالله علیه السلام نشده‌ایم که در برخورد با یک حادثه این‌جور از کوره درمی‌رویم، دامن بلند می‌شود و می‌گوییم اصلاً نخوایستیم! حضرت این ۷۲ بدن را می‌بیند، ناله‌ها را هم می‌شنود؛ اما با یک دنیا آرامش صورت را روی خاک گذاشت و با پروردگار حرف زد؛ یعنی به این شکل اعلام موجودیت کرد! اصلاً آدمی که گوینده است و یک‌خرده (نه خیلی) هم سواد داشته باشد، وقتی این جملات گودال ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌بیند، درمی‌یابد که دریا و اقیانوسی از عشق در این جملات موج می‌زند. حضرت به پروردگار فرمودند: «إلهي رضا برضايتك، صبراً على قضائك، تسليماً لأمرِك» یعنی من آماده هستم، هر امر دیگری هم داری، اعلام کن! گفتم این ۷۲ نفر را به کربلا بیاورم، من هم آوردم؛ گفتم به شهادتشان راضی باش، راضی هستم؛ گفتم زن و بچه‌ها را بیاور، آنها را هم آوردم؛ گفتم شش ماهه‌ها را هم به میدان ببر، او را بردم. هر امر دیگری غیر از اینها داری، «تسليماً لأمرِك» من در اختیار تو هستم. «لا معبود لي سواك» من حقیقت مورد پرستشی غیر از تو را نمی‌شناسم؛ آخر حرفش هم آن جمله‌ای را گفت که از وقتی وارد زندگی شده بود، تقریباً از پدرش در شب‌های جمعه با چه حالی شنیده بود: «يا غياث المستغيثين».

گفت این به خون‌تپیده نباشد حسین من این نیست آن که در بر من بود تاکنون
گر این حسین من، سر او از چه بر سنان و این حسین من، تن او از چه غرق خون
می‌گفت، گریه می‌کرد و ناله می‌زد! به خودش می‌گفت: نکند اشتباه آمده‌ای و این بدن عزیز تو نیست!

می‌گفت و می‌گریست که جان‌سوز ناله‌ای آمد ز حلق پادشه تشنگان برون
که‌ای عندلیب گلشن جان آمدی، بیا ره گم نکرده، خوش به نشان آمدی، بیا
من حسین تو هستم! وقتی وارد گودال شد و بدن مطهر را روی دامن گذاشت، یک‌مرتبه دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و زهرا علیها السلام بالای گودال هستند و با حال عجیب‌وغریبی نگاه می‌کنند. صدا زد: یا رسول الله! صلی الله علیه و آله

این کشته فتاده به هامون، حسین توست این صید دست‌وپا زده در خون، حسین توست

